



تاریخچه جنبش‌های ملی‌گردد

از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم

سعید پیداباد

در پیشگفتار برنامه حزب دمکرات کردستان ایران آمده است:
«مسئله آنهاست خلق کرد بخاطر آزادی و در راه تحصیل حق تعیین
سرنوشت خود مبارزه میکند. سراسر قرن نوزدهم شاهد گذشته خونین
ملت ما است. از آغاز قرن بیستم تا جنگ دوم جهانی این مبارزه
همچنان ادامه داشته است.»

یکی از بندهای سرود ملی کردها "ای رقیب" میگوید که: "ما
فرزندان رنگ سرخ و انقلابیم، بنگرید که گذشته ما چه خونین است."
این اشاره‌ها نشان میدهد که خلق کرد تا چه اندازه بگذشته
خونین خود افتخار میکند و کوششهای انقلابی اسلاف قهرمان خود
را ارج می‌نهد. اما واقعیت آنستکه آگاهی دقیق و عمیق از این گذشته
پُر حادثه چندان نیست. هر چند بسیاری کسانیکه نام اغلب
قهرمانان ملی و رهبران قیامهای گوناگون خلق کرد را میدانند، اما
متأسفانه جز شمار اندکی از آنها آگاهی شان از این حد فراتر
نمی‌رود و از جزئیات قیامها و شرایط و اوضاعی که قیام در آن
داده است چندان مطلع نیستند. از همین رو اقدام به تهیه تاریخچه
حاضر شده است باین امید که از مطالعه آن همان بهره‌ای که از یک
تاریخ واقعی انتظار میرود، یعنی آگاهی به وقایع گذشته بمنظور
تجزیه و تحلیل و تجربه اندوزی، حاصل گردد.
در مورد این تاریخچه تذکر چند نکته بی‌مناسبت نیست:

۱- واقعیت آنستکه نگارش تاریخی در مورد جنبشهای ملی گسرد
بخلاف آنچه که ممکن است در بادی امر بنظر برسد کار چندان آسانی
نیست؛ زیرا که جنبشهای متعدد خلق کرد در طی سالها بطور
کلی به نتیجه مورد نظر نرسیدماند و کردها کماکان محروم از حقوق
ملی خویش، امکان این را نیافتادند که گذشته خویش را بکاوند و تاریخ
خویش را بنگارند. بنابراین، اطلاعات موجود یا مستقیماً بروایت
از دشمنان خلق کرد است و یا از سوی وقایع نگاران و تاریخ نویسانی
داده شده است که بخش اعظم آنها بناچار از کانالهای دشمنان
خلق کرد بدست آورده‌اند. چگونه میتوان بعنوان نمونه

در ترکیه "آتاتورک" و "عصمت اینونو" از تاریخ
واقعی خلق کرد آگاهی حاصل کرد در حالیکه حتی نام
"کرد" هم از فرهنگ لغات حذف شده است ؟

۲- اشکال کمبود یا عدم محبت منابع تاریخی اگر
هم در شرایط عادی از راه مراجعه به کتابها و اسناد
و مراجع گوناگون نسبتاً قابل رفع باشد در شرایطی که این
تاریخچه فراهم آمده است یعنی در شرایط زندگی
خارج از شهرها و محدودیت شدید دسترسی بمنابع و
نوشته‌های مورد لزوم، مقیاس وسیعتری می‌یابد
صاحب نظران بطور قطع با توجه باین اشکال در نواقص
و اشتباهات موجود بدید و اغماض خواهند نگریست .
۳- منابع اصلی مورد استفاده برای تهیه این
تاریخچه عبارت بوده‌اند از :

در درجه اول - کتاب "کردستان و کردها"
بسرپرستی "ژرار شالیان" و به نویسندگی "عبدالرحمن
قاسملو"، "کندال"، "عصمت شریف" و "م- نازدار" (چاپ
"ماسپرو" ۱۹۷۸ پاریس) .

بخش اول تاریخچه حاضر و بویژه جنبشهای قرن ۱۹ را
میتوان در واقع ترجمه خلاصه شده‌ی از بخشی از این
کتاب دانست که توسط "کندال" نوشته شده است .
دومین منبع مورد مراجعه، کتاب "جنبش ملی کرد"
نوشته کریس- کوچرا " است (انتشارات فلاماریسون ۱۹۷۹
پاریس) . سومین و چهارمین منابع مهم مورد استفاده
عبارت بوده‌اند از ترجمه کردی کتاب "خلفین" تاریخ نگار
روس بنام : جدال برسر کردستان "، و " کردها"
نوشته "حسن ارفع" .

۴- این تاریخچه در اصل بصورت سلسله مقالاتی

(ب)

برای درج در روزنامه " کوردستان " تهیه شده است ۱۰ یمن
امر را باید علت اساسی بعضی تقسیم بندیهای ناکامل و نیز
بعضی موجزگوییها یا برعکس زیاد نویسیهای گاه بگاه دانست
که نتیجه کمبود وقت تهیه کننده، یا در دسترس بودن کم و یا زیاد
صفحات روزنامه بوده است .

با همه اینها، همانطور که گفته شد تاریخچه حاضر بایسن
امید تهیه شده است که بتواند اندکی از احتیاج مبهم همگانی
را برآورده سازد؛ زیرا که در این کویر خشک کم آگاهی، حتمی
قطره آبی هم با همه ناچیزی خود در مقابل دریا، شایسته
نعمتی بحساب آید .

" شیوه جو "

بهمن ماه ۱۳۶۰

بخش اول

فصل اول

۱	مقررات مربوط به کردستان در امپراتوری عثمانی
۳	کردستان فتودال.....
۹	فصل دوم - جنبشهای قرن نوزدهم.....
۱۵	۱- نهضت بایان.....
۱۲	۲- میر محمد و فتح کردستان.....
۱۷	۳- نهضت بدرخان.....
۲۵	۴- یزدانشیر.....
۲۳	۵- قیام شیخ عبیدالله شمرینان.....
۲۹	فصل سوم- وضع کردها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰.....
۳۱	- تغییرات سیاسی در امپراتوری عثمانی.....
۳۴	- نخستین سازمانهای ملی کرد.....
۴۵	- سالهای جنگ جهانی اول.....
۴۲	- سالهای نخستین پس از جنگ اول جهانی.....
۴۹	- پیمان سور.....
۵۴	- پیمان لوزان و تقسیم استعماری کردستان.....

بخش دوم

فصل اول- ایران

۶۱	۱- اسماعیل آقا شاکاک (سمکو).....
----	----------------------------------

۷۱ ۲- شورش های جنوب کردستان

فصل دوم - عراق

۷۴ ۱- تاسیس کشور عراق - شیخ محمود برزنجی

۸۷ ۲- شیخ احمد بارزان

فصل سوم - جمهوری ترکیه

۹۳ الف- تشکیل جمهوری ترکیه و نقش کردها

۹۹ ب- مهمترین جنبشهای ملی کرد در جمهوری ترکیه

۱۰۱ ۱- شیخ سعید پیران

۱۰۶ ۲- " خویبون " و جنبش آراارات

۱۱۶ ۳- " درسیم " و " سید رضا "

بخش اول

از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی اول

www.zmziran.com

مقدمتاً برای آگاهی آندسته از خوانندگان که آگاهی تاریخی آنان به اندازه کافی نیست و احتمالاً خواهند پرسید که چرا در بخش اول تاریخچه فقط از امپراتوری عثمانی و ایران گفتگو میشود در حالیکه کردستان فعلی بین چهار دولت ترکیه و ایران و عراق و سوریه تقسیم شده است؟، یادآوری میشود که دولت‌های عراق و سوریه فقط پس از پایان جنگ بین‌الملل اول در اوایل این قرن تشکیل شده‌اند و تا آنزمان هر دو جزو امپراتوری عثمانی بشمار می‌آمدند. یعنی کردستان بطور کلی بین ایران و امپراتوری عثمانی تقسیم شده بود که البته بخش عظیم آن جزو دولت اخیر بود و نخستین جنبشها و قیامهای نوین ملی کرد هم در اوایل قرن نوزده در همین بخش از کردستان بوقوع پیوسته‌اند.

گرچه احساس تعلق به جامعه ملی کرد در نزد بعضی از افراد تحصیلکرده و با فرهنگ خیلی زود رس بوده است اما از پیدایش پایگاه اجتماعی برای ناسیونالیسم کرد زمان چندان درازی نمیگذرد. این امر یک سری علت‌های تاریخی دارد که از همه مهمتر مقدرات خاصی است که در امپراتوری عثمانی در مورد کردستان تدوین و اجرا می‌شده است.

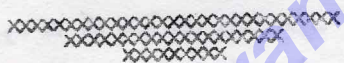
XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
 XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
 XXXXXXXXXXXXXXX

مقررات مربوط به کردستان در امپراتوری عثمانی

تاریخ روابط کرد - عثمانی با اوایل قرن شانزدهم میلادی برمیگردد.

که معمولاً رؤسای عشایر بودند و اگذار شده بود. این "بیگ" ها خراج گزار باب طالی بودند، ولی در داخل منطفه خود اختیار کامل داشتند و انتقال قدرت هم در بین آنان ارشی بود. اینان در مقابل امتیازاتی که داشتند میبایستی بصورت سپاهی (سواره نظام) در ارتش امپراتوری بخصوص در جنگ علیه ایران خدمت کنند.

سنجا قهای عثمانی که تقریباً ناک خاک کردستان عثمانی را شامل میشدند (مناطق شمال کردستان و بخشی از جلگه دجک و فرات و نیز مراکز مهم شهری مانند دیار بکر، ماردین، خانربوت و غیره...) تابع مقررات عادی و عمومی حکومت عثمانی بودند.



کردستان فئودال

مقررات فوق رو به صرفه تا اوایل قرن نوزدهم از سوی هر دو طرف یعنی حکومت عثمانی و امرای کرد رعایت میشد. در طول این مدت که گفتم بخش اعظم کردستان عثمانی بصورت امیرنشین ها و سنجا قها بحال تقریباً مستقل اداره میشد، ادبیات و بطور کلی فرهنگ و تمدن رشد کرد و شکوفاشد. بعضی از شهرهای کردستان مانند "بتلیس" و "جزیره" و "هکاری" که پایتخت قدرتمندترین امیرنشین های کرد بودند بصورت مراکز بزرگ روشنفکری درآمدند که در آنها شعرا، موسیقیدانان و دانشمندان مورد حمایت و تشویق قرار میگرفتند. در زمینه ادبیات میتوان به تعالیم عرفانی (جزیری - بایزیدی)، میهن پرستانه (خانی) و انقلابی (نفی - طیران) اشاره نمود. البته جاه طلب ترین این اشخاص به دربار عثمانی میرفتند و استعداد و نبوغ خود را در خدمت سلطان قرار میدادند (فضولی نسی - نفی - غیره)

امرای کُرد در بارهایی برای خود ترتیب داده بودند که از نظر تجمل و عظمت کاملاً شبیه در بارهای پادشاهان معاصر خودشان بود؛ اگرچه این مسأله کاملاً مباین با تصویری است که از زمان مارکو پولو رواج یافته و از آن به بعد هم بوسیله میسیونرهای مذهبی و جهانگردان اروپایی تقویت شده است و در آن کردها را معمولاً بصورت افراد چادر نشین نیمه وحشی که از محل راهزنی و غارت زندگی میکنند معرفی مینمایند.

در این دوره که دوره رستاخیز فرهنگی و قرن طلایی فتودالیت کرد بشمار میآید جامعه کرد عملاً راهی بدنای خارج نداشت.

افق دید امرای کرد، دور از پایتخت و در پناه از لشکرکشیها و حملاتی که ممکن بود حکمروایی آنها را در خطر بیاندازد معمولاً از حدود مرزهای منطقه حکمروایی خودشان تجاوز نمیکرد و بدین ترتیب عاجز از آن بودند که بتوانند ملت خود را در زیر لوای حکومت متمرکز گرد آورند. به علاوه منازعات ناشی از سلطه طلبی و تفوق خواهی، این امرا را پیوسته در برابر هم قرار میداد. از این گذشته پیمان منعقد شده با "باب عالی" آنان را اصولاً از اتحاد و تفاهم باز میداشت. سلطان با هنرمندی آتش اختلافات و رقابتها را در بین آنان تیزتر میکرد، و بعنوان ضامن مقررات شبه استقلالی مانع هر گونه تغییر در آن میگردد. به مبارزه طلبیدن قدرت "سلطان - خلیفه" هم که "سایه خداوند بر روی زمین" بود در تصور هیچیک از این امرا نمیگنجید؛ زیرا که خود را دینسدار میدانستند و در نزد آنان، حداقل تا زمانیکه خلیفه سعی نمیکرد اختیارات آنان را از دستشان بگیرد، تصور "امت" بر "ملت" می چربید.

علاوه بر عوامل بالا (روحیات شخصی امرا و تاثیر تمایلات مذهبی)، علت اصلی عدم نطفه بندی "شعور ملی کرد" که قاعدتاً خمیرمایه تمایل بایجاد یک حکومت ملی کرد است در واقع ساختمان

ویژه اجتماعی - اقتصادی کردستان در آن مقتضی خاص تاریخی
 بوده است. در کردستان آنزمان، بخش بزرگ جمعیت به کشاورزی
 و دامداری مشغول و سازمان عشیره‌ای بطور کلی در جامعه حاکم
 بود. روسای سنجاق‌های کرد همانطور که گفته شد معمولاً روسای
 عشایر قدرتمند محل بودند. همین امر در مورد پادشاهان کوچک
 امیرنشین‌ها هم صادق بود که در واقع برکنند راسیونی از عشایر
 حکومت میکردند و امیر بمنزله رئیس سنتی آنان بحساب می‌آمد.
 بنظر میرسد که عشیره‌گری مانع اصلی در راه ایجاد و رشد شعور
 ملی بوده است و میتوان گفت که حتی نفوذ بیمانند مذهب نیز
 در بین مردم کردستان فرع این عامل بحساب می‌آید. عشیره‌گری
 تقریباً عامل اصلی شکست و عدم موفقیت همه حرکتها و قیام‌هایی
 است که هدف آنان، ایجاد حکومت مستقل و واحد کرد بوده است.
 این حرکتها از اوایل قرن نوزدهم آغاز شدند و همه آنها بالاخره
 بعلت خیانتها، تغییر پیوندها و اتحادها، ایجاد اختلاف
 در جبهه کردها و بالاخره ایدئولوژی عشیره‌ای شکست انجامیدند.
 دامداری - زیر بنای اقتصادی عشیره‌گری - در طول قرن‌ها،
 فعالیت اصلی در کوهستانهای کردستان بوده است. گردنه‌ها
 و شیبهای تند و دره‌هایی که بخش اعظم سرزمین کردستان را فرا
 گرفته‌اند کمتر مناسب کشت و زرع هستند (گرچه کشاورزی
 در سرزمینهای حاصلخیز جلگه و فرات معمول است).
 استفاده از چراگاهها، کوچیدنهای طولانی از مسیرهای بسیار
 صعب‌العبور، حفظ امنیت گله‌ها و راههای عبور و غیره همگی سبب
 میشوند که دامداری يك فعالیت صومی و اجتماعی باشد نه فردی
 و هم از این رو، احتیاج به روابط و پیوندهای محکم در بین افراد
 اجتماع دارد. قبیله که بر پایه ارتباط خونی بنا نهاده شده است،
 و شکل هالیت‌سازمان یافته آن یعنی عشیره بطور کامل این احتیاج
 را برآورده می‌سازد. عشیره بمانند هر سازمان اجتماعی دیگری
 دارای ارزشهای خاصی است که حفظ و قوام خود بخودی آنرا

تامین مینمایند •

دامداری سنتی احتیاج به هیچگونه تعلیمات مقدماتی ندارد • تکنیکهای این کار کمتر دچار تحول و دگرگونی میشوند و بهمین جهت احتیاجی به کسب اطلاعات تازه نیست • بعلاوه يك فرد عشیرهای اگر بخواهد تحصیل کند خیلی به اشکال میتواند به آرزوی خود برسد؛ زیرا که مرتباً در حال حرکت و انتقال است و تنه‌ها شهرنشینان و کشاورزان مستقر در روستاها از این امتیاز برخوردارند • عشایر چادرنشین با دنیای خارج کمتر مراوده دارند و در میان طبیعت بصورت تنها مانده و منفرد زندگی میکنند • يك فرد عشیرهای که در طول روز با شرایط سخت زندگی و نیروی بیرحم طبیعت دست‌بگریبان است بیشتر از هر چیز احتیاج بیک سیستم ساده توضیح طبیعت و امیدواری بیک نوع زندگی دیگر که طبیعتاً شیبینتر از زندگی اوست دارد و هنگامیکه اعتقادی پیدا کرد این اعتقاد را ببهای زندگی خود حفظ خواهد کرد همانطورکه هیچگاه نمی‌پذیرد که شرافت عشیرهای او لکه‌دار گردد • ویژگی این نوع طرز تفکر آنست که وقتی اعتقاد پیدا شد کسی حقیقت میگوید کاملاً و از هر نقطه نظر به او اعتقاد میشود زیرا که شرافت چنین اقتضا میکند و در خارج از آن، همه چیز لغو و نادرست و نپذیرفتنی است • نتایج زیان‌آور این اخلاق و روحیه و عدم قابلیت آشکاران برای درک مشکلات پیچیده‌های که لازمه يك مبارزه آزادخواهی ملی است در تمام جنبشها و قیامهای قرن نوزده و اغلب قیامهای قرن بیست‌گُردها بخوبی آشکار است؛ زیرا در يك مبارزه آزادخواهی ملی، عوامل ظریفی که گاه اثر تعیین‌کننده‌ای دارند دخالت میکنند و درک آنها آسان نیست • در سیستم ارزشهای سازمان عشیرهای، "من" تقریباً وجود ندارد • این "ما" (عشیره) است که مسلط است • فرد از راه عشیره است که شناسایی میشود و جز بعنوان تابعی از عشیره

خود را معرفی نمیکنند . فرد ابتدا عضو عشیره است ، سپس مسلمان ، یزیدی ، مسیحی و در آخر همه آنها گرد است . هر عشیره دیگری اگر هم همان مذهب و همان ملیت وی را داشته باشد پایین تر از عشیره خود اوست و اعضای آن طبعاً شجاعتی کمتر از افراد عشیره او دارند و معمولاً رقیب و حتی گاه دشمن بحساب میآیند .

بعنوان سازمان اجتماعی عشیره بسان يك حكومت كوچك نمونه است که عوامل تولید و اداره و نیز نظم داخلی و امنیت خارجی آن تضمین شده است . رئیس عشیره که معمولاً در همین حال رئیس مذهب هم هست سمبل قوه اجرایی است و فرمانهای وی بمنزله قانون هستند . سیستم ارزشهای عشیره ای که توسط همه اعضای عشیره پذیرفته شده است و ، سنتها و آداب و رسوم ایجاد میکند که عشیره بطور کامل از رئیس خود تبعیت بکند . رئیس بمنزله حفاظی بین عشیره و دنیای خارج بحساب میآید . هیچگاه نباید انتظار داشت که اعضای يك عشیره بعلنی دست بزنند بدون آنکه از رضایت و نظر موافق رئیس عشیره مطمئن گردند .

اما روسای مغرور عشایر که جدالهای تسلط طلبی بین آنها تفرقه انداخته و اغلب بر سر چراگاه ، انتقامهای عشیره ای ، اختلافات مذهبی و فرقه ای و غیره منازعه دارند ، جز در موارد بسیار استثنایی نمیتوانند با هم به توافق برسند که آنها برای يك مدت کوتاه و در مواقعی است که خود را تحقیر شده می یابند . يك امر بسیار جزئی کافی است که يك اختلاف عقیدتی را تبدیل به مساله شرافتی نماید و اتحاد متزلزل موجود را از بین ببرد . در نتیجه بسیار پیمایش میآید که عشیره ای بصورت متحد يك دشمن خارجی در میآید تنها بخاطر آنکه در کنار فلان عشیره که با او اختلافاتی داشته است و آنها دشمن خود میدانند قرار نگیرد . تاریخ کردستان مملو از اختلافها و خیانتهایی از این نوع است .

بنابراین انتظار بیجایی است اگر خواسته باشیم بر روی کالبد

خنثای شعور عشیره‌ای (خنثا بمعنای شیمیایی کلمه، یعنی غیر
قابل پیوند) شعور ملی را پیوند بزنیم و در انتظار سبز شدن
یک نهال انقلابی باشیم *

تاریخچه جنبش‌های ملی‌گردد

جامعه کرد، پاره پاره شده، متفرق و زیر تسلط روح عشیرهای، همراه با يك دینامیسم (نیروی محرکه) ناپیدای درونی پا به قرن نوزدهم گذاشت. اما از همان سالهای اولیه قرن، عناصر تازه‌ای ترب این دنیای ساکن را کوییدند. اولین آنها، دخالت عثمانی در امور مربوط به امرای کرد است.

با ب‌عالی (در بار عثمانی) بهمان اندازه که در امور اروپایی خود بیشتر دچار شکست میشد، بهمان نسبت احتیاج به دستجات تازه نصر و منابع تازه مالی پیدا میکرد تا بتواند تسلط خود را محفوظ بدارد. بهمین جهت ناچار شد متوجه کردستان گردد که هنوز مورد بهره برداری کامل قرار نگرفته بود و برای اینکار هم مجبور شد که امتیازات داده شده به امرای کرد را زیر پا بگذارد.

تاثیر مداخله غربی‌ها هم، از طریق میسیونهای مذهبی، افتتاح کنسولی‌ها و تاسیس مدارس از سال ۱۸۳۵ در کردستان بخوبی محسوس است.

سرزمین کردستان در تمام طول این قرن، صحنه جنگهای روس و ترك: (۱۸۲۸-۳۰ و ۱۸۷۷-۷۸) و فارس و ترك بود. این جنگها با خرابیها و غارتها و چپاولهایی که بهمراه آوردند، سبب شدند که در بین کردها يك روحیه بجان‌آمذگی و مخالفت در برابر قدرت عثمانی پدید آید.

بالاخره پیشرفتهای جدید، گشایش بر روی دنیای خارج، موفقیتهای محمد علی پاشا در مصر و غیره، همگی سبب شدند که

سران کرد که دیگر در قلمرو خود هم امنیت نداشتند و امتیازات خود را در خطر میدیدند بیدار گردند . دفاع از این امتیازات به ارث رسیده از قرون و اعصار، واکراه در برابر از دست دادن افراد عشیره از راه دادن سرباز به باب عالی ، بمنزله موتـسوری بودند که حدود بیش از پنجاه جنبش و قیام را در طول این قرن سبب گشتند و ما در اینجا جز به مهمترین آنها اشاره ای نمیکنیم .
 خطوط مشخصه این جنبشها چیست؟ قبل از همه باید گفت که هدف مشترك آنها ایجاد يك كردستان مستقل بود . سپس باید دانست که رهبری جنبشها را بطور کلی فتوادلهائی در دست داشتند که هدف آنان قبل از هر چیز حفظ و گسترش امتیازات و علائق خودشان بود . بخصوص قابل توجه است که جز چند قیام ناگهانی، تقریباً همه جنبشها از امیر نشین های مستقل شروع شدند . حکومتهای بابان ، سوران ، هکاری ، بادینان (عمادیه) و بوتان که مظهر اقتدار فتوادلیته کرد بودند منشأ بروز جنبشهای بسیار پر دامنه ای گشتند . اما عدم تجربه سیاسی ، نبودن يك برنامه عمومی و کلی و يك استراتژی نظامی ، موجود نبودن پشتیبانی خارجی ، و بخصوص وجود ایدئولوژی عشیره ای که عامل اختلافات و خیانتها ی بیشماری است عامل اصلی شکست این نهضتها هستند . در برابر خطری که همه را تهدید میکرد ، سران کرد بصورت متفرق بمیدان جنگ رفتند و بر خلاف تعالیل خویش بیازی سلطان تن دادند که هر يك را علیه دیگری بازی میداد تا به این ترتیب در آخر همه را به اطاعت خویش در آورد .

۱- نهضت بابان

اولین جنبش مهم کرد در قرن نوزدهم در سال ۱۸۰۶ و در امیر نشین بابان به رهبری عبدالرحمن پاشا صورت گرفت . این امیر نشین که در فدای الحاق كردستان جنوبی (كردستان عراق امروزی) به امپراتوری عثمانی بتوسط سلطان سلیمان کبیر

تاسیس شد، در طول قرن هفدهم توسعه زیادی یافت و در نیمه دوم قرن هیجدهم زل سیاسی مهمی در این بخش از جهان بازی کرد. بابان‌ها که عشیره جنگجو و جاه طلبی بودند، ناحیه حکمروایی خود را در درون مناطق عثمانی و ایران توسعه داده بودند. آنها علاوه بر جنگجویی سازندگی هم علاقه داشتند و گذشته از مدارس و آثار معماری فراوان، شهر سلیمانیه را هم بنیاد نهادند که بصورت پایتخت آنها درآمد. اکنون موجب افتخار و یادآور نام آنها است.

مقامات عثمانی که از قدرت روز افزون بابان‌ها نگران شده بودند سعی کردند پسر از مرگ "ابراهیم پاشا" بانی سلیمانیه، شخصی بنام خالد پاشا را که از یکی از عشایر رقیب عشیره بابان بود بامارت بابان منصوب کنند. عبدالرحمن پاشا برادرزاده ابراهیم پاشا که خود را مورد ظلم و ستم میدید حاکم ترك "کوی سنجاق" را با خنجر از پای درآورد و علیه نیروهای خالد پاشا مبارزه برخاست.

وی مدت سه سال بچنگ علیه نیروهای عثمانی که عسایر کرد رقیب عشیره بابان را هم در کنار خود داشتند ادامه داد و بالاخره رسال ۱۸۰۸ به ایران پناهنده شد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بعد از جریان فوق، سپاهیان عثمانی حضور خود را در شمال کردستان به بهانه آمادگی در برابر تهاجم احتمالی روسها تقویت کردند.

این اشغال نظامی که غارتگرها و کارها بخلاف قاعده زبانی را بدنبال داشت سبب قیامهای متعدد در "ارزروم" و "وان" شد. کردها ایران و نیز ارمنیها هم در این قیامها که اغلب بصورت عکس العمل به منظور دفاع مردم از خویشتن را داشت شرکت جستند. در طول جنگهای روس و ترك (۱۸۲۸-۲۹) که در منطقه

داشتند . میر محمد با تقلید از محمد علی در پایتخت خود یعنی " رواندوز " کارگاههای اسلحه سازی از تفنگ و مهمات و حتی توپ تاسیس نمود . در این کارگاهها بیش از ۲۰۰ توپ ساخته شدند که هنوز هم بعضی از آنها بعنوان نمونه در رواندوز و در موزه بغداد نگهداری میشوند . همزمان با اینکار مشغول ایجاد یک ارتش منظم و تعلیم دیده شد و هنگامیکه این مراحل مقدماتی بپایان رسید شروع به فتح کردستان نمود .

در اواخر بهار سال ۱۸۳۳ ارتش وی مرکب از ۱۰ هزار نفر پیاده کاملاً تعلیم دیده و منظم توانسته بود که قدرت خود را بر سراسر کردستان جنوبی یعنی " سوران " ، " بادینان " و " موصل " تحمیل کند و تا مرزهای امیر نشین " بوتان " برسد . امیر بوتان که " بدرخان بیگ " نام داشت مرد قدرتمندی بود . میر محمد آرزو داشت که امرای کرد ناراضی از عثمانی ها بدور خود جمع کند و از این رونمیخواست که منطقه نفوذ خود را از راه زور گسترش دهد ، بهمین جهت برای اجتناب از جنگ بین خود و کردها ، به امیر بوتان پیشنهاد نمود که علیه باب عالی با هم یک پیمان سیاسی ببندند . اما امیر بوتان که خود میخواست روزی پادشاه کردستان شود این پیشنهاد را رد کرد ؛ زیرا که این پیمان تفوق برتری را در آن شرایط به میر رواندوز میداد . از اینرو تنها باین اکتفا نمود که برای نشان دادن علاقه و دوستی خود ، برادرش سیف الدین را نزد وی بفرستد . میر محمد همچنین نمایندگان سیف کردهای ایران فرستاد و از آنان همکاری خواست .

بالاخره در بار عثمانی که نمیتوانست نسبت به فعالیتهای میر محمد بی تفاوت بماند رشید بیگ فرمانده نیروهای مستقر در سیواس را مامور نمود که بکمک نیروهای مستقر در ولایت موصل و بغداد باین فعالیتها خاتمه دهد . جنگ بین کردها و نیروهای عثمانی در سراسر تابستان سال ۱۸۳۴ به

مزبور جریان داشت و سبب کشتارها و خرابیهای فراوان گردید،
قیامهای مزبور شدتی یافتند .
اما از آنجا که اتفاقی، خود بخودی، منطقی و بالاخره بدون
برنامه و هدفهای دراز مدت بودند خیلی زود بخاموشی گرائیدند .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

۲- " میر محمد " و فتح کردستان

مرکز ثقل جنبشهای ملی کرد کماکان در مناطق کوهستانی
کردستان جنوبی بود . پسر از امیر " بابان " نوبت " میر محمد " حکمران
امیر نشین " سوران " واقع بین زاب بزرگ و مرزهای ایران بود
که خواست با بهره گیری از گرفتاریهای امپراتوری عثمانی پش
کردستان مستقل ایجاد نماید (میر در کردی مخفف لقب امیر است و
بنابراین با لقب " میر " در فارسی که علامت سید بودن است فرق
دارد) . میر محمد که نسبت به صلاح الدین ایوبی میرسید میخواست
که افتخار تاسیس یک کردستان واحد مستقل را برای خود کسب
کند و زمان هم برای اینکار مناسب بود، زیرا نیروهای عثمانی که
از یکسو در جنگ با قوای روسیه کاملاً ضعیف شده بودند و از سوی
دیگر با نیروهای محمد علی پاشا * نایب السلطنه مصر هم درگیری

* محمد علی پاشا (۱۸۴۹ - ۱۷۶۹) افسرجوانی بود که فرماندهی سپاهیان
آلبانی و ابستمبارتشر عثمانی مستقر در مصر را داشته . وی ابتدا نایب السلطنه
مصر شد و پس از آنکه تسلط خود را کاملآد ر آنجا مستقر نمود بکک تکسینهای اروپایی
سیستم اداری و اقتصادی و ارتش مصر را سازمان داد . بعد از آنکه همراه سپاهیان
عثمانی در جنگهای عربستان سعودی و یونان شرکت کرد، سودان را هم فتح نمود
و سپس با پشتیبانی فرانسه سعی کرد که جانشین سلطان عثمانی گردد، تا آنجا که
پسوس ابراهیم پاشا و نیروهای سلطان را در سوریه مغلوب نمود، اما انگلستان مانع
بیشروی وی شد . بالاخره طبق پیمان لندن (۱۸۴۰) مصر سودان بعنوان قلمرو
سلطنه تارتش به او واگذار گردید و باین ترتیب عنوان بانئ مصر جدید یافت .

در اوایل تابستان سال ۱۸۲۶ شایع شد که سلطان عثمانی بزودی جنگ دیگری علیه میررواندوز آغاز خواهد کرد. میرمحمد که از خطر جنگ در دو جبهه ایران و عثمانی و بخصوص از قدرت عثمانی بنویسی آگاه بود به پایتخت خود رواندوز برگشت و قسمت اعظم نیروهای خویش را از ایران فراخواند. سپس سعی نمود که از اختلاف و رقابت موجود بین ایران و عثمانی استفاده کند و بهمین منظور بشاه ایران پیشنهاد کرد که درازاء دریاقت نمک و نیز همکاری مشترک در جنگ با عثمانی، وی نیز حاکمیت دولت ایران برکردستان را خواهد پذیرفت و به وی مالیات خواهد پرداخت. اما دربار ایران گول نخورد و با توجه به آنکه اختلاف خود با عثمانی را کوچکتر و کم اهمیت تر از خطر "کرد" میدانست پیشنهاد میر را رد کرد.

جنگ بین کردها و سپاهیان عثمانی بالاخره در اوایل مرداد ماه سال ۱۸۲۶ مجدداً از سر گرفته شد. میرمحمد دفاع پایتخت خود را بسیار خوب سازمان داده بود و بهمین جهت مطمئن از حفظ پایتخت ارتش کردها که اکنون حدود ۴۰ هزار نفر میرسیدند فرماندهی احمد بیگ برادر امیر بمقابله نیروهای عثمانی شتافت و آنان را مجبور به عقب نشینی نمود. فرماندهی سپاهیان عثمانی وقتی دید از راه زور نمیتواند پیروز گردد ناچار به حيله متوسل شد و شروع به تحريك احساسات مذهبی مردم و خود "امیر" نمود تا جنگ متوقف شود و با اصطلاح بین برادران مسلمان آشتی برقرار گردد.

این دام "ملا" ها و سایر افراد متعصب مذهبی دور و بسیر امیر را که نفوذ زیادی در بین مردم عادی داشتند تحت تاثیر قرار داد و فریفت تا آنجا که ملایی بنام ملای "خهتی" که اکنون در تمام روایات کردها بعنوان سُمیل "خیانت" معروف شده است

رواندوز " کارگاههای اسلحه سازی از تفنگ و مهمات و حتی
پا تاسیس نمود . در این کارگاهها بیش از ۲۰۰ توپ ساخته
دند که هنوز هم بعضی از آنها بعنوان نمونه در رواندوز
در موزه بغداد نگهداری میشوند . همزمان با اینکار مشغول
بجاد يك ارتش منظم و تعلیم دیده شد و هنگامیکه این مراحل
دماتی بپایان رسید شروع به فتح کردستان نمود .
در اواخر بهار سال ۱۸۳۳ ارتش وی مرکب از ۱۰ هزار نفر
باده کاملاً تعلیم دیده و منظم توانسته بود که قدرت خود را بـ
راسر کردستان جنوبی یعنی " سوران " ، " بادینان " و " موصل
حمیل کند و تا مرزهای امیر نشین " بوتان " برسد . امیر بوتان
" بدرخان بیگ " نام داشت مرد قدرتمندی بود . میر محمد
روز داشت که امرای کرد ناراضی از عثمانی ها بدور خود جمع کنـ
از این رونمیخواست که منطقه نفوذ خود را از راه زور گستر
هد ، بهمین جهت برای اجتناب از جنگ بین خود و کردها ، بـ
میر بوتان پیشنهاد نمود که علیه باب عالی با هم يك پیمان سیاس
ببندند . اما امیر بوتان که خود میخواست روزی پادشاه کردستا
بود این پیشنهاد را رد کرد ؛ زیرا که این پیمان تفوق برتری
در آن شرایط به میر رواندوز میداد . از اینرو تنها باین اکتف
مود که برای نشان دادن علاقه و دوستی خود ، برادرش سیـ
لدین را نزد وی بفرستد . میر محمد همچنین نمایندگان سیـ
کردهای ایران فرستاد و از آنان همکاری خواست .
بالاخره در بار عثمانی که نمیتوانست نسبت به فعالیتهای می
محمد بی تفاوت بماند رشید بیگ فرمانده نیروهای مستقر در سیو
را مامور نمود که بکمک نیروهای مستقر در ولایت موصل و بغداد
باین فعالیتها خاتمه دهد . جنگ بین کردها و نیروها
شمانی در سراسر تاپستان سال ۱۸۳۴ بـ

شدت ادامه داشت "مولتکه" * که در آنزمان بعنوان افسری جوان در سوار نظام عثمانی خدمت میکرد مینویسد که؛ "جنگ بسیار شدید بود و کردها مقاومت قهرمانانهای از خود نشان میدادند. نیروهای عثمانی برای اشغال يك تپه كوچك میبایستی ۴۰ تا ۵۰ روز شدیداً بجنگند" در این جنگ نیروهای منظم کرد از سوی نیروهای چریکی هم یاری میشدند. بالاخره نیروهای عثمانی از نصر افتاده و مایوس عقب نشینی کردند.

میر محمد از فرصتی که بدست آمده بود استفاده کرد و از پائیز سال ۱۸۳۵ مشغول آزاد کردن کردستان ایران گردید. ابتدا

ناحیه قطور را اشغال و قوای اعزامی دولتی از خوی را در هم شکست سپس از طریق سلدوز بمناطق جنوبی تر آمد و تا نزدیکیهای مراغه و تبریز را آزاد نمود. در ضمن اینکار، کردهای ایران نیز در اغلب نقاط از وی بصورت يك نجات دهنده استقبال کردند زیرا که در آن زمان نیز در وضع بسیار فلاکتباری بسر میبردند. بعنوان نمونه "راولینسون" جهانگرد انگلیسی که در آن زمان از تخت سلیمان دیدن کرده است، از قول يك کرد مینویسد که :

" ما سرتاسر روز کار میکنیم و زحمت میکشیم اما با اینهمه بزحمت نان خالی برای رفع گرسنگی خود بدست میاوریم. همه ما از مرد و زن و بچه، لخت و پاپتی، ژنده پوش و گرسنه هستیم." دولت آنزمان ایران پس از آنکه سعی بسیار کرد که نیروهای میر محمد را شکست دهد و به عقب براند و در این کار توفیق نیافت بالاخره به حامی خود یعنی دولت روسیه تزاری پناه برد (آنزمان

* مولتکه مارشال معروف پروس (۱۸۹۱ - ۱۸۰۰)، رئیس کل ستاد ارتش پروس از سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۸۸ و فرمانده کل قوا در جنگهای ۱۸۶۶ بین اتریش و پروس، و جنگهای ۷۱ - ۱۸۲۰ بین فرانسه و آلمان.

در اوایل تابستان سال ۱۸۲۶ شایع شد که سلطان عثمانی بزودی جنگ دیگری علیه میررواندوز آغاز خواهد کرد . میرمحمد شاه از خطر جنگ در دو جبهه ایران و عثمانی و بخصوص از قدرت عثمانی بانویی آگاه بود به پایتخت خود رواندوز برگشت و قسمتهای عظیم نیروهای خویش را از ایران فراخواند . سپس سعی نمود که از اختلاف و رقابت موجود بین ایران و عثمانی استفاده کند و بهمین منظور بشاه ایران پیشنهاد کرد که درازاء دریافت کمک و نیز همکاری مشترک در جنگ با عثمانی، وی نیز حاکمیت دولت ایران برکردستان را خواهد پذیرفت و به وی مالیات خواهد پرداخت . اما دربار ایران گول نخورد و با توجه به آنکه اختلاف خود با عثمانی را کوچکتر و کم اهمیت تر از خطر "کرد" میدانست پیشنهاد میر را رد کرد .

جنگ بین کردها و سپاهیان عثمانی بالاخره در اوایل مرداد ماه سال ۱۸۲۶ مجدداً از سر گرفته شد . میرمحمد دفاع پایتخت خود را بسیار خوب سازمان داده بود و بهمین جهت مطمئن از حفظ پایتخت ارتش کردها که اکنون بحدود ۴۰ هزار نفر میرسید فرماندهی احمد بیگ برادر امیر بمقابله نیروهای عثمانی شتافت و آنان را مجبور به عقب نشینی نمود . فرماندهی سپاهیان عثمانی وقتی دید از راه زور نمیتواند پیروز گردد ناچار به حيله متوسل شد و شروع به تحريك احساسات مذهبی مردم و خود "امیر" نمود تا جنگ متوقف شود و با اصطلاح بین برادران مسلمان آشتی برقرار گردد .

این دام "ملا" ها و سایر افراد متعصب مذهبی دور و بر امیر را که نفوذ زیادی در بین مردم عادی داشتند تحت تاثیر قرار داد و فریفته تا آنجا که ملایی بنام ملای "خهتی" که اکنون در تمام روایات کردها بعنوان سُمیل "خیانت" معروف شده است

است فتوا داد که هر کس با سپاهیان عثمانی بجنگد کافر بحساب خواهد آمد .

ولی خود میر محمد با وجود آنکه آدم بسیار معتقد و دینداری بود فریب نخورد و تسلیم نگردید و علیرغم فتوای ملای " خهتسی " از گفتگو و مذاکره با فرمانده کل قوای عثمانی امتناع ورزید . معدالك جرئت نکرد که مذهبیون را تحت فشار بگذارد زیرا که از هکسر العمل توده مردم معتقد بآنها ترس داشت . نتیجه اینکار بالاخره آن شد که اطرافیان میر محمد کم کم وی را رها کردند و او که تقریباً تنها مانده بود ناچار خود را تسلیم عثمانی ها نمود که به همراه خانواده باستانبول فرستاده شد . در آنجا از سوی سلطان محمد ثانی بگرمی استقبال شد و سلطان ضمن ستودن شجاعت های وی در باره برادری و اتحاد بین مسلمانان داد سخن داد، اما البته در همان زمان سپاهیان عثمانی سرتاسر کردستان را غارت کردند و آنرا آتش و خون غرق ساختند .

میر محمد پس از يك تبعید شش ماهه در استانبول اجازه یافت که بکردستان برگردد، اما دراه بازگشت در " تراپوزان " بدست حال سلطان بقتل رسید (۱۸۲۷)، میر محمد در بین کردها به " میر کور رواندوز " مشهور است و خنجر وی در داستانهای حماسی کرد از لحاظ تیزی و پرتندگی از معروفیت ویژه ای برخوردار است .

XX

در همان زمان که افسانه " میر رواندوز " بدین ترتیب رو به پایان میرفت، در بسیاری از نقاط کردستان منجمه در شمال (ارزنجان - بایزید - ارزروم) و در مرکز (بتلیس) کانونهای مقاومت و قیام یکی پس از دیگری میآمدند . در این برخوردها توپخانه عثمانی دهها روستا را با آتش کشید و ویران ساخت . یکی از این قیامها که برهبری دو نفر از سران معروف کرد

رجب بیگ و تیمور بیگ در مناطق غرب رواندوز براه انداخته شد و بود منجر بدستگیری و بدار آویخته شدن آنها شد و بدین ترتیب قیام که رهبری خود را از دست داده بود خود بخود بخاموشی گرائید.

در شمال هم در طول بهار سال ۱۸۳۷، عشایر " رشکوتان " و " بکران " در منطقه " پاسور " (که امروز کولپ خوانده میشود و جز استان دیار بکر است) بجنگهای شدید علیه قوای عثمانی دست زدند. دامنه این جنگ کم کم بسوی جنوب هم کشیده شد. بهمین جهت فرماندهی نیروهای عثمانی قبل از حمله به امیر نشین " بوتان " به کار " پاکسازی " و " آرامسازی " نهایی کردستان جنوبی پرداخت که به رهبری احمد بیگ رواندوزی برادر میسر محمد و سعید بیگ بادینانی (در محادیه) به قیام برخاسته بود.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

۳- نهضت بدرخان

بدرخان در سال ۱۸۲۲ در جزیره (پایتخت امیر نشین بوتان که امروز جزو سوریه است) متولد شد. خانواده وی از قدیمتندترین خانواده های فتودال گرد بود که از قرن چهاردهم میلادی (بجز در چند دوره کوتاه مانند زمان اشغال تیمور لنگ یا آق قویونلوها) بر امیر نشین مزبور حکمروایی میکرد و دارای درباری مجلل و پر جنب و جوش بود. عشیره " بوختی " که خانواده بدرخان بر آن فرمان میراند طبق روایت " شرف نامه " از شجاعترین عشایر کردستان بود و به اسلحه و اسبان امیلمعلاقه فراوان داشت.

بدرخان در سال ۱۸۲۱ پس از مرگ پدرش جانشین وی گردید. او ابتدا جنگجو ترین عشایر امیر نشین خود را در یک ارتش منظم و با انضباط گرد آورد و سپس با امرای دیگر گردنظیم

نوراله بیگ (امیر هکاری) و محمود خان (امیر موکوس و وان)
روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای برقرار نمود و منتظر فرصت مناسب
نشست .

این فرصت مناسب در سال ۱۸۲۹ که نیروهای عثمانی از
ابراهیم پاشا (فرزند محمد علی پاشا) در نصیبین (سوریه)
بسختی شکست خوردند پیش آمد و بدرخان دست بکار شد؛
بطوریکه تا اواخر سال ۱۸۴۰ نفوذ خود را تقریباً بر منطقه وسیعی
از کردستان از مرزهای ایران و دریاچه وان و دیار بکر تا موصل
گسترش داد . سپس با بیگ‌های قارص (واقع در انتهای شمالی
کردستان) و امیر اردلان (کردستان ایران) نیز پیمان اتحاد
بست .

طبق نوشته " سفرستیان " ارمنی ، بدرخان نه تنها نسبت
به کردها بلکه نسبت به ارمنی‌ها ، آشوریها ، کلدانی‌ها و بقیه
ملیت‌های موجود در ظمرو خود نیز بسیار با عدالت و مهربانی
رفتار میکرد . طبق نوشته " ف- دیتل " سیاح روسی در کتاب :
" یادداشت‌هایی از مسافرت بشرق از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۵ ، بدرخان
بیگ و کردها " مسیحیان از آزادی مذهبی برخوردار بودند ،
محل‌های ویژه برای انجام مراسم مذهبی خویش از جمله در خود
" جزیره " داشتند و بهیچوجه بین آنها و کردها تبعیض روا
نمیشد . دو نفر امریکایی بنامهای " رایت " و " برین " که توسط
بدرخان به " درگوله " (قسرامارت در نزدیکی جزیره) دعوت
شده بودند در سال ۱۸۲۶ در مدت بیست و سه روز تمام
کردستان را از ارومیه گرفته تا دیار بکر و " جزیره ابن عمر " گشتند
بدون آنکه با هیچ گونه خطر و یا ناامنی مواجه گردند .
این امر بکلی عکس بر روی نظم ، بیعدالتی و فساد است که
در آنزمان در امپراتوری های عثمانی و ایران برقرار بود .
اما عدالت و انصاف بدرخان که در ابتدا توانسته بود موجب

یزدانشیر تقریباً نصف نیروهای خود را از دست داده بود. ناچار جزیره را ترك و به قلعه محكمی كه دفاع از آن ساده تر بود پناه برد. اما پس از آنكه مدتی در آنجا در محاصره ماند بالاخره ناچار شد بعلت عدم آذوقه از قلعه خارج و به سپاهیان عثمانی حمله بزند كه شكست خورد و به همراه نزدیکان و خانواده خود ابتدا به " وارنا " و سپس به كاندی (در جزیره كرت) تبعید گردید. ولی پس از مدتی به دمشق بازگردانده شد و بسال ۱۸۶۸ در همانجا درگذشت.

پس از پایان نهضت بدرخان، یزدانشیر از سوی حكومت عثمانی حاكم هكاری گردید. در سال ۱۸۴۹ هـ.م، دربار عثمانی شریف بیگ امیر بتلیس را به استانبول فرا خواند و يك والی ترك را بجای وی منصوب نمود. بدین ترتیب آخرین امیر نشین های مستقل كرد هم به دربار عثمانی ضمیمه گردیدند.

۴- یزدانشیر

جنگ برای تسلط كامل دولت عثمانی بر كردستان رو به طرفت محدود و چهل سال طول كشید. اما مبارزه برای ایجاد يك كردستان مستقل پس از سقوط امیر نشین ها پایان نه پذیرفت. این مبارزه چند سال بعد توسط همان یزدانشیری كه در بالا از او نام برده شد و بعلت جاه طلبی و رقابتهای شخصی سبب شكست عموی خود بدرخان گردیده بود مجدداً آغاز شد (يك علت اختلاف یزدانشیر با بدرخان بگفته بعضی از مؤرخان آنستكه گویا امارت جزیره قاعدتاً به سیف الدین خان پدر یزدانشیر میرسید و بدرخان این مقام را از برادرش سیف الدین غصب کرده بود.)

در بار عثمانی كه از نفوذ یزدانشیر در بین توده مردم وحشت داشت در سال ۱۸۵۰ وی را از پست خود یعنی امارت هكاری

رضایت و پشتیبانی وسیع توده‌های مردم از او و از میان بسردن نطفه‌های اختلاف و افتراق بین جوامع گوناگون کردستان گسردن نمیتوانست بطور معجزه آسا اختلافات و رقابتهای جامعه فئودال را از میان بردارد. این اختلافات بهنگام مبارزه جدی و برخورد نهایی با نیروهای عثمانی^۱ تحت فرماندهی عثمان پاشای لنگه‌آزسال ۱۸۴۴ آغاز شده بود مجدداً ظاهر گشتند.

در طول این جنگها که تا تابستان ۱۸۴۷ لاینقطع ادامه داشت میسیونرهای انگلیسی و امریکایی مستقر در کردستان بتحرک دربار عثمانی توانستند عشایر مسیحی کردستان را علیه بدرخان بشورانند. و سپس درست در گرما گرم جنگ از پرداختن مالیات و کمک به بدرخان سر باز زدند، که وی نیز ناچار شد آنها را شدیداً تنبیه و سرکوبی نماید. اینعمل موجب اعتراض رسمی دولتتهیای فرانسه و انگلستان به حکومت عثمانی شد که خود این امر سبب تشویق و دلگرمی بیشتر حکومت عثمانی برای سرکوبی نهضت بدرخان گردید. علت آنکه بعضی از مورخین مسیحی مانند "بازیل نیکیتین" کردشناس معروف از بدرخان و نهضت وی به بدی و با تحقیر پیاد کرده‌اند همین خشونت با اجبار وی با عشایر مسیحی است.

جنگ وارد سومین سال خود میشد بدون آنکه نتیجه نظامی مشخصی از آن عاید شود. اما آثار آن مانند قحطی، خستگی و بیماریهای همه گیر که شایع شده بودند بیشتر بسود نیروهای عثمانی بود؛ زیرا از یکسو راحت تر میتوانند آذوقه و مهمات و نفقات کمکی دریافت دارند و از سوی دیگر برای دامن زدن به تحریکات و نفاق افکنی فرصت بیشتری می‌یافتند. در اواخر تابستان ۱۸۴۷ بالاخره عثمان پاشا توانست یزدانشیر (عزالدین شیسر؟) فرمانده جناح شرقی نیروهای کرد و برادرزاده خود بدرخان را علیه وی بشورانند. اینعمل سبب شد که بدرخان به سرعت خود را از دوروبر ارومیه (که سرگرم فتح آنجا بود) به پایتخت یعنی "جزیره" برساند اما نتوانست مقاومت زیادی از خود نشان دهد، زیرا با عمل

معزول نمود. در سال ۱۸۵۲ هنگامیکه امپراتوری عثمانی علیه روسیه تزاری وارد جنگ شد، علیرغم اعلان جهاد توسط سلطان، بخشهای بزرگی از گردها از شرکت در آن خودداری ورزیدند، اما عوامل تزار نیز با وجود پول زیادی که خرج کردند نتوانستند آنان را بسوی خود جلب کنند. یزدانشیر در صدر برآمد که از این فرصت برای جهت دادن با فکر عمومی گردها و ایجاد يك كردستان مستقل که خود پادشاه آن باشد استفاده کند. بهمین منظور در بهار سال ۱۸۵۵ جنگ را در بتلیس آغاز نمود. وی در رأس حدود بیست هزار جنگجوی کرد این شهر را تصرف کرد، حاکم ترك را از آنجا راند و يك نفر کرد را بجای وی منصوب نمود. سپهر متوجه موصل شد و آنجا را هم بدون اشکال چندانی فتح کرد. مصادره اسلحه و تجهیزات موجود در این مرکز مهم نظامی عثمانی بسوی اجازه داد که ارتش مجهز خود را به ۳۰۰۰۰ نفر برساند و بسا استفاده از آن با سرعت فوق العادهای "سیرت" را که مرکز اصلی اداری و نظامی عثمانی در كردستان بود و نیروهای مستقر در آنجا و در بغداد مشترکاً از آن دفاع میکردند تسخیر نماید. در نتیجه بفاصله چند ماه مناطق وسیعی از بغداد گرفته تا دریاچه وان و دیار بکر بکنترل یزدانشیر درآمد. این عمل، و رفتار خود یزدانشیر، امیدها و آرزوهای فراوانی در دل مردم بوجود آورد بطوریکه پیرمردان زیادی نیز اسلحه بدست گرفته بسپاهیان وی پیوستند و در اواخر تابستان ۱۸۵۵ عده نفرات او به حدود صد هزار نفر رسید.

با نزدیک شدن زمستان روسها بمرکز زمستانی خود پناه بردند و این عمل به باب عالی فرصتی داد که بیشتر بکردستان بپردازند. انگلستان و فرانسه که علیه روسیه میجنگیدند (جنگ کریمه) مخالف ایجاد يك كردستان مستقل بودند، زیرا میترسیدند که زیر نفوس روسیه درآید. از همین رو نماینده انگلستان بنام (نمرود رسام)

با مقدار قابل توجهی پول در اواخر سال ۱۸۵۵ از موصل بسوی محل اقامت یزدانشیر حرکت کرد و درخواست نمود که در جنگ با عثمانی میانگیری نماید * وی سعی نمود که یزدانشیر را قانع نماید تا مسأله استقلال کردستان را از راه مذاکره بادربار عثمانی و با میانگیری انگلستان حل کند و در همان حال بسیاری از رؤسای عشایر کرد را با دادن پول و هدایا تطمیع نمود و آنان را از ادامه جنگ منصرف ساخت * یزدانشیر که در جنگ آدم بسیار شجاع و متهوری بود اما در سیاست تجربه چندانی نداشت فریب وعده‌های «نمرود رسام» را خورد و به حسن نیت انگلستان باور کرد * به خصوص که در باره نامه‌ای هم که به رهبران روسیه نوشته و از آنان تقاضای کمک و پشتیبانی کرده بود جوابی دریافت نداشتند بود * بعلاوه با توجه به جریاناتی که در همان زمانها در مصر و یونان گذشته بود عقیده پیدا کرده بود که ایجاد یک حکومت مستقل بدون پشتیبانی یکی از قدرتهای اروپایی امکان پذیر نیست * بهمین جهت به همراه رسام و زیر چتر حمایت انگلستان برای مذاکره به دربار عثمانی رفت * ولی بمحض رسیدن باستانبول بلافاصله دستگیر و زندانی شد و لشکریان وی نیز پس از مدتی سرگردانی در کوهستانهای کردستان، بالاخره متفرق گردیدند *

* طبق نوشته * خلفین * در کتاب * جدال بر سر کردستان * این نامه بسیار دیروندگامی رسید که جنبش یزدانشیر پایان یافته بود

آخرین حرکت مهم کردها در قرن نوزدهم، در سال ۱۸۸۰ به رهبری شیخ عبیدالله انجام گرفت و کردهای امپراتوری عثمانی و ایران، هر دو را شامل گردید. شیخ عبیدالله فرزند شیخ طه بود که بگفته "خلفین" در کتاب جدال بر سر کردستان "بزرگترین رهبر روحانی کردها بشمار می آمد. پسر از درگذشت پدر، عبیدالله هم ثروت و هم نفوذ مذهبی وی را به ارث برد و بدین ترتیب بنویه خود رهبر مذهبی بخش اعظمی از کردستان گردید. البته باید گفت که در توسعه نفوذ مذهبی شیخ، فعالیتها و تبلیغ فرقه قدرتمند "نقشبندی" نقش بزرگی داشت زیرا خانواده شیخ عبیدالله که نسبتشان به شیخ عبدالقادر گیلانی از عرفای بزرگ (۱۰۷۸-۱۱۶۶ میلادی) و سرسلسله فرقه "قادریه" میرسد، در اوایل قرن پذیرای سلوک "نقشبندی" هم شده بودند.

شیخ عبیدالله در منطقه "هکاری" می زیست که از یکسوی با عراق امروز و از سوی دیگر با بخشهای "ترگور" و "مرگور" در جنوب غربی ارومیه در ایران هم مرز است و این یکی از علل نفوذ شیخ در بین کردهای ایران بود. محل اقامت شیخ در منطقه هکاری در بخش "شمزینان" و بویژه در روستای "نهری" بود و از همین رو به شیخ شمزینان یا شیخ نهری معروف است.

در اواخر پانزده سال ۱۸۷۲ حکومت ایران به کردهای نواحی "مرگور" و "ترگور" فشار آورد که مالیات بپردازند. کردها این تقاضا را رد کردند و اعلام نمودند که مالیات خود را تنها به شیخ میپردازند، زیرا که این امتیاز را شیخ طه پدر شیخ عبیدالله از شاه ایران (محمد شاه قاجار ۱۸۴۸-۱۸۳۶) گرفته بود.

در برابر این سرپیچی، مقامات ایرانی متوسل به اعزام نیرو شدند. شیخ که قدرت خود را در خطر میدید به باب عالی مراجعه و تقاضا

کرد که در مورد جبران خسارت وارده بوی اقدام گردد . حکومت عثمانی هم والی " ارزوم " را مأمور کرد تا بتهران برود و شکایت شیخ را مطرح نماید . اما این اقدامات بی اثر ماند و شاه ایران به تقاضای شیخ عبیدالله ترتیب اثر نداد .

این جریان سبب شد که شیخ بفکر تقویت و افزایش قدرت خود بیفتد . بهمین منظور و برای اینکه در مبارزه خویش علیه شاه ایران از پشتیبانی عثمانی برخوردار باشد در جنگهای سالهای ۸۸-۱۸۷۷ که در کردستان شمالی بین روسیه تزاری و عثمانی جریان داشت شرکت نمود ولی البته نیروی چندانی وارد عمل نکرد و بهمین جهت به موفقیت چشمگیری هم نائل نیامد زیرا که بعلت جور و ستم مقامات و لشکریان عثمانی کردهای آنکشور حاضر نبودند بنفع عثمانی وارد جنگ شوند و از اینرو شیخ عبیدالله ناچار شده بود پس از اعلان جهاد از سوی خلیفه عثمانی، از عشایر کرد ساکن ایران برای جنگ علیه روسیه دعوت بعمل آورد .

این جنگها موجب خرابیها و کشتارهای فراوانی در کردستان گردیدند و چنان قحطی ببار آوردند که در طول چند قرن سابقه نداشت . سربازان و عمال عثمانی هم که حکومت دیگر قادر به پرداخت مخارج آنان نبود مردم کردستان را برای غارت و غصب سرمایه و آذوقه آنها شدیداً تخت فشار گذاشتند و همین امر سبب شد که قیامهای متعددی در درسیم، ماردین، هکاری و بادینان و غیره روی دهد که از آنجمله میتوان به قیامی به رهبری عثمان بیگ و حسین بیگ دو نفر از فرزندان بدرخان که در ارتش عثمانی درجه افسری داشتند اشاره کرد .

در این لحظات بدبختی و درماندگی ، همه نگاهها متوجه شیخ بود که نه تنها بصورت یک رهبر روحانی بلکه بمانند یک ناجی وارد عمل گردد . شیخ هم ابتدا نمایندهای به دربار عثمانی فرستاد تا بلکه ظلم و جور و فشار به مردم متوقف گسردد و خسارات وارده بآنها جبران شود . در همانحال هم ششروع

به جمع آوری افراد در دوسوی مرز نمود و خود را برای مبارزه رو در رو آماده ساخت .

علاوه بر این ، شیخ تماسهایی هم با شریف مکه و خدیو مصر گرفت تا پشتیبانی آنها را جلب کند و نیز نماینده های به نزد کنسولهای روس در ارزوم و وان فرستاد تا از نظر حکومت تزاری در مورد کردستان آگاه گردد .

روسیه که تازه بزحمت از زیر بار يك جنگ خونین با امپراتوری عثمانی بدرآمده بود و اکنون سرگرم سرکوبی قیام ترکمن ها بسود روی چندان خوشی نشان نداد ، بخصوص که حکومت تزاری در آن زمان بتامی از شاه ایران حمایت می کرد و از این رو بهیچوجه نمیخواست به شیخ که در فکر حمله بایران و تأسیس يك کردستان یکپارچه متحد بود کمک نماید . اما برعکس روسیه ، انگلستان به مساله توجه نشان داد . معاون کنسول انگلستان در وان در سال ۱۸۷۹ دیداری با شیخ عبیدالله بعمل آورد و بعد از این ملاقات بود که ترتیب ارسال اسلحه و مهمات انگلیسی تحت پوشش کمک به مناطق قحطی زده و ظاهراً بدور از اطلاع مقامات عثمانی داده شد . اینکسه میگوئیم «ظاهراً» بدین خاطر است که مقامات عثمانی در واقع بطور کامل در جریان بودند ولی میخواستند با تجهیز شیخ از طریق غیر مستقیم ، لبه تیز حمله وی را متوجه ایران نمایند . حتی در بهار ۱۸۸۰ "بحری بیگ" یکی از فرزندان بدرخان که آجودان سلطان عبدالحمید بود ابتدا بنزد شیخ عبیدالله و سپس بایران رفت و عشایر "منگور" و "مامش" و "پیران" را در جنوب مرگسور در ناحیه بین مهاباد و پیرانشهر و نقده امروز با هم آشتی داد و آنها را با اسلحه انگلیسی مجهز نمود .

در اواسط سال ۱۸۷۹ ، اجتماعی از بیش از ۲۰۰ نفر رؤسای عشایر و شیوخ کردستان تحت رهبری شیخ عبیدالله در روستای نهری تشکیل شد تا در باره طرح يك نقشه جنگی مذاکره و تبادل

نظر بعمل آید. در این جلسه ابتدا قرار شد که جنگ علیه عثمانی
و ایران هردو با هم براه انداخته شود، اما شیخ که متوجه اشکال
جنگ در دو جبهه بود، بالاخره توانست دیگران را قانع کند که
در ابتدا بایران حمله نمایند.

این حمله در اواسط مهر ماه سال ۱۸۸۰ در دو جبهه شروع
شد: جبهه نخست در شمال بفرماندهی «شیخ صدیق» فرزند ارشد
شیخ عبیدالله برای اشغال شهرهای ارومیه - سلماس - خوی و ماکو،
جبهه دوم در جنوب بفرماندهی «شیخ عبدالقادر» فرزند دیگر شیخ
عبیدالله و دو رئیس عشیره ایرانی: «حمزه آقا منگور» و «فیض اله بیگ
بیگزاده» برای اشغال مهاباد - میاندا آب - مراغه و تبریز.

در جبهه جنوب نیروهای تحت فرمان شیخ که حدود ۸۰۰۰ نفر
بالغ میشدند با سرعت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی)، میاندا آب و مراغه
را تصرف کردند و به تبریز نزدیک شدند. اما از آنجا که از نظم
و دیسیپلین برخوردار نبودند و بخصوص از فتوحات سریع خود سرمست
شده بودند بجای ادامه عملیات سرگرم غارت و تاراج شدند و از فتح
تبریز که یک مرکز مهم و استراتژیک بود و اشغال آن میتواندست در
نتیجه جنگ بسیار موثر باشد غافل ماندند.

لیکن در جبهه شمال، اشغال شهر ارومیه باعث مقاومت شدید
اقبال الدوله حاکم آن شهر علیرغم آنکه خود شیخ عبیدالله هم با چند
هزار نفر از افراد آشوری (نستوری) هم پیمان خود بکمک آمد
ممکن نشد و بالاخره حکومت ایران از کردهای جلالی ساکسن در
منطقه ماکو نیروی بزرگی فراهم آورد و بفرماندهی تیمور خان جلالی
که دشمنی دیرینه‌ای با خانواده شیخ داشت بمقابله نیروهای شیخ
عبیدالله فرستاد. تیمور خان که بسیار شجاع بود توانست در نزدیکیهای
ارومیه نیروهای شیخ را شکست دهد و آنانرا از اطراف ارومیه دور
سازد و بدین ترتیب در جبهه شمال موفقیتی بدست نیامد.

در زمینه سیاسی، ناصرالدین شاه قاجار که دچار وحشت شده
بود دربار عثمانی را تحت فشار گذاشت تا به فعالیت های شیخ

خاتمه دهد . از سوی دیگر پیروزیهای سرریح نیروهای شیخ در جنبه جنوبی که سبب افزایش بیش از پیش محبوبیت وی شده بود با توجه به هدفهای سرریح شیخ که ایجاد يك كردستان بزرگ و یکپارچه بود نگرانی زیادی در بین مقامات عثمانی بوجود آورده بود . در نتیجه عثمانیها که تا آنزمان سعی میکردند از قدرت شیخ علیه ایران استفاده نمایند شروع به تمرکز قوا در كردستان و محاصره نیروهای شیخ نمودند . شیخ که متوجه شد کم کم بین نیروهای ایران و عثمانی در فشار قرار گرفته است به نیروهای خود دستور داد که ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) را ترك کنند و بمنطقه سلدوز (نقده کنونی) و مرگور عقب نشینی نمایند لیکن بر اثر فشار بالاخره مرگور را هم تخلیه نمود و بمنطقه خویش در عثمانی مراجعت نمود و عدهای از سران عشایر ایرانی را هم با خود برد . *

البته باب عالی نسبت به شخص شیخ عبیدالله و اطرافیان وی از اعمال هرگونه خشونت خودداری ورزید زیرا که در صدد پیوستن در موقع لزوم مجدد از نیروی شیخ علیه ایران استفاده نماید . سلطان عبدالحمید رُست بزرگوارانهای گرفت و محیلانه با فرستادن هدایایی به نزد شیخ از وی خواست که در پایتخت بدیدار او برود . اما رفتن شیخ عبیدالله به پایتخت عثمانی موجب بروز يك مجادله زور و دراز بین ایران و عثمانی گردید . سفیر عثمانی در تهران

* پس از بازگشت قوای شیخ ، مردم كردستان ایران بخصوص در نواحی ساوجبلاغ و لاجان (پیرانشهر فعلی) و مرگور دست نیروهای حکومتی گرفتار قتل و غارت و حشیانه ای شدند . ولی حمزه آقا منگور که در منطقه خود در حدود سردشت باقیمانده بود برابر نیروهای دولتی بخوبی مقاومت نمود تا بالاخره برای مذاکرات صلح به ساوجبلاغ (مهاباد) رفت و در آنجا با حیل و نیرنگ بقتل رسید (تیرماه ۱۸۸۱) .

از حکومت ایران تقاضای جبران خسارتهایی را مینمود که به شیخ در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۷۶ و ۱۸۸۰ وارد آمده بود. تهران هم در مقابل باپشتیبانی روسیه، بنوبه خود خواستار خسارتهای وارده به آذربایجان بعلمت حمله نیروهای شیخ بود. در گرماگرم این جدالهای دیپلماتیک، در مرداد ماه سال ۱۸۸۲ شیخ از استانبول فرار کرد زیرا که مورد آزاد کردن ملت کرد بکمک عثمانی دیگر هرگونه توهمی را از دست داده بود و بفکر افتاده بود که با استفاده از یاری روسیه ابتدا خود را از زیر یوغ عثمانی رها سازد اما روسیه که بعنوان حامی ایران از مزایای زیادی در این کشور برخوردار بود و از سوی دیگر هم، با قدرت نمایی توانسته بود حکومت عثمانی را آرام بر سر جای خود بنشاند، بهیچوجه حاضر نبود که بما جراحی دست بزند. در این بین حکومت عثمانی هم که از ارتباط گرفتن های شیخ با روسها مطلع شده بود در مهرماه سال ۱۸۸۲ قوایی برای دستگیری وی فرستاد. اما شیخ بسبب خانواده خود به مکه رفت و در سال بعد در همانجا در گذشت بدین ترتیب با فوت شیخ عبیدالله شمرینان، دوره قیامهای بزرگ فتووالهای کرد در قرن ۱۹ نیز به پایان رسید.

تاریخچه جنبشهای ملی کرد

فصل سوم

وضع کردها در سالهای اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰

بدنبال دوران قیامهای پی در پی کردها علیه حکومت عثمانی در قرن ۱۹، دوره‌ای فرا میرسد که در طول آن خلیفه عباسی سعی میکند طبقات ممتازه کرد را خنثی نگهدارد و آنان را از راه شرکت دادن جزئی در حکومت و برخورداری از امتیازات به امپراتوری علاقمند سازد. بویژه سلطان عبدالحمید ثانی که تا پایان سلطنت خود (۱۸۷۶-۱۹۰۹) با مهارت بسیار، توجه و لطف فراوانی در مورد "فئودال" های کرد بعمل آورد.

فئودالهای کرد که شعار و تظاهرات "پان اسلامیس" تبلیغ شده از سوی سلطان عبدالحمید آنان را بیشتر مجذوب و دلگرم ساخته بود با رضایت کامل انعامها، پستها و امتیازاتی را که بآنها داده میشد میپذیرفتند و ساده لوحانه گمان میکردند که این امتیازات بخاطر شایستگی های شخصی بآنان واگذار شده است. بحری بیگ یکی از فرزندان بدرخان آجودان و ندیم سلطان عبدالحمید شد. افراد خانواده "عبدالرحمن پاشا" بپان پست ها و مقامات عالی در ادارات دولتی و دانشگاهها بدست آوردند. شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله شمرینان در سال ۱۹۰۸ اسناتور (و سپس رئیس مجلس سنای عثمانی) شد. حتی اعیان و روسای عشایر کوچکتر نیز از این مزایایی نصیب نمادند و املاک و عنوانهایی دریافت داشتند. "نورالله بیگ" یکی از اقوام شیخ عبیدالله رئیس عشایر کرد هکاری شد. از نظر سلطان، وابسته کردن فئودالیته کرد به سیستم،

آخرین مرحله تمرکز در حکومت عثمانی بشمار می‌آید • حکومت متمرکز عثمانی می‌توانست بویژه از خوبی جنگاوری کردها بهره برداری لازم بنماید و آنها را بطور دائم بجنگ علیه نیروهای روس که با عثمانی در حال برخورد بود و نیز علیه خلقهای تحت ستم امپراتوری که برای آزادی خود مبارزه می‌کردند (ارمنی‌ها - عربها - آلبانها و حتی خود کردها ۰۰۰) وادارد •

در پاییز سال ۱۸۹۰ سلطان عبدالحمید یک سپاه سواره نظام ویژه از کردها بنام " حمیدیه " تشکیل داد • سپاه حمیدیه در ابتدا در مناطق شمالی واقع در مجاورت قفقاز (ازروم و نواحی شمال وان و بتلیس) تشکیل شد، زیرا که کردهای این نواحی بطور کلی سابقه چندانی در مبارزه و قیام علیه باب‌تالی نداشتند و بحلاوه، این مناطق دارای جمعیت قابل توجهی از ارمنی‌ها بود که جنبش آزادی طلبی آنان در اوج خود قرار داشت •

در مناطق مورد نظر، هر خانواده کرد میبایستی یک نفر سوار با اسب معرفی کند و یا یک نفر پیاده برای شرکت در نیروهای منظم ارتش روانه نماید • واحدهای حمیدیه که بر پایه سازمان و سلسله مراتب عشیره‌ای بنا شده بودند، اسلحه خود را از حکومت دریافت میکردند و میبایستی برای شروع خدمت معینی زیر نظر افسرهای ترک آموزش ببینند • قاعدتاً میبایستی پسران تمام دوره آموزشی اسلحه خود را تحویل بدهند که البته هیچگاه این مساله را رعایت نکردند • بهنگام جنگ واحدهای حمیدیه بلافاصله به امر سلطان جمع و حاضر به خدمت میشدند •

رؤسای عشایر که با این ترتیب عناوین افسری و پاشایی میگرفتند و مزایای قابل توجهی دریافت میداشتند، بیش از پیش سلطه استعمارگرانه خود را بر توده‌های دهقانی گسترش میدادند • از نظر دهقانان، این روسا مظهر قدرت کامل بودند زیرا که حکومت و خلیفه و مذهب را پشتیبان خود داشتند •

واحدهای حمیدیه اولین خدمت مهم خود را به سلطان

در سرکوبی ارمنی‌ها (۱۸۹۶-۹۶) نشان دادند و دهها هزار ارمنی را قتل عام کردند. بعدها عین عمل را در مقابله با ناسیونالیستهای عرب و حتی کردهای "درسیم" و کردستان جنوبی انجام دادند.

علاوه بر شرکت دادن فتوالمیته کرد در حکومت و ایجاد سپاه حمیدیه، سلطان عبدالحمید در سال ۱۸۹۲ دو مدرسهٔ عشیره‌ای مهم در استانبول و بغداد تأسیس نمود. هدف اصلی این مدارس الفقه و اصول وفاداری نسبت به شخص "سلطان-خلیفه" به بچه‌های کرد و عرب بود. این مدارس گرچه دوام چندانی نیاوردند اما بهر حال تأثیر غیر قابل انکاری برجای نهادند؛ زیرا اغلب روشنفکران کرد که آموزشهای اولیهٔ خود را در این مدارس دیده بودند حتی تا حدود سالهای ۲۰ قرن بیستم نیز یکنوع وفاداری نسبت به خلیفه را حفظ کرده بودند.

در مجموع میتوان گفت که سیاست عبدالحمید نسبت به کردها موفقیت‌آمیز بود. بهمین جهت پس از حرکت شیخ عبیدالله تقریباً هیچ قیام قابل توجه دیگری از سوی کردها روی نداد (قیامهای کوچک در درسیم و موصل فقط جنبه محلی و محدود داشتند). ناسیونالیسم کرد که میبایست در این زمان سرعت گسترش یابد به چند مخفل روشنفکری محدود ماند و تودهٔ خلق کرد مسئل فقر و بدبختی خود را کارمندان و عوامل حکومتی میدانست که امیر سلطان را اجرا نمیکند، نه خود سلطان "خوب و مهربان و باخدا" را.

تغییرات سیاسی در امپراتوری عثمانی

قبل از پرداختن به دنبالهٔ جریانات مربوط به جنبشهای ملی کرد، بهتر است بطور بسیار مختصر به تحولات مهم تاریخسی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم اشاره‌ای بشود: عبدالحمید که در سال ۱۸۷۶ با وعدهٔ دمکراسی و بهبود وضع اقتصادی عثمانی

به سلطنت رسیده بود، دو سال بعد با تعطیل پارلمان و تعلیق قانون اساسی، یک رژیم استبدادی کامل برقرار ساخت که در تاریخ عثمانی به حکومت "ظلم" معروف است.

با توجه به تحولات سیاسی دنیا و جریانهای فکری اواخر قرن نوزدهم بدیهی است که سازمانهایی برای مبارزه علیه این رژیم خودکامه در داخل ترکیه بوجود آمدند که از همه مهمتر جمعیت اتحاد و ترقی" معروف به "کمیته" است.

"کمیته اتحاد و ترقی" که نماینده افکار بورژوازی ترک بسوسود در سال ۱۸۹۴ توسط عدهای از افسران جوان و روشنفکران مترقی تاسیس شد که به "ترکهای جوان" معروف شدند. تقاضای اصلی آنان در ابتدا اعاده قانون اساسی و تبدیل امپراتوری عثمانی به یک دولت مشروطه بود.

کمیته در پایان سال ۱۹۰۷ کنگره‌ای با شرکت همه احزاب و گروههای مخالف در امپراتوری عثمانی (وا ز جمله کردها) در پاریس تشکیل داد. در این کنگره عمومی، ترکهای جوان با اصل خودمختاری سیاسی و فرهنگی ملیتهای غیر ترک در صورت بدست گرفتن قسدرت موافقت کردند.

ترکهای جوان در اوایل سال ۱۹۰۸ به قیامی دست زدند که بسیار زود سلطان عبدالحمید را وادار بسازش نمود: اختیارات سلطان محدود شد؛ قانون اساسی اعاده گشت و انتخابات عمومی آغاز گردید. عبدالحمید سپهر فرامینی در مورد آزادی بیان، مطبوعات و اجتماعات و لغو سانسور و عفو زندانیان صادر نمود.

پیروزی مقدماتی ترکهای جوان احساسات و هیجانان فراوانی بویژه در بین ملیتهای غیر ترک امپراتوری برانگیخت. طبق شهادت ناظران عینی، یونانیان، بلغارها، کردها، ارمنیها و ترکها همگی برادر وار همدیگر را بغل میکردند. افسران ترک جسوان در بین مردم میگشتند و رسماً اعلام میکردند که یهودیسان، مسلمانان و مسیحیان همگی برادرند و اختلافاتی از نظر نژاد

قیامهای کردها در قرن ۱۹ نه دارای يك سازمان سیاسی بود نه يك برنامه مشخص سیاسی داشت. در خاورمیانه مسلمانان نظیر بسیاری از مناطق دیگر دنیا، فکر ایجاد يك حزب سیاسی برای سازمان دادن و رهبری يك جنبش توده‌ای بتوسط روشنفکرانی به ارمغان آورده شده بود که در مدارس اروپایی تحصیل کرده بودند. در مورد کردستان قشر روشنفکر متجدد تنها در اواخر قرن نوزدهم بود که کم‌کم بوجود آمد. اولین روشنفکران کرد تقریباً همگی اصلیت اشرافی داشتند و فرزندان امرای مهاجرت‌کننده باستانبول یا روسای عشایر تحصیل کرده در مدارس نظامی امپراتوری بودند که از سالهای ۱۸۷۰ بعد در این مدارس پرویشان گشوده شده بود. این افراد در استانبول اوایل قرن بیستم که در حال جوشش انقلابی بود، و در عراوج ناسیونالیسم، با ایده‌های بورژوازی اروپا آشنا شدند و بصورت ناسیونالیستهای کرد متجدد درآمدند. آنانهم عیناً بمانند روشنفکران ملیتهای دیگر، به انتشار نشریه و تشکیل سازمانهایی پرداختند که گاه جنبه نیمه رسمی و گاه حالت مخفی داشت.

تازمان "انقلاب" در ۱۹۰۸، پیشروان جنبش ملی کرد بصورت محافل و گروههای جدا از هم را داشتند. بعضی از آنان عضو "اتحاد و ترقی" شده بودند و حتی دو نفر از بنیاد گزاران این جمعیت یعنی "اسحاق سکوتی" و "عبدالله جودت" کرد بودند. شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله هم خیلی زود بمصوف جمعیت پیوست. در کنگره مقداتی کمیته اتحاد و ترقی منعقد در پاریس

و مذهب بین تبعه عثمانی وجود ندارد. در صفحات بعدی بشرح
 فعالیت‌های ملیون کرد در این دوره آزادی خواهیم پرداخت.
 در بهار سال ۱۹۰۹، سلطان عبدالحمید با پشتیبانی
 روحانیت مسلمان و عناصر فتودال و به کمک گارد خود دست به یک
 شبه کودتا بمنظور سرکوبی ترک‌های جوان زد؛ ولی آنان بسرعت
 کودتا را با شکست روبرو ساختند و بالاخره عبدالحمید را خلع
 و برادرش "رشاد" ملقب به "محمد پنجم" را به تخت نشانند.
 ترک‌های جوان پس از رسیدن به قدرت خیلی زود از توده‌ها
 بریده به فساد گراییدند. بخصوص سیاست ملی آنان کاملاً
 ارتجاعی بود و علاوه بر آنکه همه وعده‌هایی را که در کنگره ۱۹۰۷
 پاریس در این مورد داده بودند پسر گرفتند اصولاً با اختراع
 ایدئولوژی شووینیستی "پان تورانیسم" به ترک کردن اجباری
 ملیت‌های مسلمان و حتی قتل عام بعضی از ملیت‌های غیر مسلمان
 نظیر ارمنی‌ها هم دست زدند.
 در جنگ بین الممل اول، عثمانی در کنار آلمان علیه روسیه
 و فرانسه و انگلستان وارد جنگ شد ولی بسختی شکست خورد.
 این عمل موجب تجزیه کلی امپراتوری عثمانی گردید. تا جایی که
 استقلال خود ترکیه هم در معرض خطر جدی قرار گرفت و بالاخره
 یکی از افسران بسیار معروف ترک‌های جوان بنام مصطفی کمال
 (آتاتورک) توانست با در دست گرفتن قدرت و اعلام جمهوری
 در سال ۱۹۲۳ کشور جمهوری ترکیه فعلی را جایگزین امپراتوری
 سابق سازد.

پسال ۱۹۰۲ دو نفر از رهبران کرد " عبدالرحمن بدرخان " مدیر
 آنزمان روزنامه " کردستان " و " حکمت " بابان " شرکت داشتند.
 در بهار سال ۱۸۹۸ " مقداد مدحت " فرزند بدرخان
 " کردستان " نخستین روزنامه کردی را در قاهره منتشر نمود.
 مضمون مقالات این نشریه که به دوزبان ترکی و کردی بود بیشتر
 جنبه آموزشی و فرهنگی داشت (زیر عنوان " کردستان " نوشته
 شده بود که کردها را به تحصیل علوم و فنون تشویق میکند و حاوی
 نصایح و ادبیات کردی است)، اما هدف اصلی آن بود که بصورت
 هماهنگ کننده و رابطی در جنبش ملی کرد در آید و از همین رو
 صفحات آن چون تریپونی در اختیار ملیون کرد قرار داشت *
 نخستین شبه سازمانهای ملی کرد بلافاصله پس از آنکه قدرت
 در سال ۱۹۰۸ بدست ترکهای جوان افتاد ظاهر گردیدند . با
 استفاده از فضای نسبتاً آزادی که در آنزمان بوجود آمده بود امین -
 علی (یکی از فرزندان بدرخان) ژنرال شریف پاشا و شیخ عبدالقادر
 (فرزند شیخ عبیدالله نهری و رئیس مجلس سنای عثمانی) جمعیتی
 بنام " جمعیت تعالی و ترقی کردستان " تاسیس کردند .
 این جمعیت ارگانی بزبان ترکی منتشر میکرد با نام " روزنامه تعاون
 و ترقی کرد " . این روزنامه نخستین روزنامه ویژه کردها بود که

* پس از مقداد مدحت، از شماره ششم به بعد برادرش " عبدالرحمن
 مدیروت " کردستان " را به عهده گرفت و محل انتشار را از قاهره ابتدا به ژنوه
 سپس به لندن و بعد به فالکنسبون (شهری در انگلستان) و بالاخره مجدداً به
 ژنوه منتقل نمود و آنرا تا شماره ۳۱ در سال ۱۹۰۲ رساند . پس از انقلاب ۱۹۰۸
 مدیروت آنرا " ثریا بدرخان " (فرزند امین علی پسر بدرخان) به عهده گرفت
 و برای انتشار آن باستانبول برگشت . اما مجبور به انتقال مجدد به قاهره شد و در
 هنگام جنگ بین الملل اول در همین شهرهای دو شماره منتشر میشد .

بصورت قانونی منتشر میشود، بهمین جهت بصورت تریبونی برای
مباحثات پردازامنه در مورد مساله کرد، فرهنگ، و وحدت ملی کردها
درآمد و بخصوص در بین مهاجران کرد ساکن استانبول مقبولیت
عظیمی یافت.

تقریباً در همان زمان (پاییز ۱۹۰۸) کمیته دیگری بنام
" جمعیت نشر معارف کردی " که بنظر میرسد شعبه‌ای از " جمعیت
تعالی و ترقی " بود يك مدرسه کردی در استانبول (محله معروف
چنبرلی) بنیاد نهاد.

" جمعیت تعالی و ترقی کردستان " را در واقع هنوز نمیتوان
يك سازمان سیاسی به معنای اخص کلمه از نظر سازمان، استراتژی
و برنامه مشخص بحساب آورد. در این جمعیت روشنفکران و مهاجران
میهن پرست کرد بافکار و مقاصد گوناگون جمع شده بودند. از نظر
جمعیت، فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خیرخواهانه (تنویر
افکار کردها از راه آموزش) میبایستی راه را برای جنبش سیاسی
کرد در آینده هموار سازد. متأسفانه علیرغم يك آغاز بسیار نوید
دهنده، خیلی زود اختلافات شخصی برتری طلبانه در بین
رهبران جمعیت پدیدار شد (بدرخانی ها از یکسو و شیخ
عبدالقادر و گروه سیدهای نهری از سوی دیگر)؛ رقابت‌های دیرینه
دو باره سر برآوردند و رهبران فتودال کرد را تا حد افشاگرها
وارد آوردن اتهامات خیانت و غیره نسبت به همدیگر به جلو
راندند تا بالاخره شیخ عبدالقادر بکلی جدا شد و روزنامه ویژه
خود را بنام " همتا و کرد " (آفتاب کرد) انتشار داد.

همزمان با این فعالیتها در استانبول، در خود کردستان
نیز نخستین نشانه‌های بیداری و شروع يك حیات سیاسی نوین
پدیدار گشتند.

به ابتکار روشنفکران و مبارزان جوان، کلوبهایی در مهمتربین
مراکز شهری کردستان تأسیس شد که

مهمترین آنان عبارتند از کلوبهای: بتلیس، دیار بکر، موش، ارزروم، و موصل. کلوب "موش" با مهمترین عشایر منطقه نیشابور تماسها و پیوندهایی برقرار کرده بود. در کلوب بتلیس بهنگام افتتاح در اواخر سال ۱۹۰۸ بیش از ۷۰۰ نفر نامنویسی کردند و چند ماه بعد، شماره اعضای آن به چندین هزار نفر رسید. کلوب یک سازمان نیمه نظامی شبیه سازمان ترکهای جوان هم داشت.

کلوبهای کرد بدون شك نشانگر آغاز مبارزه سیاسی سازمان یافته در بین کردها و نخستین پایه‌های سازماندهی نوسازان کردستان هستند.

همانطور که قبلاً گفته شد در سال ۱۹۰۹ سلطان عبدالحمید در صدد برآمد که با یک شبه کودتای نظامی ترکهای جوان را از قدرت کنار بزند و مجدداً دیکتاتوری سابق خود را برقرار نماید، ولی شکست خورد و بکلی از سلطنت کنار گذاشته شد. پس از این جریان، ترکهای جوان تقریباً همه اهرمهای مهم قدرت را بدست گرفتند. اما هر اندازه که احساس قدرت میکردند بهمان نسبت بیشتر در دریای احساسات افراطی ناسیونالیستی غوطه‌ور میشدند که یکی از نتایج آن اعمال فشار بر ملیتهای غیر ترک بود. آنان پس از سرکوب شبه کودتای عبدالحمید، ابتدا همه اجتماعات، مدارس و نشریات غیر ترک را قدغن کردند و رهبران آنها را یا اعدام کردند و یا بازداشت نمودند. از آنجمله جمعیت تعالیسی و ترقی کردستان، روزنامه ناشر افکار، مدرسه چنبرلی و کلوبهای کرد همگی تعطیل شدند و رهبران درجه اول کرد یا با اعدام زندانهای طولی‌المدت محکوم گشتند و یا بزندگی مخفی پرداختند. عده‌ای هم مانند اغلب بدرخانیان مجدداً راه مهاجرت را در پیش گرفتند. امین علی و شریف پاشا بزرگ محکوم شدند ولی موفق به فرار گشتند.

باید یادآوری کرد که حتی در طول دوره آزادی نسبی سال

۱۹۰۸ هـ قیامهایی در کردستان بوقوع پیوستند . از آنجمله بود قیام " درسیم " که تا پایان سال ۱۹۰۹ طول کشید . اما مهمتر از آن در موصل و سلیمانیه بود که در آنجا شیخ محمود برزنجی (که ده سال بعد خود را پادشاه کردستان نامید و ما در قسمتهای بعدی بشرح مبارزات وی خواهیم پرداخت) با پشتیبانی عامه مردم و بخصوص عشایر " بارزانی " و " زیباری " خواستار بیرون رفتن همه نیروهای نظامی و کارمندان اداری و عثمانی از منطقه بود . لشکرهای چهارم و پنجم گرچه شدت عمل زیادی بخرج دادند و بیش از چهل دهکده را هم بکلی ویران کردند اما موفق به سرکوبی نیروهای شیخ نشدند و ناچار به مصالحهای تن در دادند که بر طبق آن یکی از اقربای شیخ به حکومت سلیمانیه منصوب گشت . چند ماه بعد از آنکه فعالیت میهن پرستان کرد در ترکیه قدغن گردید بارزانیها بر رهبری شیخ عبدالسلام به مبارزه برخاستند و نیروهای ترک را که با عجله فرستاده شده بودند دچار شکست فاحش ساختند . در اوایل سال ۱۹۱۰ قیام به تمام بخشهای جنوبی کردستان نیز سرایت کرد . یعنی در واقع در بتلیس نیز قیامی به رهبری خلیفه سلیم علی و موسی بیگ آغاز شد . اما بارزانیها پس از آنکه نظامیان و کارمندان عثمانی منطقه بارزان را ترک گفتند در منطقه خود باقی ماندند و قیام بتلیس هم که تنها مانده بسبود سرکوب گردید (شیخ عبدالسلام بالاخره در سال ۱۹۱۴ بسدار آویخته شد) .

در این دوره از فعالیت مخفی ، پیوندها و روابطی بین میهن پرستان کرد با میهن پرستان ارمنی و عرب برقرار گردید تا ترتیب یک مبارزه مشترک علیه دیکتاتوری " اتحاد طلبان " (اعضای اتحاد و ترقی) داده شود . کردهای ناسیونالیست با علاقه فراوان مبارزات عربها را که در آن هنگام در یمن و عراق عرب (بغداد - بصره) و جبل جزیره (سوریه) جریان داشت دنبال

میکردند • فرستادگان امام یحیی شیخ سعید رهبر شورشیان یمن در کردستان میگشتند و برای جنبش خود پول و کمکهای دیگری جمع آوری میکردند •

در برابر پیوند و همبستگی بین جنبشهای ملی ملیتهای غیر ترك امپراتوری، اتحاد طلبان مجبور شدند که تا اندازه‌ای سیاست خود را نرمتر کنند • در نتیجه همین سیاست در سال ۱۹۱۲ جمعیت مخفی " هیوی کرد " (امید کرد) که در سال ۱۹۱۰ به وسیله عده‌ای از دانشجویان و روشنفکران کرد تأسیس شده بود اجازه یافت که قانوناً به فعالیت بپردازد • رهبری این جمعیت را که میتوان نخستین سازمان تمرکز یافته و مرتب‌کرد دانست يك عضو پارلمان عثمانی بنام " خلیل خیالی " بعهده داشت • همه روشنفکران کرد که در مهاجرت یا زندان نبودند عضو جمعیت شدند • جمعیت از سال ۱۹۱۳ به بعد يك نشریه و زبانه ترکی - کردی بنام " روز کرد " (روز کرد) انتشار داد که در سال ۱۹۱۴ نام آن به " هتا و کرد " (آفتاب کرد) تغییر یافت و مطالب اصلی آن اختصاص به توسعه افکار ناسیونالیستی، آموزش خلق کرد، اصلاح الفبای کردی و غیره داشت •

جمعیت " هیوی کرد " به فعالیت در بین جوانان و کارگسران توجه زیادی مینمود و همین ها بودند که بخش اعظم هزینه‌های آن را تأمین میکردند • بعلاوه شاخه‌هایی هم در شهرهای مختلف کردستان و نیز در بین کردهای مهاجرت کرده با اروپا تأسیس نموده بود • این فعالیتهای پرثمر و پرامید با شروع جنگ جهانی اول که در ضمن آن فعالین " هیوی کرد " بخدمت فراخوانده شدند متوقف گردید •

بالاخره میتوان از جمعیتی بنام جمعیت دوستداران کردستان (جمعیت محبّون کردستان) نیز نام برد که در اواخر سال ۱۹۱۲ با هدف آگاه کردن افکار عمومی از مسأله کرد تأسیس شده بود • همچنین ذکری از " مجدّد " (رستاخیز) که در اواخر سال ۱۹۱۲

توسط نماینده کرد پارلمان بنام " لطفی فکری " تأسیس شده بود
بی مناسبت نیست . " لطفی فکری " نقطه نظرهایی داشت که
وی را از اتحاد طلبان متمایز میساخت مانند :

غیر مذهبی کردن امپراتوری عثمانی (جدائی حکومت از مذهب) ،
لاتینی کردن الفبا ، تساوی حقوق زنان و غیره . . . اینگونه
اصلاحات در آنزمان بسیار غیر عادی و گستاخانه بنظر میرسید
و بهمین جهت نتوانست بجز عده ای روشنفکر ترقی خواه نظر عام
را بخود جلب کند و فقط حدود ۲۵ سال بعد بود که مصطفی -
کمال (آتاتورک) توانست این افکار را در سطح کشور ترکیه جدید
بمرحله اجرا در آورد . مجله " اجتهاد " که توسط " عبداللہ -
جودت " یک روشنفکر دیگر گرد اداره میشد به منزله ناشر و مبلغ
این افکار پیشرفته بحساب میآمد .

بطور کلی این مرحله قبل از جنگ جهانی اول را میتوان برای
همه روشنفکران کرد در حال پا گرفتن ، یک دوره کوتاه آموزش و یسار
گیری سیاسی و تجربه اندوزی دانست . متأسفانه تجربیاتی که
با اینهمه اشکال حاصل شده بودند ، بر اثر جنگ بمقدار زیادی
از بین رفتند .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

سالهای جنگ جهانی اول

همانطور که گفته شد در جنگ بین الملل اول عثمانی نیز
در کنار آلمان علیه متفقین وارد جنگ شد ، ولی بسختی شکست
خورد و در نتیجه این شکست امپراتوری بکلی تجزیه گردید . در
صفحات آینده به نقل نتایج این شکست و اثر آن در جنبش
آزاد یخواهی ملت کرد و فعالیت های آزادیخواهان کرد پس از
پایان جنگ خواهیم پرداخت . در اینجا فقط بطور بسیار مختصر
اشاره ای به موضع کردها در جریان چهار سال جنگ ضروری بنظر

بخش اعظم خلق کرد چه در امپراتوری عثمانی و چه در ایران (مثلاً قاضی فتاح در منطقه مهاپاد) به علت احساسات مذهبی به ندای "جهاد اسلامی" خلیفه جواب مثبت داد. دست به دیگری از کردها بویژه عشایر کردستان جنوبی و ساکنان "درسیم" بر عکس با اعلان جهاد اعتیایی نکردند و بیطرف ماندند. بالاخره بعضی از عشایر کرد بخصوص در مناطق شمالی به همراه نیروهای روس علیه عثمانی وارد جنگ شدند (در ایران در اطراف مهاپاد میتوان از شیخ بابا و در اطراف سقز از سردار بوکان و سیفالدین خان سقز و حسن خان بانه نام برد که همگی بدست عثمانیها اعدام شدند).

اما در مورد روشنفکران، آنانکه قدرت و مکتبی داشتند توانستند راهی بیابند و خود را از بسیج همگانی معاف نمایند. عدما ی دیگر هم برای حفظ سلامت خویش و ملت خویش بیهوده به دامان روسیه همسایه پناه بردند. ولی روسیه گرچه بظاهر وانمود میکرد که کم فوق العاده زیادی به جنبش ملی کرد میکند، در واقع به فکر الحاق صاف و ساده کردستان بخاک خود بود. بهمیجهت از کردهایی که بوی پناه برده بودند چون وسیله ای برای نیل به مقصود خویش استفاده میکرد؛ همانطور که سایر قدرتمندانی مستعمراتی نظیر فرانسه و انگلستان نیز برای گسترش نفوذ خود از اعیان و اشراف کرد، ترک، عرب، ارمنی و غیره سواستفاده مینمودند.

در تمام طول جنگ، فعالیتها و زرد و بندهای فراوانی بین متفقین بمنظور تقسیم میراث امپراتوری عثمانی در جریان بود که خاورمیانه عربی و سرزمینهای ارمنیها و کردها در مرکز این مباحثات و معاملات قرار داشتند. در اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۹۱۶، بین دو دولت فرانسه و انگلستان قرار دادی بامضا رسید که روسیه هم بعد آنرا امضا نمود. این قرارداد که بنام قرارداد

"سایکس-پیکو" معروف است و البته بعدها بخصوص در مورد سرنوشت کردستان دچار تغییراتی نیز شد پایه اصلی مذاکرات صلح بعد از جنگ و پیمان "سوز" در مورد تقسیم خاورمیانه بین انگلستان و فرانسه گردید.

سالهای نخستین پس از جنگ اول جهانی

در تاریخ ۳۰ اکتبر (۸ آبان ماه) سال ۱۹۱۸ در بندر "مود روس" واقع در یکی از جزایر دریای اژه، قرارداد ترک مخاصمه (رواقع تسلیم کامل) به نمایندگان عثمانی دیکته شد و بدین ترتیب تقسیم منصرفات امپراتوری عثمانی رسماً آغاز گردید. ترکها که بدنبال هاپسو و پروپا گاند ناسیونالیست های ترک و به امید واهی فتح "توران" خیالی، باین جنگ کشانده شده بودند حتی سرزمین پدری خود را هم از دست دادند.

برای کردها دوره بین ۱۹۱۸ و خرداد ۱۹۱۹ مناسب ترین زمان جهت تشکیل یک حکومت ملی بود. این آرزو در فاصله خرداد ۱۹۱۹ تا اوایل زمستان همان سال هنوز هم عملی و امکان پذیر بود؛ زیرا که در این مدت خلأ سیاسی کاملی در ترکیه و منصرفات سابق عثمانی برقرار بود.

سربازان فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و یونانی بیش از سه چهارم خاک ترکیه را اشغال کرده بودند؛ اتحاد طلبان از صحنه کنار رفته و قدرت و نفوذ سلطان و حکومتش از محسود و پایتخت عثمانی فراتر نمی رفت؛ ارتش عثمانی بکلی متلاشی گردیده و افسران و کادرها کسر درگم و بی سازمان آن، بیشتر در فکر سرنوشت شخصی و نجات خویش بودند؛ روسیه هم بکشتور شوراهای تبدیل شده و به کلیه جاه طلبی های مستعمراتی روسیه تزاری پشت پا زده بود. وضع ارتش در ایران هم از وضع ارتش عثمانی بهتر نبود. برآستی که در تاریخ، هیچ زمانی مناسبتر

برای آزاد کردن مجموع کردستان و ایجاد يك حكومت مستقل
کرد وجود نداشته است، و اگر در بین کردها و رهبران آنزمان
آنها قابلیت و ظرفیت تشکیل چنین حکومتی موجود میبود با احتمال
بسیار قوی فرانسه و انگلستان هم در مقابل عمل انجام شده قرار
میگرفتند و به آن تن در میدادند. و انکهی انگلستان بدلائل
خاص خودش در اوایل موافق ایجاد يك کردستان مستقل بود.

اما این فرصت مناسب تاریخی از دست ملت کرد رفت زیرا
جامعه کرد هنوز آن اندازه تحول نیافته بود که از زیر نفوذ
و تاثیر عوامل فتوح دال و شیوخ بدرآمده و بدور يك رهبری متحد
و مدبرن گرد آید. رهبری جنبش کرد که از گروهها و شخصیتها
و احزاب گوناگون تشکیل یافته بود، بعلت جدالها و اختلافات
و خصوصیات عشیره ای دچار پراکندگی فکری و عقیدتی بود از این
رو بهیچوجه از نظر ظرافت و درك سیاسی و تاریخی در حد
شرایط حساس و بحرانی آنزمان قرار نداشت.

کسانیکه در آن شرایط نسبت بدیگران انقلابی تر و مترقی تر
بحساب میآمدند در واقع " روشنفکران عثمانی " یعنی محصولات
فرهنگ عثمانی باتمام خصوصیات ویژه این اصطلاح از نظر درك
سیاسی و مذهبی و جهان بینی بودند. اما يك " روشنفکر
عثمانی " چگونه موجودی بود؟

قبل از همه باید گفت که این آدم فرد استثمار زده ای بود
که بخاطر شیوه زندگی و غرب زدگی آشکار خود نسبت به خلق
و جامعه خود تا اندازه ای بیگانه شده بود. در واقع از یکسو

آنقدر از فرهنگ اروپایی درك کرده بود که متوجه عقب ماندگی
ملت خویش بشود، اما از سوی دیگر، این درك بآن درجه نرسیده
بود که مکانیسم تاریخی و اقتصادی این عقب ماندگی پی ببسرد.
روشنفکر عثمانی آدمی بود که اتکا به نفس چندانی نداشت و بیشتر
معتقد به جبر بود. یعنی دیروز قضا و قدر بود که امور جهان

فانی را میگرداند و امروز قدرتهای اروپایی بودند که باینکار میپرداختند. بهمین جهت پیوسته بدنبال سراب آزادی " باواعطا" شده میدوید و سلامت و موجودیت ملت خود را جز در سایهٔ حمایت یک قدرت متدین امکان پذیر نمیدید.

چنین آدمی در جامعه‌ای بوجود آمد و رشد کرد که مسورت نیمه مستحرمه داشت و در آن شاهراه ترقی و پیشرفت و رفاه از " سفارتخانه " های قدرتهای بزرگ میگذشت. یعنی امکسان نداشت عنوان وزارت یا پاشایی و غیره گرفت مگر آنکه از پشتیبانی و حمایت این یا آن سفارت اروپایی اطمینان حاصل باشد.

بنظر روشنفکران کرد عثمانی که در چنین مدرسه‌ای آموزش دیده بودند آزادی کردستان بستگی به حسن نیت بریتانیای کبیر و فرانسه داشت (البته تاثیر بریتانیای کبیر مهمتر و قطعی تر بحساب میآمد) . بهمین جهت عدهٔ زیادی از آنان عضویت جمعیت دوستداران انگلستان را پذیرفته بودند که ریاست آنرا شخص " سلطان خلیفه " بعهده داشت. در مورد علت این اعتقاد علاوه بر آنچه که قبلاً گفته شد به دو مسألهٔ مهم دیگر نیز باید توجه داشت :

اول آنکه - در خود کردستان اوضاع نسبت بگذشته بسیار تغییر یافته بود . پس از دوران امیر نشین‌های مستقل ، قدرتمندی محلی بسیار ضعیفتر و پاره پاره‌تر شده بود و هر رئیس عشیره ای فقط بخش کوچکی از این قدرت را در اختیار داشت بطوریکه هیچکدام نمیتوانستند بتنهایی حتی نصف نفراتی را که مثلاً بدور " بدرخان " یا " یزدانشیر " جمع شده بود ، بدور خود گرد آوردند .

دوم آنکه - اقرار باید کرد که عامل اصلی ایجاد حکومتهای خاورمیانه نظیر عراق ، سوریه ، لبنان ، اردن و غیره کوشش های پیشاهنگان انقلابی و مبارزه دایمی و پیگیر آنها نبود ؛ بلکه

این دولتهای امپریالیستی انگلستان و فرانسه بودند که با توجه به منافع و احتیاجات آنزمان خویش این حکومتها را بوجود آوردند. بنابراین اگر این دولتها امپریالیستی احتیاج بوجود یک کردستان مستقل را حس میکردند این کار را انجام میدادند؛ با توجه به آنکه رهبری جریانات آزادپخواهی کردها از نظر فکری تقریباً در همان سطح رهبری جریانات مشابه در بین عربها قرار داشت. وانگهی همانطور که اشاره شد و در سطور بعد نیز توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد، دیپلوماسی بریتانیایی مدت زمانی اعتقاد به ایجاد یک کشور مستقل کرد را پیدا کرده بود با توجه بهمه آنچه که گفته شد اکنون بطور بسیار مختصر ببینیم که سازمانهای گوناگون کرد که بعد از متازکه جنگ بوجود آمده بودند کدامها بودند؟

نخستین آنها: "استخلاص کردستان" نام داشت که بتوسط سید عبدالله (فرزند شیخ عبدالقادر شمرینان) بنیاد نهاده شده بود. از این سازمان، گذشته از تهاشهایی که با محافل دیپلماتیک در جهت جلب نظر مساعد آنان نسبت به مساله کرد بعمل آورده است فعالیت چشمگیر دیگری شناخته نیست. سپس میتوان از "جمعیت استقلال کرد" نام برد که در قاهره بتوسط "شیرا بدرخان" فرزند ارشد "امین علی بدرخان" تاسیس شد و بعدها نقش درجه اولی در برآه انداختن نخستین قیام بزرگ کردها در جمهوری ترکیه بازی کرد. اما بدون شک مهمترین سازمان: "جمعیت تعالی کردستان" بود. هدف اساسی این جمعیت آن بود که ملت کرد را از اصول اعلام شده توسط "ویلسون" رئیس جمهور وقت امریکا برخوردار سازد که برای ملل آزاد شده از قید عثمانی "حق تعیین سرنوشت" قابل شمه و بخصوص به ایجاد حکومت مستقل برای سه ملت ارمنی، کرد و عرب صریحاً اشاره نموده بود. این جمعیت که بخش اعظم کرد های

استانبول را در دورن خود گرد آورده بود در نخستین کنگره
خویش شیخ عبدالقادر را که از مهاجرت به مکه برگشته بود بریاست،
وامین علی بیگ (فرزند بدرخان) و ژنرال فواد پاشا را به
معاونت برگزید . دبیر کلی نیز به ژنرال دیگری بنام " حمدی پاشا "
سپردند . بعضی از اعضای اصلی و معروف جمعیت عبارتند از :

" رمزی بیگ " اهل " خارپوت " ، " اکرم بیگ جمیل پاشا زاده " اهل
" دیار بکر " ، " نجم الدین حسین " ، " معدوح سلیم " ، " دکتسر
شکری محمد امین " ، " زکی بیگ " و غیره .

پس از کنگره ، يك هیات نمایندگی مرکب از رهبران اصلی جمعیت
بدیدار کمیسیرهای امریکایی ، فرانسوی و بریتانیایی مقیم پایتخت
عثمانی رفت تا آنها را از نقطه نظرهای جمعیت آگاه کند .

جمعیت در عین حال به مذاکرات نیمه رسمی با مقامات عثمانی
پرداخت و سپس بفاصله کمی به افتتاح مجدد کلوپهای کسرد در
شهرهای اصلی کردستان عثمانی نظیر " ملاطیه " و " ماردین "
و خارپوت " و " دیار بکر " کمک نمود .

بطور کلی دو جریان فکری مهم در بین رهبران کرد بویژه
در دورن جمعیت وجود داشت : اعضای جوانتر و افراطی تر
و با اصطلاح روشن فکر ، طرفدار استقلال کامل کردستان بودند .

رهبری این جریان در دورن جمعیت خیلی زود بدست امین علی
بیگ (فرزند بدرخان) افتاد . جریان فکری دیگر که از اشخاص
میان روتر بسرپرستی سناتور شیخ عبدالقادر رئیس جمعیت و نیز

رئیس شورای حکومتی عثمانی تشکیل یافته بود ، خواستار خود
مختاری در چهارچوب کشور عثمانی بود ؛ چهارچوبی که در واقع
عملاً وجود نداشت لیکن میبایستی با همراهی و بر اثر مبارزه
مشترک کردها و ترکها ایجاد گردد .

این مباحثات از یکسو منجر به گرفتن يك موضع شدید از سوی حکومت
عثمانی شد ؛ بخصوص هنگامیکه ژنرال شریف پاشا نماینده کردها

در کنفرانس صلح پاریس در ۲۴ آبان ۱۹۱۹ قراردادى با نمایندگى
ارمنى ها بنام " بوغوس پاشا " امضا نمود که در آن اعلام شده بود
دولت ارمنى و کرد هر دو آریایی و هر دو دارای عمایق و اهداف
مشترکى هستند که عبارتست از : آزادى و استقلال سرزمین هسای
آنها ، مذاکرات نهایی تبدیل به مجادلات علنى و عمومی گردیده
و حکومت عثمانى مبارزه مطبوعاتی و تبلیغاتی شدیدی علیه
تاسیونالیستهای کرد برپا انداخت ، تا جائیکه اجازه تشکیل " حزب
دمکرات کرد " را به نجم الدین حسین نداد و حتى در او اواخر
سال ۱۹۱۹ حمزه بیگ مدیر روزنامه " ژین " (حیات) را بخاطر
آنکه در اجتماعى در " ماردین " گفته بود که کردها باید خود
را آزاد سازند محاکمه و محکوم به اعدام نمود .

از سوى دیگر اختلاف میان رهبران کرد نیز تشدید یافت تا
جائیکه گروه طرفدار استقلال در اوایل سال ۱۹۲۰ " شیخ عبدالقادر "
را یکطرفه از پست ریاست جمعیت خلع وى را از کلوب اخراج نمود ،
شیخ عبدالقادر نیز در مقابل وکالتنامه های از کردهاى فقیر پایتخت
(نظیر کارگران ، سقاها و غیره ۰۰۰) گرفت که تنها وی را نمایندگى
و رهبر خود شناسد و بر ۰۰۰ بدین ترتیب جمعیت تجزیه
گردید و هر يك از دو گروه به تاسیس جمعیت ویژه اقدام نمود :

امین علی بیگ " جمعیت تشکیلاتى - اجتماعى کرد " را تاسیس نمود
که دبیرى آنرا سعدوح سلیم بعهدہ داشت و شیخ عبدالقادر هم
" جمعیت کرد و کردستان " را بنیاد نهاد .

یکی از سازمانهای تاسیس شده در عثمانى پس از جنگ " حزب
ملت کرد " است که از برنامه و فعالیت های آن اطلاع روشنى در
دست نیست . بر عکس ، فعالیت های کلوب کردها در دیار بکر
که توسط " اکرم بیگ جمیل پاشا زاده " در سال ۱۹۱۸ تاسیس
یافته بود کاملاً شناخته شده است این کلوب چندین صد عضو فعال
و بیست نفری از روشنفکران را در خود گرد آورده بود و فعالیتهایش

در اوایل بیشتر جنبه فرهنگی داشت اما بالاخره هنگامیکه بفکر افتاد يك شاخه نظامی تاسیس نماید دیگر دیر شده و کمالیستها آنقدر قدرت یافته بودند که مانع اینکار بشوند.

فعالیت های جمعیت های کرد بدین ترتیب ادامه داشتند تا بالاخره پیمان صلح پاریس که به پیمان "سیوز" معروف است و در تابستان سال ۱۹۲۰ در باره مساله کرد قرارهایی صادر کرد. اما قبل از پرداختن به محتوا و نتایج قرارهای پیمان "سیوز" در باره مساله کرد، اشاره به دو نکته در مورد فعالیت های کردها در این دوره ضروری بنظر میرسد:

اول آنکه - موضع نسبتاً ملایم تر شیخ عبدالقادر و یارانش در مورد مساله کرد و خواست خودمختاری را نمیتوان بهیچوجه دلیل خیانت یا عدم پیگیری حقوق ملت کرد از جانب آنها دانست. شیخ عبدالقادر بخاطر عقاید و فعالیت های خود بارها در مجلس سناى عثمانی مورد توبیخ و تهدید باخراج قرار گرفت و بالاخره هم چند سال بعد که دیگر مصطفی کمال (آتاتورك) کاملاً بر اوضاع مسلط شده بود پهای دار فرستاده شد.

دوم آنکه - عملیات نظامی و قیام های مسلحانه را که کم و بیش در سطحی کوچک جریان داشتند بهر حال نباید از یاد بسرد. علاوه بر قیام شیخ محمود در عراق تازه تاسیس شده و "سکسو" در ایران که در قسمتهای دیگر بشرح آنها خواهیم پرداخت بعنوان نمونه میتوان از قیام عشایر کرد واقع بین "سیواس" و "ملاطیه" نام برد. در اواسط سال ۱۹۱۹، منطقه وسیعی با مرکزیت ناحیه "کوچگیری" بعنوان هسته کردستان مستقل سازمان داده شد؛ اما از آنجا که از بقیه کردستان جدا مانده بود بالاخره در اوایل بهار سال ۱۹۲۱ توسط افراد کمالیست در هم شکسته شد و ۱۱۰ نفر از فعالین آن با اعدام محکوم گشتند. اما مصطفی کمال موقتاً آنها را مورد عفو قرار داد زیرا که میخواست

باین وسیله دل‌عشایر در سیم را بدست آورد و بطور کلی، در آن زمان که هنوز پایه‌های قدرت خود را تحکیم نبخشیده بود، مخالفست عمومی‌عشایر کرد را علیه خود برنیانگیزد.

XX

پیمان سوژ (۱۹۲۰ میلادی)

قبل از پرداختن به قرارهای کنفرانس جنگ جهانی اول در مورد کردستان و عاقبت این قرارها، ذکر یک سابقه کوتاه ضروری است: در تمام طول جنگ، مذاکرات و معاملات بین قدرتهای استعماری بمنظور تقسیم خاورمیانه و مستملکات امپراتوری عثمانی در جریان بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، در بهار سال ۱۹۱۶ میلادی انگلستان و فرانسه قراردادی درباره تقسیم خاورمیانه بامضا رسید که به قرارداد «سایکس-پیکو» معروف است. بر طبق این قرارداد، ایالت‌های جنوبی و مرکزی بین‌النهرین (عراق امروزی) تا شمال بغداد و سلیمانیه به انگلستان واگذار میشد. در مقابل بخشهای مهمی از سوریه و لبنان کنونی و جنوب ترکیه (منطقه موصل) در اختیار فرانسه قرار میگرفت. خیلی زود روسیه تزاری هم سهم خود را از این پیمان خواستار شد و در نتیجه مناطق اطراف دریاچه وان به‌علاوه بخشهای دیگری از کردستان شمالی و ارمنستان، بروسیه اختصاص داده شد. اما انگلستان که در طول جنگ اطلاعات وسیعی در مورد منابع زیرزمینی خاورمیانه عربی بدست آورده و متوجه شده بود که سرزمین کردستان جنوبی بویژه از نظر نفت غنی است، چهار روز بعد از امضای قرارداد متارکه جنگ با عثمانی (۱۹۱۸)، بطور یکطرفه ولایت موصل را که گفتم سهم فرانسسه بود اشغال نمود. این امر سبب اعتراض شدیدی فرانسسه و جزو بحث‌های فراوان شد. اما انگلستان که عکس‌العمل فرانسسه را قبلاً پیش‌بینی نموده بود، برای مقابله ب فکر جلب نظر

کرده‌ها افتاده و دادن وعده استقلال یا خودمختاری بکردستان را، یکی از راههای منصرف کردن فرانسه از ادعا بر ولایت موصل میدانست. رفتن "سرپرستی کاکس" که بعدها کمیسره‌السی بریتانیا در عراق شد به جنوب فرانسه در خردادماه سال ۱۹۱۸، و گفتگو در مورد ایجاد یک کردستان خودمختار یا مستقل با ژنرال شریف‌پاشا که دو سال بعد رئیس هیئت نمایندگی کردها در کنفرانس صلح پاریس شد نمونه‌ای از این سیاست است.

از سوی دیگر، بدنبال انقلاب کبیر اکتبر در ۱۹۱۷، اتحاد شوروی که جای روسیه تزاری را گرفته بود از کلیه جاه طلبیهای مستعمراتی و ادعاهای ارضی بر سر زمینهای همجوار دست برداشت در نتیجه مناطقی که قرار بود سهم روسیه تزاری باشد مورد طمع قرار گرفته و بخصوص امریکائیان جداد رصد بودند که آنرا بخود اختصاص دهند. به همین جهت پیشنهاد کرده بودند: یک حکومت "ارمنی" در بخش اعظم مناطق از امپراتوری عثمانی که قرار بود به روسیه واگذار گردد تشکیل شود. از این گذشته یک حکومت ترک در استانبول (بعنوان پایتخت) مستقر گردد و بالاخره یک حکومت "کرد" هم بوجود آید که بر طبق نظر آن زمان امریکا در حدود یکریح از مجموع خاک کردستان را در بر می‌گرفت. همه این سه حکومت هم البته میبایستی تحت قیمومیت امریکا قرار گیرند.

در چنین شرایطی بود که کنفرانس صلح در "سوز" واقع در حومه پاریس تشکیل شد. در این کنفرانس یک هیات نمایندگی کرد هم به سرپرستی ژنرال شریف‌پاشا (ژنرال قدیمی عثمانی و سفیر سابق این امپراتوری در سوئد) بعنوان ناظر در مذاکرات مربوط به ارمنستان و کردستان شرکت داشت.

مذاکرات بالاخره منجر به امضای پیمانی در ۱۰ ماه اوت ۱۹۲۰ میلادی (بیستم شهریورماه ۱۲۹۹ شمسی) شد که ۴۳ ماده داشت. متن آنچه که در بخش سوم این پیمان در مورد کردستان

آمده است بقرار زیر است :

« ماده ۶۲ - کمیسیونی متشکل از نمایندگان بریتانیا ، فرانسه ، و ایتالیا در قسطنطنیه مستقر خواهد شد و در مدت شش ماه بعد از باجرا در آمدن پیمان ، ترتیب يك خود مختاری محلی را بسر ای منطقای میدهد که اکثریت ساکنان آن کرد است و در محدودهای قرار دارد که عبارتست از : مشرق فرات ، جنوب مرزهای جنوبی ارمنستان بصورتیکه بعداً مشخص خواهد گردید ، و نیز بخشی از خاک ترکیه واقع در شمال مرزهای مشترک این کشور با بین النهرین و سوریه با توجه به ماده ۲۷ بخش دوم (بندهای ۲ و ۳) هر گاه کمیسیون در مورد مسالهی بتوافق نرسد آن مساله بوسیله اعضای کمیسیون به دولت های مربوطه شان ارجاع خواهد شد . طرح این خود مختاری باید دارای تضمین های کاملی در مورد حفظ حقوق آشوری - کلدانیها و سایر اقلیتهای نژادی یا مذهبی موجود در داخل این مناطق باشد . کمیسیونی که مرکب از نمایندگان بریتانیا ، فرانسه ، ایتالیا ، ایران و خود کردها خواهد بود از محل بازدید خواهد کرد تا در صورت احتیاج ، در مورد بررسی و اصلاح مرزهای ترکیه که بر طبق مقررات این پیمان بسا مرزهای ایران مشترک است تصمیم بگیرد . »

ماده ۶۳ - حکومت عثمانی تعهد مینماید که تصمیمات هر کدام از کمیسیونها کپیش بینی شده در ماده ۶۲ را در مدت سه ماه پس از دریافت آنها پذیرفته و اجرا نماید .

ماده ۶۴ - اگر در فاصله یکسال بعد از باجرا در آمدن این پیمان ، ساکنان کرد مناطق مورد نظر در ماده ۶۲ ، بشورای جامعه ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که اکثریت جمعیت این نواحی تمایل به استقلال یافتن از ترکیه را دارد ، و در صورتیکه شورا تشخیص دهد که این مردم صلاحیت استقلال را دارند ، و چنانچه شورا پس از این تشخیص به ترکیه توصیه کند که این استقلال را به درخواست

کنندگان اعطا کند ترکیه متعهد است که از آن لحظه موضع خود را با این توصیه تطبیق دهد و از کلیه حقوق و عناوین خود در این مناطق صرفنظر نماید . جزئیات این صرفنظر در مذاکرات ویژه‌یسی که بین متفقین اصلی و ترکیه بعمل خواهد آمد تعیین خواهد گردید .

چنانچه " صرفنظر " ذکر شده در بالا ، از جانب ترکیه انجام بگیرد ، پس از انجام صرفنظر ، در صورتیکه کُردهای ساکن بخشی از کردستان که در حال حاضر در ولایت موصل قرار دارد بخواهند بنا به میل خود به این حکومت مستقل گرد بپیوندند هیچکدام از متفقین اصلی در این مورد حق اعتراضی ندارند . « - در مورد پیمان تذکر چند نکته ضروری است :

نخست باید توجه داشت که بر طبق ماده ۶۴ ، سرنوشت ولایت کُرد نشین موصل ، بصورت طبیعی و خود بخودی به سرنوشت بقیه کردستان مربوط و وابسته نگردیده است ، زیرا این ولایت نفت خیز تنها زمانی میتواند بکردستان ملحق گردد که : اولاً - ایمن کردستان مستقل تشکیل شده باشد . ثانیاً - مردم ساکن ولایت موصل نشان بدهند که متمایل بالحاق میباشند . از سوی دیگر ، تشکیل کردستان مستقل هم مربوط به شروطی گردیده است : اولاً - مردم کردستان باید بشورای جامعه ملل مراجعه کنند و ثابت کنند که اکثریت آنان متمایل به استقلال هستند . ثانیاً - نشان دادن رای متمایل اکثریت مردم هم کافی نیست ، شورای جامعه ملل باید آنانرا " صالح " برای استقلال بداند ، در غیر اینصورت باید از انگلستان بخواهد کسه لطف کند و آنانرا تحت قیمومیت خود بگیرد ! نکته دیگر در مورد مرزهای " کردستان " ی است که میبایستی تشکیل گردد : بر طبق آنچه که در پیمان آمده است این کردستان

بخشهای وسیعی از مناطق کردنشین مانند "آدیامان" و "ملاطیه" و غیره را که در مغرب رود فرات قرار دارند شامل نمیشد، زیرا این مناطق جزو منطقه نفوذ فرانسه بحساب آمده بودند. بعلاوه بر طبق مفاد ماده ۲۷ مندرج در بخش دوم پیمان (بندهای ۲ و ۳) علاوه بر مناطق "کرد داغ" و دشتهای "جزیره" که در حال حاضر نیز جزو خاک سوریه اند، شهرهای "اورفا" و "ماردین" و "نمیبین" و "جزیره ابن عمر" هم جزو خاک سوریه بحساب آمده بودند که خود در زیر قیمومیت فرانسه قرار گرفته بود. این دو بخش از کردستان که میبایستی بطور مستقیم یا غیر مستقیم بفرانسه واگذار گردند تقریباً ثلث خاک کردستان عثمانی را شامل میشد.

اما در باره "مرزهای جنوبی ارمنستان بصورتیکه بعداً مشخص خواهد گردید" این مرزها در واقع در ماده ۸۹ پیمان (بخش ششم: ارمنستان) مشخص شده بودند. بر طبق پیمان: ترکیسه و ارمنستان و طرفهای دیگر دینفچ بایستی تعیین مرزهای بین ترکیه و ارمنستان را در ولایتهای ارزروم، طرابوزان، وان و بتلیس بعهده دآوری رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا واگذار کنند و تصمیمات وی و نیز همه ترتیباتی را که وی ممکن است برای دسترسی ارمنستان به دریا و همچنین برای غیر نظامی کردن بخشهایی از خاک عثمانی واقع در مجاورت مرزهای ارمنستان توصیه میکند بپذیرند. اما رای رئیس جمهور آمریکا عملاً با اصولی که خود وی قبلاً در مورد حق تعیین سرنوشت خلقها اعلام کرده بود مبیانت داشت. زیرا بدون آنکه مردم مناطق مورد نظر مورد مشورت قرار گیرند و ترکیب نژادی آن مناطق مشخص گردد، رئیس جمهور آمریکا مناطق وسیعی را که اکثریت عظیم ساکنان آنها کرد بودند و تقریباً ثلث دیگر خاک کردستان عثمانی را شامل میشد یعنی موش، ارزنجان، بینگول، بتلیس، وان، آگری و ارزروم، به ارمنستان (که البته میبایستی در قیمومیت آمریکا قرار داشته باشد) واگذار نموده بود.

بدین ترتیب، در صورتیکه پیمان سؤز بمرحله اجرا در می‌آید،
کردستان در واقع به پنج بخش (با احتساب کردستان ایران)
تقسیم میگردد و "کردستان مستقل" پیش‌بینی شده در مرکز
این تقسیم بندی، در حقیقت سرزمینی بود که از نظر وسعت فقط
یکسوم خاک کردستان عثمانی را شامل میشد. بخصوص که بخش
جدا شده، مناطق حاصلخیز برای کشاورزی و مرغوب برای دامداری
را در بر میگرفت و باقیمانده مناطق فقیری نظیر خاریوت، در سیم،
سیرت، هکاری، دیار بکر (بعنوان مرکز اداری) و موصل (بعنوان
مرکز اقتصادی) پیش‌نبودند. انگلستان هم که البته مساله نفت
را خود زیر نظر میگرفت!

مشاعده میشود که پیمان سؤز در مورد کردستان و سرنوشت
ملت کرد چندانهم آثر دهن سوزی نبود. معذالک میدانیم که
حتی این پیمان هم اجرا نشد و کردستان عثمانی، بر طبق
پیمان "لوزان" بالاخره بین سه حکومت تازه تاسیس جدا شده
از امپراتوری سابق عثمانی، یعنی ترکیه، عراق و سوریه تقسیم
گردید.

پیمان لوزان (۱۹۲۳ میلادی) و تقسیم استعماری کردستان

قرارهای پیمان سؤز در مورد کردستان، در حقیقت خطوطی روی
کاغذ پیش‌نبودند و از همان آغاز معلوم بود که امکان اجرایی
ندارند، زیرا درباره اجرای پیمان، مسئولیتهایی بر عهده دولت
عثمانی گذاشته شده بود که چنین دولتی در واقع و عملاً وجود
نداشت. علت آن بود که از سال ۱۹۱۹، جریانیه به رهبری
ژنرال مصطفی کمال که بعدها "آتاتورک" لقب گرفت در جهت
خلع سلطان عثمانی و بیرون راندن قوای خارجی از خاک ترکیه
و بدست آوردن استقلال سیاسی شروع شده و رفته رفته دامنه

وسیعی پیدا کرده بود. در بخشهای دیگر، بهنگام بحسبث از جنبشهای کرد در جمهوری ترکیه، بشرح مختصر جریان روی کار آمدن مصطفی کمال خواهیم پرداخت. در این جا همینقدر اشاره میکنیم که فعالیتهای مصطفی کمال، حکومت رسمی عثمانی مستقر در استانبول را چنان تحت فشار و تاثیر قرار داد که متفقین را ناچار کرد در برابر مواضع ناسیونالیستی مجلس عثمانی در سال ۱۹۲۰، استانبول را رسماً اشغال کنند و مجلس نامبرده را منحل نمایند. اما علیرغم این عمل، در اوایل اردیبهشت ماه همانسال، اجتماع بزرگی که تحت نام "مجلس کبیر ملی ترکیه" در شهر آنکارا و زیر نفوذ کامل مصطفی کمال تشکیل یافته بود حکومت جدیدی تعیین نمود و آنرا مرجع ملی و قانونی برای اداره امور اجرایی کشور دانست.

یکی از نخستین تصمیمات مجلس کبیر ملی ترکیه و حکومت تعیین شده از جانب این مجلس آن بود که رسماً به تمام جهانیان اعلام کرد: هیچ قرار داد یا موافقتنامه‌ای را که توسط حکومت موجود در استانبول امضا شده باشد دارای اعتبار نمیداند و برسمیت نخواهد شناخت. یعنی در حقیقت پیمان سوز در مورد سرنوشت ترکیه (و طبعاً کردستان) قبل از آنکه تولد یابد، رسماً از سوی قدرت واقعی موجود در ترکیه مردود و غیر قابل قبول اعلام شده بود و هیچگونه ضمانت اجرایی نداشت.

جنگ استقلال ترکیه بالاخره در ۱۹ شهریور ماه سال ۱۹۲۲ میلادی با پیروزی کامل نیروهای مصطفی کمال بر یونانیان به پایان رسید و انعقاد کنفرانس "لوزان" در (سوئیس) دو ماه و نیم بعد از پیروزی، بمنزله برسمیت شناختن حکومت تازه ترکیه از نظر بین‌المللی بود. در این کنفرانس که نمایندگان امپراطوری بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، یونان، رومانی صرب و کروآت (یوگسلاوی) از یکسو، و نمایندگان ترکیه‌چمید از سوی دیگر شرکت

داشتند، در غیاب کردها از مساله کرد بخصوص از سرنوشت
ولایت موصل، بسیار بحث شد. همانطور که قبلاً گفته شد در سال
۱۹۱۸ پس از متارکه جنگ با عثمانی، بلافاصله "ولایت موصل"
از طرف نیروهای بریتانیا اشغال شد. این عمل موجب اعتراض
حکومت فرانسه گردید زیرا که بر طبق پیمان "سایکس-پیکو"
موصل جزو سهمیه فرانسه بحساب آمده بود. بعد از مباحثات
زیاد، بین نخست وزیران انگلستان و فرانسه ملاحظاتی بعمل آمد
و نخست وزیر فرانسه که از وجود مخازن نفت در ولایت مزبور خبر
نداشت موافقت نمود که موصل بانگلستان واگذار گردد بشرط آنکه
بخش دیگری از خاک عثمانی به فرانسه داده شود. اما هنگامیکه
وجود مخازن نفت در ولایت موصل آشکار گشت، فرانسه این موافقت
را مورد اعتراض قرار داد و جرّو بحث های فراوان بالاخره در بهار
سال ۱۹۲۰ منجر باین شد که مقداری از درآمد نفت بفرانسه هم
واگذار گردد، لیکن این بآمریکا که سر خود را در این معامله
بی کلاه میدید شدیداً با اعتراض پرداخت و سرانجام پس از سه
صدای فراوان، برای تقسیم درآمد نفت بین سه کشور موافقتی بعمل
آمد و بطور رسمی قرار گذاشته شد که "سرنوشت موصل بعداً توسط
شورای جامعه ملل تعیین گردد".

در کنفرانس لوزان، ترکیه مدعی مالکیت بر ولایت موصل بسود
برابر این ادعا، انگلستان مسأله ملت کرد را در کردستان مطرح
مینمود و مدعی بود که کردها باید بمانند ملت های دیگر منطقه
از حقوق ملی برخوردار و حکومت ویژه خود را داشته باشند. پاسخی
نمایندگان ترکیه این بود که: حکومت تعیین شده از سوی مجلس
کبیر ملی ترکیه، متعلق به ترکها و کردها هر دو است و: "نمایندگان
واقعی کردها در مجلس ملی ترکیه بهمراه نمایندگان ترک شرکت
دارند" و نیز: "کردها و ترکها بطور مساوی در حکومت ترکیه
مشارکتند" و: "کردها بهیچوجه با ترکها فرقی ندارند و گرچه

بزبان دیگری غیر از ترکی صحبت میکنند اما از نظر نژاد، آیین و خصوصیات هر دو یکی هستند " بدینگونه با این جمله پردازیهها و تظاهر کردنها، علاوه بر اینکه حاضر نبودند حقوق ملی کردها را برسمیت بشناسند ادعای موصل را هم داشتند " .

پیمان لوزان بالاخره در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ میلادی (سوم مرداد ماه ۱۳۰۲ شمسی) بامضا رسید ۸ بر طبق این پیمان ترکیه بالاخره از موصل صرفنظر نمود و تن در داد که سرنوشت موصل بنظر شورای جامعه ملل تعیین گردد . در مقابل ،بخش اعظم کردستان جزو ترکیه بحساب آمد . در این پیمان از کردها و برسمیت شناختن حقوق ملی آنها بهیچوجه نامی برده نمیشود ! البته در بخش سوم پیمان (مواد ۲۷ تا ۴۴) مطالبی در مورد لزوم حفظ حقوق " اقلیتها " آمده است . مثلا " در ماده ۳۹ : " برای استفاده آزاد اتباع ترکیه از هر نوع زبانی چه در روابط خصوصی و تجاری ، چه در امور مذهبی ، مطبوعات یا انتشاراتی و چه در اجتماعات عمومی هیچگونه محدودیتی نباید ایجاد گردد " و نیز : " علیرغم وجود یک زبان رسمی برای اتباع ترکیه که زبان دیگری غیر از زبان ترکی دارند تسهیلات لازم فراهم خواهد شد تا در دادگاهها برای گفتگوی شفاهی از زبان ویژه خود استفاده کنند " ، و بر طبق ماده ۳۹ : " حکومت ترکیه متعهد میشود که نکات مندرج در مواد ۳۸ تا ۴۹ ، بمنند قوانین اساسی مورد قبول شناخته شوند ، بطوریکه هیچ قانونی ، هیچ مقرراتی و هیچ اقدام رسمی برخلاف و یا در عدم توافق با این نکات نباشد و هیچ قانونی ، هیچ مقرراتی و هیچ اقدام رسمی بر آنها ارجحیت نداشته باشد " .

لیکن مواد ۴۰ تا ۴۵ نشان میدهد که منظور از " اقلیتها " عبارتست از اقلیتهای غیر مسلمان مانند ارمنیها ، یونانیها و غیره . مقامات حکومت ترکیه ، با این بهانه که کردها بمنند ترکها و همسان با آنان در حکومت شرکت دارند ، آنانرا شامل مواد فوق در باره اقلیتها ندانستند و بدین ترتیب در فاصله فقط چند سال ، خلق

کرد در ترکیه از يك ملت شريكِ متساوی الحقوق و متحد به چیزی غیر
موجود " تبدیل گشت .

در باره ولایت موصل هم ، در اینجا فقط اشاره بکنیم که پسر سزای
آنکه شورای جامعه ملل يك نظر خواهی از ساکنان آن یعنی
کردها بعمل آورد ، بالاخره علیرغم تمایل مردم آنجا دایر بر ایجاد
يك حکومت مستقل کرد ، در ۵ ژوئن سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۶ خرداد
ماه سال ۱۳۰۵ شمسی) این ولایت نیز توسط بریتانیا ضمیمه کشور
تازه تاسیس عراق گردید .

بدین ترتیب کردستان که تا قبل از جنگ فقط بین ایران و امپراتوری
عثمانی تقسیم شده بود بر طبق میل و اراده کشورهای استعماری بین
چهار کشور ایران ، ترکیه عراق و سوریه تقسیم گردید که هر دو کشور
اخیر پس از جنگ موجودیت یافته بودند .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX
XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بخش دوم

فاصله بین دو جنگ جهانی

www.zmiran.com

چنانکه در بخش اول این تاریخچه آمد ،
پس از پایان جنگ جهانی اول و بدنبال
تلاشی امپراتوری عثمانی ، کردستان
عثمانی پاره پاره شد . بدین ترتیب با
در نظر گرفتن بخش ایمران ، سرزمین کردستان
رویه مرفته بین : ایمران - جمهوری ترکیه
(باقیمانده امپراتوری عثمانی) ، و دو کشور
تازه تأسیس : عراق و سوریه تقسیم گردید
که این تجزیه هنوز هم بردوام است .
از این رو ، در بخش حاضر (بخش دوم)
به شرح جنبشهای ملی کردها در هر
کدام از این کشورها بطور جداگانه
پرداخته شده است .

۱ - اسماعیل آقا شاکا (سمکو)

پس از قیام شیخ عبیدالله شمرینی در سال ۱۸۸۰ که شرح آن در بخش اول این تاریخچه آمده است تقریباً هیچ واقعه مهمی که نشانگر تمایلات آزادیخواهی و مبارزه برای احقاق حقوق ملی کردها باشد در ایران روی نداد؛ بجز جریان فعالیتهای اسماعیل آقا شاکا معروف به سمکو (سمیتقو) در بخشهای شمالی و مرکزی کردستان ایران. البته در بعضی نقاط کردستان بخصوص مناطق مرکزی و جنوبی، شورشهای قبیله‌یی متعددی روی دادند (مثلاً "ایل گلباغی" در منطقه دیواندره و سقز)؛ ولی همانطور که گفته شد این شورشها فاقد ویژگیهای یک قیام عمومی و ملی بودند

و بیشتر جنبه تمردها و یاغیگریهای عشیره‌یی داشتند.

اسماعیل آقا (سمکو) فرزند محمد آقا یکی از روسای قبیله "عبدویی" از ایل "شاکا" در شمال کردستان (در بخشهای غربی دریاچه ارومیه و حدود مرزهای ترکیه) بود. بعلت ضعف حکومت مرکزی ایران در دوره قاجاریه، محمد آقا تقریباً هیچ اطاعتی از حکومت نداشت و با استفاده از اختلافات ایران و عثمانی بیشتر بصورت خودمختار در منطقه خود زندگی میکرد.

در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، جعفر آقا پسر بزرگ محمد آقا قدرت و نفوذ زیادی بدست آورده موجبات نگرانی حکومت تهران و بویژه حکمران آذربایجان در تبریز یعنی ولیعهد را فراهم آورده بود. در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) یعنی یکسال پیش از جنبش مشروطه که مظفرالدین شاه در سفر اروپا و محمد علی میرزا نایب السلطنه در تهران بود، حکمران تبریز با

سوگند خوردن به قرآن به جعفر آقا یعنی داد و وی را همراه با هفت نفر از همراهانش به تبریز به دارالحکومه آورد، اما پسر از مدتی برایش دامن گذاشت و وی را به قتل رسانید. این واقعه سبب شد که محمد آقا و فرزند دیگرش اسماعیل آقا بطور علنی به نافرمانی علیه حکومت مرکزی بپردازند.

در طول سالهای ناآرامی ایران بهنگام جنبش مشروطه خواهی، سمکو کم کم خود را تقویت نمود و با قوای روسیه تزاری که بالاخره در سال ۱۹۱۱ وارد آذربایجان شدند مناسباتی برقرار ساخت. در طول جنگ بین المللی اول هم، تقریباً رویه بیطرفانه‌ای در پیش گرفت و با هر کدام از قوای دو دولت متخاصم روس و عثمانی که متناوباً بر منطقه مسلط میشدند روابطی برقرار میکرد، و بدون اینکه قوای خود را عملاً برای پشتیبانی هیچکدام از آنها بکارگیرد به تقویت و توسعه نفوذ خویش میپرداخت. فضای ویژه سالهای جنگ جهانی و بخصوص فعالیت‌های گوناگون نظامی و سیاسی در منطقه بالاخره سبب شد که کم کم با افکار آزادخواهی و احساسات ملی آشنا شود. فعالیت جمعیت‌های کرد ترکیه، احتمالاً در حصول این آگاهی بی‌تاثیر نبوده است. از همین رو پسر از جنگ، سمکو فعالیت‌های خود را تحت عنوان مبارزه در راه خودمختاری و (گناه استقلال) کردها ادامه داد و توسعه بخشید.

نخستین اقدام پسر و صدای سمکو در اوایل سال ۱۹۱۸، بقتل رساندن "مارشیمون" رهبر مذهبی آشوریان بود. در منطقه ارومیه و سلما سر عدای از آشوریان که ظاهراً بازمانده آشوریان و کلدانیان بین‌النهرین هستند و آیین مسیحی دارند، مقیم هستند. بهنگام جنگ جهانی اول و پس از شروع کشتار آرامنه در ترکیه، در حدود ۲۵ هزار نفر از آشوریان مقیم ترکیه که به "جیلو" (زلوس) معروف هستند و در مناطق جنوبی

دریاچه وان و هکاری اقامت داشتند ، تحت رهبری مارشیمون پیشوای مذهبی خود بایران کوچیدند و در تابستان سال ۱۹۱۵ در ارومیه و نواحی اطراف اقامت گزیدند و بدین ترتیب جمعیت آشوریان منطقه را تقریباً بدو برابر رساندند . جیلوها مردمی جنگجو بودند . بخصوص که در طول راه مهاجرت بایران هم تقریباً جنگیده و ضمن بر خورد با مشکلات و مصائب فراوان ورزیده شده بودند ، اما چون معیشت خویش را از طریق فشار بر مردم منطقه تامین میکردند این امر بطور کلی سبب زیاده رویها و بد رفتاریهای فراوانی از سوی آنان نسبت به مردم بومی شده بود . از نظر سیاسی و نظامی ، جیلوها از سوی میسیونرهای مذهبی غربی و انگلیسها و آمریکائیهها و روسها که با عثمانی در حال جنگ بودند حمایت میشدند ، تا جائیکه کم کم این فکر در بین آنان پیدا شده بود که ناحیه ارومیه و سلما سرا که اساساً کُردنشین است بخود اختصاص دهند و وطن خویش بنا مندند . از همین رو مارشیمون در صد و برآمد که با قدرتمندترین کُرد آن زمان منطقه که او هم علیه دولت مرکزی در حال جنگ بود یعنی سمکو پیمان ببندد . اما سمکو که خود بفکر خود مختاری کردستان و رهبری بلا منازع خویش بود و بهر حال به علت مسلمان بودن تمایل بیشتری بحکومت عثمانی داشت ، باین بازی تن در نداد . بخصوص که متحدین اصلی وی یعنی عشایر " هرکی " چندین بار از جانب آشوریان غارت شده بودند و توافق با مارشیمون بهیچوجه نمیتوانست مورد قبول آنها قرار بگیرد . بالاخره در ماه فوریه سال ۱۹۱۸ سمکو مارشیمون را با جدود ۱۵۰ سوار آشوری که بملاقات او در رکهنه شهر سلما س آمده بودند با حلیه کشت ، بطوریکه جز دوسه نفر کسی از آشوریان جان سالم بدر نبرد . اما آشوریان بدنبال این عمل ابتدا شروع به کشتار و قتل عام مردم در ارومیه کردند ، بعد به چهریق محل اقامت سمکو تاختند و پس از یک درگیری مختصر آنجا را تصرف کرده ، سمکو را بفرار وا داشتند . سپس سلما سرا

هم محاصره کردند و پس از مدتی آنجا را نیز بتصرف خویش درآوردند و بدین ترتیب بر منطقه اورمیّه و سلماس مسلط شدند . در اواخر جنگ جهانی، عثمانیها بیک حمله وسیع دست زدند و ضمن پیشروی در قفقاز وارد آذربایجان نیز شدند . در اواخر بهار سال ۱۹۱۸، سپاه عثمانی از خوی متوجه سلماس شد . آشوریان پس از اندکسی مقاومت با رومیّه عقب نشستند ولی عثمانیها بالاخره در اوایل تابستان اپسن شهر را نیز تصرف کردند . آشوریان بناچار بسوی سلدوز (منطقه نقه فعلی) و ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) عقب نشینی نمودند باین منظور که به سپاه انگلیس مستقر در صائین قلعه (شاهیندر) ملحق شوند اما در نزدیکی میان آب مورد حمله گردها و نیروهای دولتی ایران قرار گرفتند و فقط عده کمی کسسه توانستند از این حمله جان سالم بدر برند ، با فلاکت بسیار خود را به انگلیسیان رساندند و بدین ترتیب ما جرای آنان خاتمه یافت . بدنبال خارج شدن آشوریان از محنه و بخصوص پس از متارکه جنگ و عقب نشینی ترکها ، سمکو نیز با استفاده از ضعف حکومت مرکزی مجدداً به توسعه نفوذ خویش پرداخت و کم کم بر منطقه شمالی کردستان مسلط گردید .

در اواسط سال ۱۹۱۹، حاکم اورمیّه سعی کرد کسسه از راه فرستادن یک بمب انفجاری که بصورت جعبه شیرینی بسته بندی شده بود ، سمکو را بقتل برساند . این بمب گرچه بهنگام باز کردن بسته منفجر شد و علی آقا برادر سمکو و چند نفر دیگر را کشت ولی سمکو با هشیاری و سرعت عمل از خطر جست . این واقعه کینه وی را نسبت به ماموران دولتی باز هم افزایش داد .

در تابستان سال ۱۹۱۹، سمکو ابتدا اورمیّه و سپس سلماس را اشغال نمود . بدنبال اینکار دولت ایران مقداری قوا جمع آوری کرده بفرماندهی سروان فیلیپوف روسی افسر قزاق بمقابله او فرستاد . فیلیپوف سمکو را تا حدود چهارمیک عقب راند ولی بعد با وی از در

مذاکره درآمد و ضمن قول گرفتن از او که دیگر ایجاد مزاحمت در منطقه نکند، به تبریز برگشت. اما سمکو پسر از مراجعت فیلیپسوف مجدداً به فعالیت پرداخت و اینبار علاوه بر اشغال ارومیه و سلماس شهر خوی را هم تهدید نمود (سال ۱۹۲۰).

فاصله سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲، سالهای توسعه نفوذ و بلامنازع سمکو بود و این زمانی بود که وی آشکارا از خود منقستاری و (گاه استقلال) کردستان دم میزد. در سال ۱۹۲۱ سمکو به ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) حمله ور شد و پسر از تصرف این شهر حدود ۵۵۰ نفر زندان دولتی مستقر در آنجا را قتل عام نمود. افراد او شهر را غارت کردند و خسارات زیادی به مردم کرد این شهر وارد کردند. افراد سمکو سپر قوای اعزامی دولتی را در نزدیک میانند و آب هم بسختی درهم شکستند. در این هنگام بیشتر عشایر منطقه مهاباد (مامش - منگور - دشبکری - پیران - زرزا - گورک - فیض الله بیگی - پشتداری و غیره) بوی ملحق شدند و بدین ترتیب نفوذ سمکو از خوی در شمال کردستان تا حدون بانه در جنوب گسترش یافته بود.

در همین سال ۱۹۲۱، حمله دیگری را که از طریق خموی و سلماس با شرکت افراد ایل قراچه داغی به نیروهای او شده بود بشدت درهم شکست و با کشتن سام خان قراچه داغی فرمانده سواران قراچه داغی انتقام خون برادرش جعفر آقا را هم گرفت. زیرا جعفر آقا در تبریز بدست ضرغام قراچه داغی برادر بزرگ سام خان بنا نیرنگ بقتل رسیده بود.

در اوایل بهار سال ۱۹۲۲، از سوی دولت مرکزی عده ای در حدود ۵۰۰ نفر از شورشیان سابق گیلان که بحکومت ملحق شده بودند بفرماندهی "خالو قربان" از طریق میانند و آب بجنگ سمکو فرستاده شدند ولی اینان نیز بسختی شکست خوردند و خالو قربان هم کشته شد. (خالو قربان از کردهای کرمانشاهی بود که

در گیلان چون کارگر روزمزد کشاورزی کار میکرد در قیام میرزا کوچک-
خان بعنوان رهبر کارگران روزمزد بوی ملحق شد ولی بعد ها
بخدمت قوای دولتی درآمد .

قبل از پرداختن به دنباله کار سمکو، لازمست که در باره وضع
داخلی ایران در آنزمان توضیحی داده شود: در اسفندماه سال
۱۲۹۹ شمسی (فوریه ۱۹۲۱ میلادی) رضاخان (که بعد سردار
سپه لقب گرفت و سپس چند سال بعد سلطنت قاجار را برانداخت
و خود بنام رضاشاه بسلطنت رسید) با يك کودتا قدرت را در
دست گرفت . یکی از نخستین اقدامات سردار سپه عبارت بود از باز-
سازی و سازماندهی ارتش ایران و استفاده از آن بمنظور تحمیل
قدرت مرکزی در سراسر کشور . از نظر سیاسی هم کم کم مذاکراتی را
با مقامات انگلیسی در عراق و حکومت تازه ترکیه برهبری مصطفی کمال
(آتاتورك) شروع کرد تا منابع تغذیه نظامی و پشت جبهه سمکو
را تضعیف نماید . در ۱۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۲ ، پیمانی بین ایران و ترکیه
بمنظور مقابله با تحریکات انگلیس و آمریکا در بین قبایل کرد ساکن
دو کشور با مضا رسید . این پیمان نخستین پیمان از یکسری پیمانهای
بعدی بین ایران و ترکیه علیه کردها است .

بهر حال ، شکست فاحش گروه " خالو قربان " از قوای سمکو
در بهار سال ۱۹۲۲ ، آخرین اقدام دولت مرکزی در جهت فرستادن
نفرات عشایری و نامنظم با عده کم بجنگ سمکو بود . بعد از ایسن
جریان ، رضاخان بالاخره يك نیروی هشت هزار نفری از ارتش بسا
تجهیزات و توپخانه نسبتاً کامل فراهم آورد و آنرا تحت فرماندهی
ژنرال جهانبانی که در روسیه تزاری تعلیمات نظامی دیده بود به
مقابله سمکو فرستاد . در سوم مرداد ماه سال ۱۹۲۲ در "شکریازی"
(نزد يك سلماس) این قوا با نیروهای سمکو درگیر شدند . افراد
سمکو در آنروز چهار بار بقوای دولتی حمله ور شدند و حتی کار با جنگ
تن به تن با خنجر و شمشیر هم رساندند اما بعلت پایداری افراد

ارتش و بخصوص فعالیت چشمگیر توپخانه دولتی موفقیتی بدست
نیاموردند . بعلت این ناکامی ، در پایان روز بیشتر افراد متحد
سمکواز دور او پراکنده شدند ، بطوریکه بیش از حدود هزار نفر
از افراد شکاک باقی نماندند . بدین ترتیب قوای دولتی بالاخره
بعد از قریب چهار سال اورمیه را باشغال مجدد خود درآوردند
سپس به چهریق مرکز اقامت سمکو رفته آنجا را نیز تصرف و ویران
نمودند . ستونی هم خود را بمرز ترکیه رسانید تا مانع عبور سمکو
به ترکیه گردد . سمکو این ستون را در " قلعه رش " مورد حمله
قرار داد و آنرا وادار به عقب نشینی نمود ، ولی رسیدن قوای کمکی
دولتی او را مجبور نمود که ابتدا به ارتفاعات " ساری تاشر " و
بالاخره پس از جنگهای شدید بترکیه پناه برد . در آنجا افراد
او از سوی نیروهای ترکیه خلع سلاح شدند و خود وی نیز تحسنت
نظر قرار گرفت .

در اوایل آبانماه آنسال ، سمکو به عراق رفت به امید اینکه
حمایت انگلیسها را جلب کند ولی به نتیجهای نرسید و ناچار بنزد
شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه رفت که در آنجا همانند یک رئیس
حکومت از وی استقبال بعمل آمد . اما در آنجا هم عملاً نتوانست
کمکی دریافت دارد زیرا روابط شیخ محمود با انگلیسها کم کم روبه
تیرگی میگذاشت و شیخ محمود در چنان شرایطی نمیتوانست
توجه خود را به نقاط دورتر معطوف دارد . سمکو بعد از یکماه
اقامت در نزد شیخ محمود بترکیه بازگشت و در سال ۱۹۲۴ مجدداً
در ایران ظاهر شد ، امان نامه گرفت و اجازه یافت که در چهریق
اقامت گزیند . سال بعد حتی بحضور رضا خان (که اکنون دیگر
رضا شاه شده بود) رسید و سوگند وفاداری یاد کرد . در سال
۱۹۲۶ مجدداً سر بشورش برداشت و دشت سلما را اشغال
نمود ، ولی از قوای دولتی شکست خورد و بمحض قدم گذاشتن
بخاک ترکیه از سوی قوای دولتی این کشور محاصره و خلع سلاح

در اواخر سال ۱۹۲۶، سمکو یکبار دیگر در عراق، در سال ۱۹۲۷ در ترکیه و در سال ۱۹۲۸، مجدداً در عراق ظاهر گردید، در حالیکه جز چند ده نفری از اطرافیان خود کسی را به همراه نداشت. در این هنگام حکومت عراق تقاضای ایران را دایر بر تسلیم سمکو رد کرد زیرا وی را پناهنده سیاسی میدانست اما ظاهراً حکومت ایران را قانع نمود که او را ببخشد و با ایران بازگرداند . رضا شاه هم فرمانداری اشنویه را بوی قول داد، اما چند روز بعد از ورود سمکو با اشنویه، با يك توطئه قبلی در مسیر او کمین گذاشته شد و توسط سربازان دولتی بقتل رسید (سال ۱۹۳۰) .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

در وقایع نگاریها و تاریخهایی که در مورد سمکو بویژه آنچه توسط دشمنان او (فارسها و ترکها) نوشته شده سعی بعمل آمده است که سمکو چون يك فتوئدال غارتگر و نیمه وحشی معرفی گردد . اما واقعیت آنستکه : اولاً - سمکو از نظر فرهنگی نه تنها شخص عقب مانده ای نبود بلکه از بسیاری جهات نسبت به همزمانان خود از آگاهی بیشتری برخوردار بود . بسیاری از کسانی که در آنزمان با وی ملاقات کرده اند از نظر شیوه برخورد و رفتار و خوراک و پوشاک وی را شخص با فرهنگی تعریف کرده اند . بعد از فتح چهریق توسط قوای دولتی در منزل وی يك پیمانو نیز پیدا شد ؛ مرکز اقامت او از طریق خطوط تلفنی به مهاباد و چندین جای دیگر کردستان وصل شده بود . ثانیاً - سمکو بخصوص در ده سال آخر فعالیت خود ، يك ناسیونالیست گرد بشمار میآمد اگرچه این امر را با کینه شخصی از مأمورین دولتی درهم آمیخته بود . در نامه ای که بسال ۱۹۲۲ به حکمران نظامی آذربایجان مینویسد میگوید که : " چگونه است که ملت های کوچک دنیا که جمعیتشان به يك چهارم کردها هم نمیرسد

از حکومت‌های بزرگ دنیا خودمختاری گرفته‌اند؟ اگر ملت بزرگ گردد نتواند حقوق خود را از حکومت ایران بگیرد بهتر است بمیرد و زنده نماند. حکومت فارسها چه بخواید و چه نخواهد — کردستان را خودمختار خواهیم کرد بنابراین فداکردن بیشتر جان انسانها کار بیهوده‌ای است! —"

در اواخر سال ۱۹۲۱، رهبران کرد ترکیه که در فکر برپایی یک قیام عمومی در کردستان بودند بمنظور جلب همکاری سمکو نماینده‌ای بنام مصطفی پاشا بنزد وی فرستادند. خاطرات مصطفی پاشا که بخصوص در نامه‌های وی به پسرش منعکس شده است به مقدار زیادی نشان دهنده روحیه سمکو است. در یکی از این نامه‌ها از قول سمکو خطاب به خودش چنین مینویسد: " شما خوب میدانید که چه بسر کرده‌ها آمده است و چگونه اجداد من و جعفرخان و علی‌خان و دیگران به دست فارسها به بهانه‌های گوناگون بی‌رحمانه کشته شده‌اند. بنابراین اگر چه من اکنون بخاطر احقاق حقوق ملت‌گرد مبارزه میکنم اما البته میخواهم انتقام خودم را هم از فارسها بگیرم! —" در جواب مصطفی پاشا که از او میپرسد: شما که هیچ سازمان و تشکیلاتی ندارید چگونه میخواهید مناطق تحت‌الشغال خود را اداره کنید؟ جواب میدهد: " البته در حال حاضر تشکیلات منظمی وجود ندارد. من هم یک فرد بیشتر نیستم. اما مهم آن است که فعلاً کردستان را آزاد کنیم. اینکه چه کسی بر آن حکومت خواهد کرد در درجه دوم اهمیت قرار دارد. —" ذکر این مطلب هم بی‌مناسب نیست که کرچه خود سمکو از " خودمختاری یا " استقلال " مفهوم روشنی در ذهن نداشت اما بهر حال فکر ایجاد کردستان بزرگ و پیشنهاد مصطفی پاشا را دایره برکمک به‌کردهای وان، ارزروم، بتلیس، هکاری، خارپوت، و غیره رد کرد. بهمین جهت است که مصطفی پاشا در یکی از آخرین نامه‌هایش مینویسد: " سمکو یک ناسادان بیشتر نیست. او با ناسیونالیستهای

ترك (كمالیستها) میانه خوبی دارد زیرا که بوی اسلحه و مهمات میدهند. بنابراین مذاکره با او بیفایده است! *

یکی از کارهای سمکو، انتشار روزنامه "کردستان" است که گویا موفق به انتشار بیش از سه شماره از آن نشده است.

از همه اینها گذشته، سمکو اقدامات سیاسی متعددی نیز برای جلب حمایت قدرتهای منطقه انجام داده بود که از همه آنها مهمتر و پیگیرتر تماس با انگلیسیها بود. کوششهای سمکو در جلب پشتیبانی انگلستان از سال ۱۹۱۹ شناخته شده است. در اردیبهشت ماه این سال سمکو همکاری بسیار نزدیک خود "سید طه شمرینی" را که تمایلات آشکار انگلیس خواهانه داشت به بغداد فرستاد تا بلکه موافقت الحاق کردستان ایران را به عراق تازه تاسیس شده جلب نماید، ولی انگلیسیها روی خوش نشان ندادند (سید طه شمرینی برادرزاده شیخ عبیدالله و داماد جعفر آقا برادر سمکو بود) در تیر ماه سال ۱۹۲۱ سمکو مجدداً تماس دیگری با نماینده بریتانیا در بغداد گرفت و پیشنهاد کرد که در اشنویه با یک نماینده رسمی بریتانیا در مورد ایجاد روابط دوستانه متقابل مذاکره نماید. این تقاضا مورد قبول قرار گرفت زیرا در آن هنگام قرارداد انگلیسیها با وثوقالدوله در مورد ایران رسماً از سوی حکومت ایران باطل اعلام شده بود و دولت انگلیس میخواست ایران را تحت فشار بگذارد. مذاکرات بین سمکو و مقامات انگلیسی تنها سه ماه طول کشید و کوششهای سمکو برای قانع کردن انگلیسیها بی نتیجه ماند؛ زیرا که کوششهای رضا خان برای اقصاع و دادن اطمینان بانگلیسیها ظاهراً به نتیجه رسیده بود. در آخرین نامه‌ای که توسط مصطفی پاشا برای مقامات انگلیسی فرستاده است مینویسد: "من با فرستادن سید طه رسماً به شما قسول میدهم که اگر حکومت بریتانیا بما مهمات بدهد و اگر ما را مستقیماً تحت حمایت خود بگیرد و اگر شرایط ما را بپذیرد (؟) ما، وان،

ارزوم، هکاری و بتلیس را از وجود ناسیونالیستهای ترک پاک خواهیم کرد. ما حتی میتوانیم آنکارا را هم بگیریم (۱) و اگر حکومت بریتانیا مخالف نکند، در مدت زمان خیلی کمی سنه (سنندج) را هم اشغال خواهیم کرد."

پس از مایوس شدن از انگلیسیها، سمکو ناچار به ترکها روی آورد و تا مدتی از آنها اسلحه و مهمات دریافت میداشت، ولی همانطوریکه دیدیم کوششهای رضاخان بالاخره ترکها را از بسیاری دادن به سمکو منصرف نمود.

بر طبق بعضی منابع، گویا سمکو سعی کرده بود پشتیبانسی شورویها را هم جلب کند و برای این منظور نماینده‌ای هم در سال ۱۹۲۲ به باکو فرستاده بود. اما اگر در صحت این امر تردیدی هم وجود نداشته باشد، شکی نیست که این زمان نامناسبترین زمان برای جلب حمایت حکومت شوروی بوده است؛ زیرا که رژیم تازه ایران بتازگی روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی بحال عادی درآورده و پیمان همکاری مشترک بین دو کشور را در اوایل سال ۱۹۲۲ به امضا رسانده بود و بدنبال اینکار هرگونه کمک مادی و نظامی شورویها به شورشیان گیلان نیز قطع شده بود.

۲- شورشهای جنوب کردستان ایران

در سال ۱۹۲۶، شورشهایی در مناطق جنوبی کردستان ایران آغاز گردید که بسرعت گسترش یافت و بمناطق مرکزی نیز سرایت نمود، اما هیچ مناسبتی برای شرح کامل این شورشها در این تاریخچه وجود ندارد؛ زیرا همانطور که در مقدمه اشاره شد، این شورشها در واقع صورت یافگیریه‌ها و تفردهای عشیره‌یی داشتند و از جنبه يك قیام ملی عاری بودند؛ اگرچه شاید بعد ها با رشد احساسات ملی در بین کردها کسانى سعی کرده یا بکنند که باین شورشها جنبه قیامهای ملی بدهند. تنها بمنظور آگاهی، اشاره میشود که عامل اساسی این

شورشها سالارالدوله قاجار برادر محمد علی شاه قاجار بود که
بعلت پیوند های زناشویی متعدد روابط زیادی با عشا یر کرد
در جنوب کردستان ایران پیدا کرده بود . وی که قبلا نیز بهنگام
جنبش مشروطه سعی کرده بود سلطنت ایران را بدست بگیرد یکبار
دیگر در سال ۱۹۲۶ از طریق عراق وارد ایران شد و سعی نمود
کردها را علیه دولت مرکزی بشوراند . باین منظور ابتدا عباس خان
(سردار رشید) اهل روانسر را با خود همراه نمود و افراد دولتی
موجود در منطقه را خلع سلاح کرد . سپس عشایر اورامانات و مریوان
برهبری محمود خان کانی سانانی و محمود خان دزلی و جعفر
سلطان (جعفر سان) اورامی را نیز با خود همراه نمود . شیخ
محمود برزنجی که در این هنگام از عراق مهاجرت کرده و در منطقه
مریوان ساکن بود پشتیبانی خود را از شورش اعلام داشت . کم کم
عشایر یانه و سقز و سردشت نظیر گورگ ، سویسنی ، پشتد ری و ملکاری
و غیره نیز سر بشورش برداشتند و پادگانهای دولتی را خلع سلاح
نمودند . اما این شورش خیلی زود از سوی قوای دولتی سرکسوب
گردید : در اواخر تابستان ۱۹۲۶ ، نیروهای دولتی یانه و سردشت
را دوباره تصرف نمودند بحرکت قوای شورشی بسوی سنندج نیسز
متوقف شد و سردار رشید به همراه سالارالدوله بعراق متواری گردید ،
در بهار سال ۱۹۲۷ دولت شروع به خلع سلاح عشایر جنوب کردستان
نمود که این عمل نیز سبب ایجاد شورشهایی شد اما دولت توانست
بین شورشیان اختلاف اندازد و بعضی از آنان نظیر جعفر سان
اورامی و فرزندش محمد امین و محمود خان دزلی را با خود همسراه
نماید .

تنها محمود خان کانی سانانی اندکی مقاومت کرد و در آخر
به شیخ محمود پناه برد . ولی در منطقه اورامانات نافرمانی کم و بیش
ادامه یافت که آنهم در اواخر بهار خاتمه یافت و محمود خان کانی
سانانی دستگیر و به تهران اعزام گردید .
بعدها که محمود خان دزلی و جعفر سلطان اورامی نیسز

از تحویل اسلحه خود بدولت سرپا زدنند مجدداً با نیروهای
دولتی درگیریهایی در منطقه جنوب پیدا شد که بالاخره در اوایل
سال ۱۹۳۰ محمود خان دزلی و در سال بعد جعفر سلطان نیز
شکست خورده و به عراق متواری شدند .



در سالهای ۱۹۳۱-۱۹۳۰ کردهای جلالی در ناحیه ماکو
نیز درگیریهایی با حکومت مرکزی ایران کردند که شورش آنها
بر اثر همکاری نیروهای ترکیه با نیروهای ایرانی بزودی سرکوب
گردید . در بخش مربوط به جنبش آارات در جمهوری ترکیه
توضیحات بیشتری در باره این درگیریها داده خواهد شد .

تاریخچه جنبشهای ملی کرد

۱ - تأسیس کشور عراق و مبارزات ملی کردها به رهبری

شیخ محمود برزنجی

جریاناتی که منجر به ایجاد کشور عراق شد داستان پیچیده و دور و درازی دارد که در اینجا سعی میشود مختصراً پمراحل اساسی آن اشاره‌ای بشود؛ زیرا تنها بر این زمینه است که میتوان بشرح فعالیت‌های شیخ محمود برزنجی در راه کسب حقوق تاریخی ملت کرد پرداخت، و تصور نسبتاً روشنی از روند مبارزات کردها در عراق به دست آورد.

در جنگ بین الملل اول، پسر از آنکه عثمانی در کنار آلمان علیه فرانسه و انگلستان و روسیه تزاری وارد جنگ شد، یکی از نخستین اقدامات بریتانیا تشویق و تحریک اعراب به وارد شدن در جنگ علیه عثمانی، ظاهراً به منظور کسب استقلال برای سرزمینهای عربی، و باطناً برای جدا کردن سرزمینهای از امپراتوری عثمانی و آوردن آنان به زیر تسلط استعمار بریتانیا بود. از مهمترین اقدامات بریتانیا در این زمینه، فعالیت برای برپا ساختن یسک قیام در حجاز به رهبری "حسین الهاشمی" شریف مکه بود.

تماسهای مکرر عمال جاسوسی بریتانیا و دیپلماتهای انگلیسی با شریف حسین، بالاخره در اواخر سال ۱۹۱۵ منجر به تهیه قرارداد شد که به "قرارداد دمشق" معروف است. به موجب این قرارداد (بریتانیا تشکیل یک دولت عرب را به رهبری شریف حسین قبول میکرد و استقلال این دولت عرب را در چهار چوب مرزهای طبیعی خود به رسمیت میشناخت. این کشور عربی سوریه شرقی (سوریه غربی و لبنان مورد ادعای فرانسه بود)، فلسطین، عراق، و شبه جزیره عربستان به استثنای عدن را شامل میشد.

۱ - تأسیس کشور عراق و مبارزات ملی کردها به رهبری

شیخ محمود برزنجی

جریاناتی که منجر به ایجاد کشور عراق شد داستان پیچیده و دور و درازی دارد که در اینجا سعی میشود مختصراً بمراحل اساسی آن اشاره‌ای بشود؛ زیرا تنها بر این زمینه است که میتوان بشرح فعالیت‌های شیخ محمود برزنجی در راه کسب حقوق تاریخی ملت کرد پرداخت، و تصور نسبتاً روشنی از روند مبارزات کردها در عراق به دست آورد.

در جنگ بین الملل اول، پس از آنکه عثمانی در کنار آلمان علیه فرانسه و انگلستان و روسیه تزاری وارد جنگ شد، یکی از نخستین اقدامات بریتانیا تشویق و تحریک اعراب به وارد شدن در جنگ علیه عثمانی، ظاهراً به منظور کسب استقلال برای سرزمینهای عربی، و باطناً برای جدا کردن سرزمینهای از امپراتوری عثمانی و آوردن آنان به زیر تسلط استعمار بریتانیا بود. از مهمترین اقدامات بریتانیا در این زمینه، فعالیت برای ساختن پست قیام در حجاز به رهبری "حسین الهاشمی" شریف مکه بود.

تماسهای مکرر عمال جاسوسی بریتانیا و دیپلمات‌های انگلیسی با شریف حسین، بالاخره در اواخر سال ۱۹۱۵ منجر به تهیه قرارداد شد که به "قرارداد دمشق" معروف است. به موجب این قرارداد (بریتانیا تشکیل یک دولت عرب را به رهبری شریف حسین قبول میکرد و استقلال این دولت عرب را در چهار چوب مرزهای طبیعی خود به رسمیت میشناخت. این کشور عربی سوریه شرقی (سوریه غربی و لبنان مورد ادعای فرانسه بود)، فلسطین، عراق، و شبه جزیره عربستان به استثنای عدن را شامل میشد.

تاسیس عراق بنماید .

در طول همه این سالها ، بریتانیا برای آنکه موصل نفست خیز را در اختیار خود نگه دارد ، چند راه حل مختلف را در نظر گرفت : یکی آنکه موصل را به همراه چند ناحیه گردنشین دیگر ، رویهم بصورت يك کشور مستقل ولی زیر نظر نفوذ خود در آورد ؛ دیگر آنکه همه این ایالت های گردنشین را ضمیمه د و ایالت بصره و بغداد که عرب شین بود بنماید و يك کشور مستقل با ساکنان مختلط کرد و عرب تاسیس کند که بخش گردنشین بصورت خود مختار اداره شود ؛ و بالا خیره يك کشور مستقل و متمرکز (عراق) بدون هیچ حق ویژه برای کردها بوجود آورد .

اما چرا بالا خیره راه حل آخر را انتخاب نمود ؟ این مسئله دلایل گوناگونی دارد که از بین آنها سه عامل را میتوان از دیگران موثرتر دانست :

اول - بریتانیا بهر حال تصمیم داشت د و ایالت عرب نشین بصره و بغداد را زیر نفوذ خود داشته باشد و حتی در قرارداد دمشق به سال ۱۹۱۵ هم قول این کار را از شریف مکه گرفته بود . اما در عمل ، این د و ایالت با جمعیت کم خود و منابع بسیار محدود درآمد طبیعی ، نمیتوانست موجودیت واقعی داشته باشد ؛ در حالیکه با ضمیمه کردن ایالت غنی گردنشین شمالی این مشکل حل میشد .

دوم - بریتانیا بخوبی میدانست که تاسیس يك کشور مستقل گردنشین ، بهر حال کشورهای همسایه یعنی ایران و ترکیه را نیز که هر کدام بخشی از خاک کردستان را ضمیمه خود داشته مخاضره خواهد افکند و ثبات داخلی آنها را برهم خواهد زد که این امر با وجود اختلاف ظاهری بریتانیا با حکومت ترکیه بهیچوجه مورد میل بریتانیا و سایر کشورهای استعماری نبود ، زیرا حکومت شوروی از جنگهای داخلی خود پیر و ز سر بر آورده و مشغول بنیانگذاری يك رژیم سوسیالیستی بود . بهمین جهت ، از نظر قدرتهای استعماری

ایجاد يك كمر بند ایمنی بدور کشور شوراها از راه استقرار حکومت‌های ناسیونالیست متمرکز با ثبات و ضد سوسیالیسم نظیر حکومت رضا خان در ایران و آتاتورك در ترکیه یگانه حل منصفی برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی بود .

سوم - واقعیت آنستکه بریتانیا از وابستگی کامل حکومت کرد نشین احتمالی آینده بخود بهیچوجه مطمئن نبود و این عدم اطمینان سال به سال رويه افزایش میگذاشت . علت این امر را که میتوان گفت تا اندازه‌ای حقیقت داشت میتوان بطور خلاصه چنین توضیح داد که بسیاری از کردها با وجود برخورد ها و جدالهایی که در طول سالها با حکومت عثمانی داشتند بهر حال بعزت مسلمان بودن از بین ترکها و انگلیسیها تمایل بیشتری بسوی ترکها داشتند ؛ بویژه که وابستگی به اعراب بصره و بغداد را ، که خود جزو رعایای عثمانی بودند و تازه میخواستند برای خویش حکومتی تشکیل دهند ، کسرشان میشمردند و خود را بمراتب ذیحق تر از آنان برای استقلال میدانستند .

• شیخ محمود برزنجی جزو این دسته از کردها بود .



در اواسط بهار سال ۱۹۱۸ یعنی آخرین سال جنگ جهانی قوای انگلیس کرکوک و سلیمانیه را با اشغال خود در آوردند . ولی چون نمیتوانستند در آنجا بمانند ، بزودی يك دولت کرد برپا بست شیخ محمود برزنجی و تحت نظارت خود تشکیل دادند و سپس آن نواحی را تخلیه نمودند . پس از رفتن آنها ، ترکها از موقعیت استفاده کرده مجدداً بآنجا باز گشتند . تمایل شیخ محمود برزنجی بهمکاری با ترکها این امر را بخصوص بسیار تسهیل نمود . پس از خاتمه جنگ و اشغال موصل ، انگلیسیان باستانیهای

کوک و سلیمانیه باز آمدند و برای اداره کردستان با سران کسری مذاکره شدند. در آخر شیخ محمود را که با نفوذ تریس در منطقه بود در مقام فرماندار نواحی کرد نشین باقی گذاشتند. شیخ محمود که در آن زمان حدود چهل سال داشت از طایفه سادات برزنجه و نوه "کاک احمد شیخ" رهبر مذهبی بود. وی علاوه بر آنکه شخص فرهنگی بود و بزبانهای کردی و عربی و فارسی خوبی آشنایی داشت مردی بود جنگجو و بسیار شجاع. نواداران او در درجه اول، افراد طایفه خود وی یعنی سادات برزنجه و سپس عشایر جنگجوی "هموند" و بخشی از عشیره بزرگ جاف بود. اما البته مخالفین و رقبایی نیز داشت مانند "بابان" ها، سلیمانیه، "جاف" های حلبچه و غیره. مرکز حکمروایی وی سلیمانیه بود و ظمرو و نفوذش تا نواحی "رانیه" و "کوسنجاق" ادامه داشت.

نظر بریتانیا در آن زمان این بود که مناطق کردستان جنوبی بوقتاً بطور خود مختار و تحت سرپرستی کلی شیخ محمود اداره شود، بشرط آنکه خود بریتانیا بر آن نظارت کامل داشته باشد. باین منظور یک افسر بسیار ورزیده بنام "نوئل" را از تهران بعنوان مشاور و راهنما نزد شیخ محمود فرستاد که وی نیز بتدریج مشاورین انگلیسی را در اکثر نقاط کردستان چون رواندوز، کوسنجاق، رانیه و غیره مستقر نمود. بطوریکه گرچه شیخ بطور رسمی حکمران مناطق مزبور بشمار میرفت اما رؤسای نواحی بحالت نفوذ و قدرت مشاورین انگلیسی عملاً آنطوریکه لازم بود از وی اطاعت نمیکردند. علاوه بر این انگلیسیان مصمم بودند که بعضی از مناطق شمالی تر کردستان نظیر زاخو، عمادیه، دهوک و غیره را که مستقیماً به ولایت موصل مربوط میشدند زیر کنترل مستقیم خود و بسط از نفوذ شیخ نگهدارند.

همه این مداخلات پیش از حد انگلیسیان، بالاخره سبب شد که با نشستن محمود با آنها غیر ممکن بنظر برسد. در نتیجه

در اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۹۱۶، شیخ محمود استقلال خود را رسماً اعلام داشت و از جعفر سلطان اورامی در ایران نیز کمک خواست. وی پس از تصرف سلیمانیه و بیرون راندن قوای انگلیسی با سرعت تمام نواحی اطراف سلیمانیه و شهر حلبجه را نیز تصرف نمود. عکس العمل انگلیسیان فرستادن نیروی مجهزی در حدود یک لشکر بسوی سلیمانیه بود. شیخ محمود با حدود یک هزار و پانصد مرد جنگی در تنگه "بازیان" جلو این نیرو را گرفت. ولی طی جنگ شدیدی که روی داد زخمی شد و بجزیره اندامان در هندوستان تبعید گردید.

پس از این جریان، ایالت سلیمانیه مجدداً بتصرف انگلیسیان درآمد و اوضاع آن کم و بیش آرامتر شد. اما در نواحی شمالی تر نظیر زاخو، عمادیه، بارزان و رواندوز، مداخله انگلیسیها با مشکلات و عکس العمل شدید مواجه شد و عده‌ای از افسران انگلیسی در ضمن فعالیت در آن مناطق بقتل رسیدند. یکی از علل اختلاف و برخورد کرده‌های این مناطق با انگلیسیان مسأله آشوریها (جیلو = ژلوس) بود. همانطوریکه در شهر بارزات سمکو در ایران آمد، جیلوهای شکست خورده و آواره

بلاخره با وضع بسیار اسفناکی خود را به قوای انگلیسی در همداستان کردند و از آنجا به "خانقین" کوچ داده شدند. اما در آن روزها آرام ننشستند و انگلیسیان را تحت فشار گذاشتند تا آنان را در سرزمین اصلی خودشان (منطقه هکاری و جنوب دریاچه وان) با حداقل در نواحی مجاور آنجا یعنی شمرینان و غیره اقامت دهند. انگلیسیها نیز بالاخره با این امر موافقت کرده و قوای از آنان ترتیب دادند و روانه تصرف مناطق مزبور نمودند. اما نباید کرد منطقه مانند "زیباری" ها، "هرکی" ها، و "بارزانی" ها را هم متحد شده آشوریها را بعقب راندند و تنها عده‌ایسی آنان توانستند در عمادیه مستقر گردند. در سال ۱۹۱۹ دو تیب

ز افراد آشوری در عملیات نواحی کوهستانی زاخو، دهلوک، عفره و
مادیه علیه کردها شرکت داشتند که همگی بوسیله انگلیسی‌ها تعلیم
و تجهیز شده بودند و با نهایت خشونت با دشمنان خود یعنی
کردها و ترکها رفتار میکردند.

بهر صورت تمام این وقایح سبب شدند که انگلیسیان روز بروز
بیشتر در مورد ایجاد یک ایالت مستقل گردنشین دچار تردید
گردند و توجه خود را بیشتر معطوف تثبیت حکومت عراق و الحاق
نواحی گردنشین بآن نمایند. تا بالاخره در بیست و سوم اوت سال
۱۹۲۱ (دوم شهریور) بدنبال یک فرماندوم ساختگی و جعلی
فیصل فرزند شریف حسین را که توسط فرانسویان از سوریه رانده
شده بود پادشاه کشور عراق نامیدند، و از آن پس کم کم و طبق
یک نقشه حساب شده به تقویت پایه‌های لرزان این حکومت
ساختگی و غیر طبیعی پرداختند که یکی از جنبه‌های آن ضمیمه
کردن ایالت‌های گردنشین بدان بود. اما بدیهی است که اینکار
بسادگی صورت نگرفت و مقاومت شدید کردها اجرای این نقشه
را در عمل به نوساناتی دچار نمود. بطوریکه هر چند مسالسه
استقلال کردستان منتفی گردیده بود، اما خودمختاری مناطقی
گردنشین در چهارچوب کشور پادشاهی عراق تا سالهای
۱۹۲۵-۲۶ مشغله فکری همیشگی انگلیسیها بود.

همانگونه که در بخشهای قبلی دیدیم، در پیمان "سیوز"
(سال ۱۹۲۰) رسماً بحقوق کردها اعتراف بعمل آمده بود،
هرچند که این پیمان هیچگونه ضمانت اجرایی برای احقاق این حقوق پیش
بینی نکرده بود. در نتیجه کردها مرتباً به بریتانیا فشار وارد آورد
اجرای مواد پیمان را خواستار میشدند. از سوی دیگر، کمالیست
هر قدر خود را در ترکیه بیشتر تثبیت میکردند بهمان نسبت برای
تصرف مجدد مناطق گردنشین به انگلیسیان و به عراق فشار وارد
سأورند. در اواخر سال ۱۹۲۱، ترکها یک افسر را به همراه

عده معدودی سرپاز مامور تصرف رواندوز کردند و اینکار قبایل کرد منطقه را چنان به فعالیت و داشت که انگلیسی ها را ناچار کرد رواندوز و بعضی نواحی شمالی و شرقی آن را بمباران نمایند . در اواخر بهار سال بعد ، ترکها افسر ورزیدمیی بنام " علی شفیق " معروف به " اوزدمیر " را به رواندوز فرستادند تا با عملیات چریکی قوای انگلیسی را تحت فشار بگذارد . فعالیت " اوزدمیر " چنان موفقیت آمیز بود که در مدت کمی ، علاوه بر رواندوز ، رانیه را نیز تصرف شد و کماندهای وی که اکثر کرد بودند بسوی کوی سنجساق و سلیمانیه پیش رفتند تا بدانجا که انگلیسیان از ترس سلیمانیه را با عجله تخلیه کردند و تنها راه چاره را آن دیدند که شیخ محمود را از تبعیدگاه خود به سلیمانیه بازگردانند و با استفاده از نفوذ وی ، جلو پیشرفت ترکها و جلب کردها بسوی آنان را سد کنند و منطقه را موقتاً محفوظ نگاه دارند . (شهریور ماه ۱۹۲۲) .

عنوان رسمی داده شده به شیخ محمود : حکمدار (فرماندار) کردستان بود . اما شیخ خیلی زود نشان داد که نه تنها خود را یک دست نشانده بریتانیا و تبعه سادۀ ملک فیصل نمیداند بلکه بیشتر بصورت فرمانروای یک سرزمین مستقل عمل میکند . وی چند روز بعد از بازگشت خود ، طی فرمانی که در سلیمانیه پایتخت کردستان صادر کرد تشکیل یک کابینه کردستان مرکب از هشت وزیر را اعلام نمود . در حدود یکماه بعد ، خود را رسماً پادشاه کردستان نامید و همان پرچم سال ۱۹۱۹ را که از زمینهای سبز و یک دایره قرمز و یک هلال بزرگ سفید در داخل دایره تشکیل شده بود برافراشت . یک تمبر پستی و مالیاتی نیز که روی آن " حکومت کردستان جنوبی " نوشته شده و تصویر دو جنجر متقاطع کردی بر آن نقش بسته بود انتشار داد . بعلاوه روزنامه " روزی کردستان " (خور شیسس کردستان) حاوی بحث های مفصلی دایر بر حمله به روزنامه های بغداد بود که " کردستان جنوبی " را استان سلیمانیه مینامیدند

و بدین ترتیب میخواستند جلوه بدهند که کردستان جنوبی بخشی از عراق است و یا از "کابینه کردستان" بصورت "شورای اداری منطقه‌ای" نام می‌بردند و غیره

مساله کرکوک و اربیل نیز یکی از موارد اختلاف شیخ محمود بسا انگلیسیها بود . ظاهراً قبل از بازگشت شیخ محمود به سلیمانیه انگلیسیها بوی گفته بودند که دخالتی در امور مناطق نامبرده نمکند اما شیخ آشکارا کرکوک را يك منطقه کُرد نشین بشمار می‌آورد . همه این فشارهای شیخ محمود از یکسو، و فشار ترکها بخصوص

پس از پیروزی نهایی کمالیست‌ها در ترکیه (سپتامبر ۱۹۲۲) از سوی دیگر، بالاخره بریتانیا و حکومت عراق را ناچار کرد در آخرین روزهای سال ۱۹۲۲ اعلامیه مشترکی صادر نمایند که در آن گفته شده بود : " حکومت بریتانیا و حکومت عراق این حق را برای کُردهای ساکن در داخل مرزهای عراق برسمیت می‌شناسند که يك حکومت کُرد در داخل این مرزها برای خود تشکیل بدهند و امیدوارند که گروههای مختلف کُرد بتوانند هرچه زودتر در مورد شکل این حکومت و حدود اختیارات آن باهم بتوافق برسند و نمایندگان مسئول خود را برای بحث درباره روابط اقتصادی و سیاسی با حکومت بریتانیا و حکومت عراق به بغداد بفرستند " . این اعلامیه اگرچه حقوقی نظیر خودمختاری برای کُردها قایل شده بود اما در واقع به معنای گنجاندن ولایتهای موصل و سلیمانیه در داخل کشور عراق و تحت فرمانروایی ملك فیصل بود و واضح است که بدین ترتیب نمیتوانست رسایت کامل شیخ محمود را که خواهان استقلال بود جلب نماید . بعلاوه حوادث بعدی نشان داد که خود انگلیسیها هم در مورد متن آن عداقت نداشتند و هدف آنها فریب دادن موقتی اذهان و دفع الوقت بود .

بهرحال تشدید اختلاف با شیخ محمود و افزایش فشار نظامی ترکها (از طریق رواندوز و بوسیله اوزدمیر) و نیز فشار سیاسی

آنها (در کنفرانس لوزان) بریتانیا را معمم گردانید که موقعیست
 خود را در داخل کشور عراق مستحکم سازد تا بتواند در کنفرانس
 لوزان از موضع قدرت برخوردار باشد . بهمین جهت ابتدا در ماه
 مارس ۱۹۲۳ سلیمانیه را بمباران کرد . اینکار سبب شد که شیخ محمود
 آنجا را ترك کرده در نزدیکیهای مرز ایران مستقر گردد و با انتشار
 روزنامه‌ی بنام " بانگ حق " علیه انگلیسیان اعلان جهاد بدهد .
 پس از آن قوای انگلیسی موقتاً فشار را بر شیخ محمود کم کرده متوجه
 رواندوز و عقب راندن ترکها شدند و بالاخره در اوایل اردیبهشت
 این شهر را تصرف کرده و سید طه شمرینی (یار و همکار اسماعیل
 آقا شاک) را بعنوان قائم مقام (فرماندار) در آنجا منصوب نمودند
 سپس مجدداً بسوی سلیمانیه برگشتند و پس از تصرف شهر سعی
 کردند که بکمک شیخ قادر برادر شیخ محمود وعده‌های دیگری
 از گردهای سرشناس منطقه ، آنجا را اداره کنند . لیکن چون دیدند
 که در این کار عملاً موفقیتی بدست نخواهند آورد بناچار در اواخر
 خرداد باز هم سلیمانیه را تخلیه کردند و راه را برای بازگشت
 شیخ محمود باز گذاشتند ، اما در تقسیم بندی تازه کشوری
 نواحی " رانیه " و " قلعه دزه " را در شمال ، " چمچمال " را
 در غرب و " قره داغ " و " حلبجه " را در جنوب از ایالت سلیمانیه
 جدا کردند و بدین ترتیب آنچه رسماً در اختیار شیخ محمود باقی
 ماند ، جز خود سلیمانیه و نواحی اطراف آن را شامل نمیشد .

در همین زمان کنفرانس لوزان نیز به پایان رسید و پیمان منعقد
 گرچه تکلیف ولایت موصل را بکلی روشن نساخت و سرنوشت نهایی
 آن را به شورای جامعه ملل حواله داد اما مساله خود مختاری
 کُردها را بکلی منتفی گردانید . با این همه شیخ محمود باز هم
 تن درداد و بدون توجه به تهدیدهای مکرر انگلیسیان و بمباران
 گاه بگاه (ولی خفیف) سلیمانیه از سوی آنان ، در بخشهای دیگر
 کردستان نیز که مجاور سلیمانیه بودند بفعالیت ادامه داد .

وضع بهمین ترتیب ادامه داشت تا در اوایل خرداد ماه سال ۱۹۲۴ که مخالفت با پیمان لوزان در بین کردها باوج رسیده بود، انگلیسیها ابتدا سلیمانیه را بشدت بمباران کردند و در اواخر تیرماه علیرغم مقاومت شدید شیخ محمود آنجا را اشغال نمودند. شیخ ابتدا به برزنجه و سپس به نزدیکیهای مرز ایران و عراق رفت و از آنجا بجنگ چریکی پرداخت.

در تابستان سال بعد و پس از الحاق رسمی ولایت موصل به عراق، نیروهای عراقی با پشتیبانی نیروی هوایی بریتانیا حمله شدیدی به مرکز فعالیت شیخ محمود بردند و وی را مجبور کردند که به منطقه مروان در ایران پناه ببرد. اما شیخ در آنجا هم از فعالیت باز ناپستاد و بكم کردهای ایرانی حملات خود را به نیروهای عراقی تا سال ۱۹۲۷ ادامه داد.

همانطوریکه قبلا گفته شد در اواخر بهار سال ۱۹۲۵ بالاخره مسأله ضمیمه کردن رسمی ولایت موصل بعراق پایان یافت. میدانیم که پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ سرنوشت موصل را به شورای جامعه ملل حواله داده بود. این شورا نیز يك کمیسیون تحقیق بین المللی به ولایت مزبور فرستاد که مدت سه ماه اول سال ۱۹۲۵ در آنجا ماند و گزارش خود را به شورای جامعه ملل در ژنو فرستاد. خلاصه این گزارش مفصل آن بود که اکثریت جمعیت ولایت موصل کرد و دارای احساسات ملی میباشند و در منطقه مزبور احساس ملی عراقی بودن وجود ندارد. اما شورای جامعه ملل زیر فشار بریتانیا بالاخره تصویب کرد که ولایت موصل نیز ضمیمه عراق گردد بشرط آنکه:

- ۱- حکومت بریتانیا بعنوان "قیم" يك سری ترتیبات اداری به شورای جامعه ملل پیشنهاد نماید که به ساکنان کرد ولایت موصل تضمین های لازم برای حفظ حقوق ملی آنها بدهد.
- ۲- حکومت بریتانیا با عراق پیمانی ببندد که بر طبق آن

قیمومیت بریتانیا بر عراق تا ۲۵ سال دیگر ادامه داشته باشد .
 الحاق موصل به عراق باعث ایجاد یأس و نارضایی عمیق در بین
 آندسته از کُردهایی گردید که هنوز امیدی به حفظ حقوق ملی خود
 داشتند ؛ پیوسته کُردهای سرشناسی که در سال ۱۹۲۱ زیر فشار
 بریتانیا به همکاری با حکومت پادشاهی عراق تن داده بودند .
 بهمین جهت سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ سالهای اوج گرفتن مجدد
 احساسات ناسیونالیستی کردها و همه گیر شدن فعالیت برای
 ایجاد يك حکومت مستقل کُرده بود . از جمله این فعالیتها ، میتوان
 به تشکیل جمعیت های متعدد کُرده اشاره کرد که اغلب آنها ظاهراً
 بمنظور فعالیتهای ادبی و فرهنگی تشکیل گردیده بودند . مانند
 " جمعیت ادبی کردستان (زانستی کوردستان) " که خیلی زود
 به فعالیت های سیاسی پرداخت . حتی در رواندوز سید طه شمزینی
 سعی نمود که يك جمعیت ادبی بنام " هوگری " (اتحاد) بمنظور
 اصلاح زبان کُرده و آشنایی به تاریخ و خصوصیات کُرده تاسیس
 نماید ولی حکومت با این امر موافقت ننمود . در موصل که مرکز اصلی
 فعالیتها در راه استقلال کردستان بود يك جمعیت مخفی بنام
 پیشکوهتن (ترقی) توسط پلیس کشف و متلاشی شد ولی خیلی زود
 تجدید سازمان نمود و با ایجاد ارتباط و هماهنگی بین گروههای
 مختلف کُرده پرداخت . در کرکوک و اربیل نیز جمعیت های مخفی
 چندی تشکیل گردیدند و . . . شیخ محمود تقریباً با تمام این
 گروهها در تماس بود .

فشار انگلیسیها بر حکومت ایران از یکسو و نارضایی خود حکومت
 ایران از شیخ محمود از سوی دیگر (بعلمت همکاری وی با عشایر
 سر بقیام برداشته علیه حکومت مرکزی) سبب شد که در ایران نیز
 شدیداً تحت فشار قرار بگیرد . بناچار در سال ۱۹۲۷ با حکومت
 عراق وارد مذاکره شد و اجازه یافت در جای دیگری دور از کردستان

در آن زمان کردستان با امرا و امیر نشین های متعدد خود در حال جنگ دائم علیه شاهان ایران بود که میخواستند آنرا به قلمرو سلطنتی خود ضمیمه نمایند . بدین ترتیب هنگامیکه در سال ۱۵۱۴ جنگ بین ایران و عثمانی در چالدران (واقع در شمال کردستان و نزدیکیهای خوی) روی داد ، امرای کرد در کنار سلطان سلیم عثمانی علیه شاه اسماعیل صفوی جنگیدند و در پیروزی سلطان عثمانی ژل عمده های بازی کردند . به همین جهت پسران پایان جنگ سلطان سلیم با امرای اصلی کرد پیمانی بست که در زیر اصول آن خواهد آمد . اما این را در همین جا باید گفت که در جنبه گیری کردها عامل مذهبی هم دخالت داشت زیرا کردها سنی مذهب بودند و با سلطان عثمانی که هم مذ هب آنان بود بهتر میتوانستند کنار بیایند در حالیکه پادشاه صفوی شیعه مذهب بود .

پیمان کرد - عثمانی کردستان را به ۱۶ امیر نشین مستقل کرد که اهمیت آنها یکسان نبود تقسیم کرده بود ، با اضافه حد و ۵ تیول (سنجاق) کرد و عده های سنجاق ترک . امرای قدرتمند کردستان جنوبی برای امیر نشین های خود حقی شیبسیسه استقلال گرفته بودند که آنان را از يك حق حاکمیت کامل برخوردار میکرد . آنها بنام خود سکه میزدند و خطبه جمعه هم بنام آنان خوانده میشد ؛ به سلطان عثمانی هم حسابی پسر نمیدادند و مالیاتی بسوی نمی پرداختند . تنها مسئله مهمی که متعهد بآن بودند این بود که علیه باب عالی سر به شورش برندارند و برای احترام به مرزهای امیر نشین همسایه ، از تغییر و توسعه مرزهای امیر نشین خود اجتناب ورزند . واضح است که هدف اصلی از این تعهد اخیر ، ممانعت از تشکیل يك حکومت بزرگ متمرکز در کردستان بود . از امیر نشین ها گذشته ، مناطقی که بیش از همه در معرض آشوب و حادثه بودند و هر نوع کنترل نظامی بر آنها مشکل به نظر میآمد ، بصورت تیول (سنجاق) درآمده و به بیگ (خان) ها

اقامت گزینند . ولی این امر بهیچوجه سبب قطع فعالیت های سیاسی وی و ممانعت از تماس او با گروههای گوناگون نگردد . بالاخره در خرداد ماه سال ۱۹۳۰، يك پیمان تازه بین بریتانیا و عراق به قیمومیت بریتانیا در عراق خاتمه داد بدون آنکه در این پیمان کوچکترین اشاره‌ای به وجود ملت کرد و حقوق وی در عراق بشود . این امر مجدداً سبب ابراز مخالفت های شدید از جانب کردها گردید که نقطه اوج آن بصورت قیام مردم سلیمانیه در شهریور ماه آنسال ظاهر گردید . در این قیام ارتش عراق بسوی جمعیت آتشگشود و چندین ده نفر را بقتل رسانید .

طبیعتاً شیخ محمود که هیچگاه از فعالیت باز نایستاده بود چند روز بعد از این واقعه شدیداً به انگلیسیها اعتراض نمود و اعلام داشت که " اکنون دیگر باید برای همه روشن شده باشد که تا چه اندازه زندگی مشترك بین کردها و عربها غیر ممکن است " بالاخره پس از يك سری اعلامیه و عرضحال ، در پاییز سر بشورش برداشت و قوای او شهر پنجون را مورد حمله قرار داد . اما عملیات نظامی این بار او رویهمرفته موفقیت چندانی بدست نیاورد ، و مجبور شد که در سال ۱۹۳۱ از طریق پنجون مجدداً بمریوان در ایران پناه برد . در آنجا نیز چون متوجه آمادگی نظامی حکومت ایران علیه خویش گردید از حکومت عراق تقاضای مذاکره کرد و در پایان ، در اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۹۳۱ خود را تسلیم نمود و به " ناصریه " تبعید گردید .

شیخ محمود یکبار دیگر در سال ۱۹۴۰ درصد برآمد کساز اوضاع پدید آمده بر اثر جنگ جهانی دوم استفاده بکند و نظری مساعد انگلیسیها را برای هدف تخیر ناپذیر خود یعنی ایجاد کردستان مستقل جلب نماید ؛ اما در این کار توفیقی نیافت و پس از بازگشت کوتاهی به سلیمانیه ، مجدداً به ناصریه تبعید گردید و بالاخره در بهار سال ۱۹۵۶ ، یعنی دو سال پیش

از سرنگونی رژیم سلطنتی بدست عبدالکریم قاسم، در يك بیمارستان در بغداد در گذشت.

در مورد کشور «عراق» هم باید اضافه نمود که در سال ۱۹۳۲ عراق چون يك کشور مستقل به جامعه ملل پذیرفته شد. عکس العمل سیاسی کردها در مقابل این امر شکایت به جامعه ملل و یادآوری وعده‌هایی بود که در مورد اداره خودمختار کردستان داده شده بود. لیکن رای صادر شده از سوی کمیته جامعه ملل در ثنوا این بود که: "گمان نمیکنند صلاحیت پرداختن به مسأله خودمختاری بعضی از اقلیت‌ها در عراق را داشته باشد" (!) .

۲ - شیخ احمد بارزان

نخستین باریکه نام بارزانیها بطور جدی در يك قیام علیه حکومت مرکزی مطرح میگردد، در امپراطوری عثمانی و در سال ۱۹۰۹ میلادی است. همانطور که در بخشهای قبلی این تاریخچه آمده "ترکهای جوان" پس از آنکه شبه کودتای سلطان عبدالحمید را در بهار سال ۱۹۰۹ در هم شکستند و همه اهرمهای قدرت را بدست گرفتند، کم‌کم فشار بر ملیتهای غیر ترک را آغاز کردند و از جفله فعالیت میهن پرستان کرد را قدغن نمودند. چند ماه پس از این قدغن کردن، شیخ عبدالسلام بارزانی به قیام برخاست و در اولین برخوردها، نیروهای ترک را که برای سرکوبی وی فرستاده شده بودند بسختی شکست داد. قیام کم‌کم به بخشهای دیگر کردستان و بویژه بتلیس نیز سرایت کرد. اما بالاخره در سال ۱۹۱۰ نیروهای عثمانی منطقه بارزان را ترک گفتند و بارزانیها هم در منطقه خود ماندند. بدنبال آن، قیام بتلیس نیز که تنها مانده بود سرکوب گردید.

در سال ۱۹۱۳ ضمن يك سری بازداشت‌کردها با تهاجم توطئه علیه حکومت مرکزی، مجدداً نام شیخ عبدالسلام بعیان آمده. بهمین جهت وی به ایران فرار کرد ولی در منطقه عشایر "شکاک"، توسط

شخصی به حيله دستگیر گردید و تحویل مقامات عثمانی داده شد ،
و بالاخره در سال ۱۹۱۴ بدار آویخته گردید .

شیخ عبدالسلام که به عبدالسلام ثانی معروف است (زیرا
که پدر بزرگش نیز شیخ عبدالسلام نام داشت) دارای ۴ برادر
کوچکتر از خودش بنامهای " احمد " و " بابو " و " مصطفی "
و " عدیق " بود . پسر از او برادرش " احمد " ریاست بارزان را
بعهد گرفت و از نظر مذهبی در بین عشیره خود اعتبار شامخی
یافت .

در سال ۱۹۱۹ که انگلیسیها در نواحی کردنشین شمال
عراق امروزی (بادینان - زاخو - عمادیه) اعمال نفوذ میکردند و بویژه
میخواستند آشوریان آواره شده را در آن مناطق سکنی دهند ،
عشایر منطقه که بارزانی ها هم جزو آنان بودند به مقاومت پرداختند
و دو افسر انگلیسی هم در این جریان کشته شدند . ولی مسأله
چندان دامنه پیدا نکرد و با استقرار عده ای از آشوریان
در " عمادیه " موقتاً خاتمه یافت .

از سال ۱۹۲۷ کم کم زمزمه هایی در مورد شیخ احمد بارزانی شیوع
یافت که بر طبق آنها شیخ احمد مذهب جدیدی ابداع کرده
و یا خوردن گوشت خوک را که در اسلام حرام است برای پیروان
خود آزاد کرده ، و به مسیحیت گرویده و یا حتی خود را بمقام خدائی
رسانده است ! در پخش این شایعات مقامات
انگلیسی کوشش زیادی کردند و دامنه تبلیغات در این باره را چنان
وسعت بخشیدند که حتی هنوز هم سالها پسر از درگذشت شیخ
احمد ، تحقیق در مورد درجه صحت و سقم این گفته ها و منشأ اصلی
انتشار آنها بسیار مشکل است . معهداً حقیقت در مورد جنبه هایی
از عقاید مذهبی شیخ احمد هر چه باشد ، این واقعیت مسلم است
که لشکرکشی ارتش عراق با کمک بیدریخ انگلیسیها به منطقه بارزان
در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و بمباران شدید روستاهای

کردستان از سوی نیروی هوایی بریتانیا بمنظور دفاع از اسلام
و باز آوردن شیخ احمد به مسیر اسلام واقعی نبود است! ۱۰

در اوایل مرداد ماه سال ۱۹۳۰ بهنگام قیام آارات در ترکیه
(که شرح آن در بخشهای بعدی این تاریخچه خواهد آمد)
شیخ احمد ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر از افراد خود را بیاری قیام کنندگان
همسایه خود در خاک ترکیه فرستاد. این عمل سبب اعتراض رسمی
ترکیه به سفیر بریتانیا در ترکیه گردید. چندی بعد، دسته دومی
از افراد شیخ احمد به کردستان ترکیه فرستاده شدند ولی بسبب
ترکها که نیروی قابل توجهی در مرز متمرکز کرده بودند درگیر شدند
و بالاخره تقویت نیروهای ترکیه در آن منطقه مانع توسعه و اخراج بارزانیها و
گسترش جنبش در آن منطقه گردید. لیکن همکاری شیخ احمد با قیام کنندگان
کرد در ترکیه بهمین جا خاتمه نیا فتود را و آخر تابستان آنسال عده پی از کرد
هایی را که از مرز گذشته بودند در ریز خود پناه داد، تا جائیکه دولت ترکیه از
عراق تقاضا نمود سربازان ترک در تعصیب آنان اجازه عبور از مرز
داشته باشند که این تقاضا البته مورد قبول واقع نشد، ولی یکسال
بعد در پاییز سال ۱۹۳۱ عراق خود پس از تهیه مقدماتی، ارتشش
خود را برای سرکوب شیخ احمد به بارزان فرستاد.



قبل از آنکه بشرح برخورد های شیخ احمد بارزان با حکومت
عراق و انگلیسیها در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ بپردازیم لازم است
اشاره ای بغلت انتخاب چنان هنگامی از سوی حکومت عراق برای
حمله به بارزان بشود:
همانطور که در شرح مبارزات شیخ محمود برزنجی در زمینه
تشکیل کشور عراق آمد، در سال ۱۹۳۰ بالاخره بر قیومیت
بریتانیای کبیر بر عراق پایان داده شد و دو سال بعد یعنی

در سال ۱۹۳۲ هم، عراق رسماً چون يك کشور مستقل به عضویت
جامعه ملل متحد پذیرفته شد. در فاصله این دو سال بطور کلی
سه واقعه مهم در مورد مساله کرد اتفاق افتاد:

نخست - ترکیه موفق شد جنبش آارات را که یکی از بزرگترین
جنبشهای ملی کرد بود درهم شکنند و تا مدت چند سالی خیال
خود را از جهت کردها آسوده کنند.

دوم - در ایران، حکومت رضاخان توانست از یکسو مساله قیام
"سمکو" را در شمال و "جعفر سلطان اورامی" را در جنوب
پسود خود حل کند و از سوی دیگر در سرکوبی جنبش آارات که
منطقه شمالی کردستان ایران (کردهای جلالی) را نیز کم و بیش
در بر میگرفت، با ترکها همکاری دوستانه و همسه جانبهیی بعمل
بیاورد.

سوم - عراق هم توانست بالاخره به مبارزه مسلحانه چندین ساله
شیخ محمود برزنجی خاتمه دهد.

بنابراین، عراق برای آنکه بتواند هم در مذاکرات با حکومتهای
ایران و ترکیه بمنظور توافق بر سر يك سیاست هماهنگ علیه فعالیت
کردها، و آرزوی حل نهایی مساله کردها، خود را بطور کامل ادا
کرده دست کاملاً پزی داشته باشد، و هم چون يك کشور مستقل
دارای "حاکمیت کامل" به عضویت شورای ملل متحد پذیرفته شود،
میبایستی بر آخرین پایگاه مقاومت و یا بعبارت بهتر: «عدم اطاعت
کامل» کردها در خاک خود، یعنی منطقه بارزان که از اهمیت
استراتژیک فوق العاده‌ای برخوردار بود فایق آید.



نخستین درگیریهای شیخ احمد، در پاییز سال ۱۹۳۱ بسا
عشیره "هکرکی" برهبری "شیخ رشید لولان" (شیخ ناحیه
برادوست) روی داد. شیخ رشید لولان که از نظر مذهبی آدم بسیار

متحصی بود، ظاهراً نسبت به تغییر مذهب شیخ احمد اطمینان یافته و خیردار شده بود که شیخ بارزان با آشوریان مسیحی علیه مسلمانان همدست شده است! • بهرحال، شیخ رشید چه باین شایعات که مسلماً از سوی عوامل بریتانیا و حکومت عراق انتشار یافته بود قلباً باور کرده و چه تظاهر به باور آوردن به آنها کرده باشد، به بارزان حمله برد و در ابتدا غنایمی هم بدست آورد؛ ولی بارزانیها بسختی وی را تنبیه کردند • همین عمل بهانه‌ی بدست مقامات عراقی داد تا خطاری برای شیخ احمد بفرستند و چون این خطاری جواب ماند در اواخر پاییز سال ۱۹۲۱ دست‌هایی از ارتش عراق به بارزان حمله بردند؛ ولی این حمله بسختی شکست خورد و عده زیادی از افراد عراقی بدست بارزانیها اسیر شدند • فردای آنروز هواپیماهای نیروی بریتانیا به بمباران بارزان پرداختند •

دو ماه پس از حمله اولیه، در وسط زمستان حمله شدیدی دیگری به بارزان انجام شد؛ ولی این حمله بسختی در هم شکسته شد و حکومت عراق بناچار منتظر بهار ماند تا اینکه در روزهای آخر اسفند، ارتش عراق با نفقات و تجهیزات فراوان و به پشتیبانی نیروی هوایی بریتانیا حمله خود را آغاز کرد و وارد منطقه شیروان شد • بارزانیها با وجود آنکه بسیار قهرمانانسه جنگیدند و تلفات زیادی به نیروهای دولتی وارد آوردند اما بالاخره مجبور شدند در زیر فشار شدید، کم‌کم عقب نشینی کنند و در اواخر فروردینماه روستای " بارزان " بتصرف قوای دولتی درآمد •

با همه اینها، حملات چریکی بارزانیها چنان شدید بود که نیروهای عراقی مجبور شدند بطور مرتب از نیروی هوایی بریتانیا یاری بخواهند؛ تا آنکه بر اثر سقوط يك هواپیمای انگلیسی و اسیر شدن سرنشینان آن بدست بارزانیها، مذاکراتی بین مقامات انگلیسی و شیخ احمد شروع شد که منجر به اعلام آتش‌بس گردید •

مقامات عراقی از این آتش بر موقتی برای تقویت مواضع و تکمیل قوای خود استفاده کردند و در اوایل خرداد ماه بمك افسران انگلیسی و پشتیبانی بیدریخ نیروی هوایی بریتانیا، حمله نهایی و شدید خود را آغاز نمودند. شیخ احمد بالاخره مجبور شد به همراه عده‌ی در حدود ۴۰۰ نفر از افراد خود از مرز بگذرد و خود را تسلیم مقامات ترك بنماید. تركها هم گرچه خود شیخ را با عده‌ی از اطرافیانش ابتدا به استانبول و سپس به "ادرنه" در مرز بلغارستان فرستادند، اما دسته‌ای از همراهانش را هم با اتهام آنکه گویا در قیام آزارات شرکت داشته‌اند اعدام نمودند! و به این ترتیب توطئه و همکاری مشترك عراق و ترکیه با حمایت فعال بریتانیا، باین آخرین جنبش مسلحانه کرد در عراق قبل از جنگ بین الملل دوم خاتمه داد. البته، در اوایل سال ۱۹۳۲ (اوایل خرداد) تركها شیخ احمد را با عده‌ی از همراهانش و از جمله دو برادر کوچکترش ملا مصطفی و شیخ محمد عدیق آزاد کردند؛ که آنان نیز بلافاصله بمنطقه بارزان بازگشته بمك سلاحهایی که قبل از پناهنده شدن به ترکیه در کوهها مخفی کرده بودند، جنگ چریکی تازه‌ای علیه عراق بسراه انداختند. ۵۰۰ بطوریکه در بهار بعد (سال ۱۹۳۳)، با حدود ۳۰۰ چریک کارآموده چنان نیروهای عراقی را در فشار گذاشتند که ملك فیصل مجبور شد شخصاً از سفیر ترکیه در بغداد بخواهد که ترکیه عراقی‌ها را در سرکوبی بارزانیها یاری دهد.

اما بالاخره در بهار سال بعد (۱۹۳۴)، برادران بارزانی به همراه حدود هشتاد تن از افراد خود، خویش را تسلیم مقامات عراقی نمودند که ابتدا به ناصریه و سپس به سلیمانیه تبعید شدند و در آنجا ماندند؛ تا تابستان سال ۱۹۳۴ که ملا مصطفی از آنجا فرار کرد و خود را به منطقه بارزان رسانده و جنبش دیگری را آغاز نمود که باید در بخش مربوط به تاریخچه جنبشهای ملی کرد پسر از جنگ دوم جهانی به آن پرداخته شود.

الف - تشکیل جمهوری ترکیه و نقش کردها

در بخشهای گذشته اشاره شد که ژنرال مصطفی کمال (آتاتورك) بعد از جنگ جهانی اول توانست با برپایی و رهبری يك جنبش ناسیونالیستی نیروهای خارجی را از خاک ترکیه بخارج براند و بالاخره در سال ۱۹۲۳ رسماً کشور جمهوری ترکیه فعلی را جانشین امپراطوری عثمانی سازد .
 اکنون جای آنستکه قبل از پرداختن به جنبشهای ملی کرد در جمهوری تازه تاسیس ترکیه ، اندکی درباره چگونگی پیروزی مصطفی کمال و سهم کردها در آن سخن گفته شود :

سلسله جنگهای طولانی امپراطوری عثمانی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که جنگ جهانی اول آخرین آنها بود گرچه سبب تحلیل رفتن کامل قوای ملت ترك و تجزیه امپراطوری گردید ، اما موجب پیدایش يك نسل از افسران و افراد نظامی نیز شد که در کوره جنگهای طولانی آبدیده گشته و به فنون جدید جنگ آشنایی یافته بودند . ژنرال مصطفی کمال در زمره معروفترین این افسران بود که بخصوص در طی جنگهای دفاع از "داردافل" به شهرت رسیده بود . وی جزو "ترکهای جوان" یعنی سازمان ترکهای ناسیونالیست بود که چنانکه دیدیم در سال ۱۹۰۸ با يك کودتا علیه سلطان عبدالحمید عملاً حکومت را بدست گرفته بودند ولی بعلمت اشکالات فراوان سالهای قبل از جنگ و بلند پروازیهای شوونیستی و مشکلات ناشی از جنگ به آروزیهای خود نرسیده بودند ، و همین امر موجب تشدید و تقویت احساسات ناسیونالیستی و تعصب آمیز آنها گردیده با بی صبری در فکرهایی میهن خود

از گرداب فلاکتهای پس از جنگ بودند . مصطفی کمال از نخستین کسانی بود که راه رسیدن باین هدف را بجای در یوزگی از آمریکا و انگلیس مستقیماً در برهه انداختن يك جنگ آزاد پیکش و سازمان دادن مقدماتی آن از طریق کردستان میدید و از همین راه نیز دست بکار شد .

چه عواملی موجب پشتیبانی گروه قابل توجهی از کردها از جنبش مصطفی کمال در جهت ایجاد جمهوری ناسیونالیست ترک گردید ؟

در نخستین روزهای پس از جنگ ، شایعه الحاق شش ولایت شرق ترکیه یعنی نواحی کرد نشین : ارزروم ، قارص ، بتلیس ، ارزنجان ، موش و وان به " ارمنستان " موجب نگرانی شدید کردها گشته و آنانرا ب فکر دفاع از خود و مسلح شدن انداخته بود . این نگرانی بویژه با شایعات فراوانی که در مورد بد رفتاری و خشونت جمهوری ارمنستان نسبت به کردهای " قارص " بر سر زبانها بسود روز بروز تشدید می یافت . ارمنی های مسلح که نفرت و کینه چند قرن را در دل خود انباشته داشتند و در زیر یوغ عثمانی با کمک کم و بیش عشاير کرد قتل و عام و تبعید گشته بودند ، با چنان خشونت و شدت عملی به انتقام پرداخته بودند که کردها بهیچ قیمتی حاضر نبودند تحت حاکمیت ارمنستان قرار بگیرند . اعیان و اشراف کرد علاوه بر این ، دلیل دیگری هم برای این امتناع داشتند : آنان پس از قتل عام و تبعید دسته جمعی ارمنی ها ، ثروت و املاک آنانرا تصاحب کرده و طبعاً مایل به پس دادن آن نبودند . مسأله مذهب هم بهیچیک است که خود یکی از عوامل تمایل و نزدیکی کرد های مسلمان سنی مذهب به ترکها گم مذهب و اکراه آنها از تن دادن به حاکمیت ارمنی های مسیحی بود .

در چنین شرایطی بود که ژنرال مصطفی کمال در اردیبهشت ماه سال ۱۹۱۹ به توصیه انگلیسی ها به آناتولی فرستاده شد تا اقداماتی بمنظور جلوگیری از توسعه شورائیی که بابتکار حزب

سوسیال دمکرات کرد با الهام از بلشویک‌ها در شمال کردستان (و بویژه در قارص) ایجاد شده بودند انجام دهد، و احتمالاً آنها را برجیند . اما وی بمحض آنکه به کردستان رسید بلافاصله خود را بعنوان " نجات دهنده کردستان " ، مدافع خلیفه زندانی نیروهای اشغالگر " مبارز راه " آزادی خاک اسلام که توسط مسیحیان کافر آلوده شده است، " و بالاخره طرفدار " اتحاد خلل ناپذیر مسلمانان (بویژه ترکها و کردها) بمنظور رانسیدن اشغالگران از میهن اسلامی " نشان داد . در آنزمان مصطفی-کمال با دقت از بمیان آوردن اصطلاح " ملت ترک " خودداری میکرد و بیشتر از برادری " ترکها و کردها " و یا " ملت عثمانی " دم میزد نخستین نتیجه سیاسی مشخص این فعالیت شدید ، برگسزاری " کنگره ولایت های شرقی " در اواسط مرداد ماه سال ۱۹۱۹ در ارزروم بود که در آن پنج ولایت کرد : ارزروم ، بتلیس ، وان ، موش و ارزنجان که پیش از همه در معرض تهدید الحاق به ارمنستان بودند شرکت جستند (ولایت ششم یعنی قارص در آنزمان جزو جمهوری قفقاز غربی بود) . ولایتهای کرد دیگر نظیر دیاربکر ، خاریوت (الازیز) ، درسیم ، سیرت و غیره که مستقیماً در معرض این تهدید نبودند و شعارهای دفاع از خلیفه و مذهب هم بتنهایی نتوانسته بود آنان را قانع کند ، از شرکت در این کنگره سرباز زدند . بدنبال مباحثات طولانی و بسیار پرهیجان ، کنگره ارزروم بالاخره تصمیم گرفت که از همه راههای ممکن برای جلوگیری از الحاق ولایت های مسلمان به ارمنستان و برای آزادی سرزمین مسلمانان که توسط کفار آلوده شده است استفاده کند . کنگره بر رهبری مصطفی کمال در این مبارزه نیز عهده گذاشت .

کنگره ارزروم نخستین پیروزی سیاسی مهم مصطفی کمال بود . بلافاصله بعد از کنگره ، نیروهای کرد زیر فرماندهی کادرهای نظامی ترک سازمان یافته و آموزش دیدند . این نیروها در ابتدا علی-

ارمنی های داشناک (حزب ناسیونالیست ارمنی) و گرجی های منشویک جنگیدند و نخستین پیروزها را در جنگهای استقلال ترکیه بدست آوردند . سپس بعد از رفع خطر از جانب مرزهای شرقی ، متوجه آزاد کردن آناتولی ترك نشین گشتند و فعالانه در جنگهای بعدی شرکت جستند .

از نظر سیاسی ، حدود یکماه بعد از کنگره ارزروم ، بدنبال برگزاری کنگره دیگری در " سیواس " و تشکیل يك " کمیته عمومی " به سرپرستی مصطفی کمال ، از آنجا که استانبول بتامای زیر تسلط نیروهای اشغالگر خارجی بود تصمیم گرفته شد که همه آنچه از سازمان نظامی و اداری عثمانی باقی مانده است به کنترل کمیته مزبور بعنوان تنها مرجع قانونی درآید . این تصمیم از سوی سازمانهای نظامی و اداری بطور وسیعی مورد استقبال واقع شد . سازمانهای مزبور روابط خود را با حکومت استانبول قطع کردند و این امر خیلی زود موجب سقوط حکومت استانبول گردید . مذاکراتی که بین دولت تازه استانبول و مصطفی کمال شروع شد منجر به امضای عهدنامه یی بنام عهدنامه " آماسیا " گردید که در آن بر روی انجام يك انتخابات عمومی توافق بعمل آمده بود . در این عهدنامه بعلاوه در مورد بعضی از مسائل دیگر از جمله مساله ملی هم مطالبی گنجانده شده و درباره اصول خودمختاری کردها مطلب کشداری بصورت " شناسایی حقوق ملی و اجتماعی کردها " آمده بود که رسماً با اطلاع روسای مهم کرد رسانده شد .

انتخابات عمومی منتج به پیروزی آشکار هواداران " قوای ملی " مصطفی کمال گردید و مجلس عثمانی که بدنبال این انتخابات تشکیل شد در اوایل سال ۱۹۲۰ سندی بنام " میثاق ملی " بتصویب رساند که در آن اصول مصوبات کنگره های ارزروم و سیواس گنجانده شده بود . این سند از نظر واقع بینی و ارزیابی درست از نیروهای سراسری و منطقه یی بسیار جالب است . عکس العمل متفکین در برابر

موضع مجلس عثمانی عبارت بود از اشغال رسمی استانبول و انحلال مجلس. لیکن مجلس در اواخر اردیبهشت ماه سال ۱۹۲۰ در آنکارا تحت نام "مجلس کبیر ملی ترکیه" تشکیل جلسه داد و حکومتی تعیین نمود که تنها قوه اجرائی قانونی کشور بشمار میرفت.

همانطوریکه در بخشهای قبلی این تاریخچه آمده است از نخستین تصمیمات مجلس کبیر ملی ترکیه یکی آن بود که رسماً اعلام کرد هیچ قرارداد یا پیمانی را توسط حکومت موجود در استانبول تحت اشغال بامضا رسیده باشد نمی پذیرد و بدین ترتیب "پیمان سؤز" که چند هفته بعد به امضا رسید از قبل از اعتبار افتاد.

جنگ استقلال ترکیه بالاخره در اواخر تابستان سال ۱۹۲۲ با شکست و هزیمت نیروهای یونانی که توسط بریتانیا تجهیز و مسلح شده و بعدت سه سال بخشهای وسیعی از ناحیه اژه و آناتولی غربی را با اشغال خود درآورده بودند به مرحله نهایی خود رسید. کنفرانس لوزان که دو ماه و نیم بعد از این پیروزی بزرگ نظامی برای مذاکره بین ترکیه از یک سو و هفت کشور دیگر از جمله بریتانیا و فرانسه و ایتالیا از سوی دیگر برگزار شد، در سطح بین المللی بر این پیروزی از نظر سیاسی و دیپلماتی صحه گذاشت.

جنگ استقلال در واقع آخرین مرحله نظامی از انقلاب بورژوازی ترکیه بود که در سال ۱۹۰۸ با کودتای اتحاد طلبان آغاز گشته بود. جنبش کمالیست جنبشی بود که تمامی بقایای کمیته اتحاد و ترقی را کم کم در خود جمع آورده بود. اینان که استخوانبندی سازمان جنبش را تشکیل میدادند در سالهای بعد به مرور اصول نظریات خود را بویژه از جنبه های اقتصادی و اجتماعی مدون کردند و به اجرا گذاشتند.

از نظر تاریخی، در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۲۳، جمهوری ترکیه برپاست مصطفی کمال رسماً اعلام گردید و چند ماه بعد در سوم مارس ۱۹۲۴ خلافت نیز رسماً لغو و برجیده شد.

اما در باره آنچه که بحقوق ملی کردها مربوط میشود: بطور کلی

مصطفی کمال هراندازه که در مبارزه بمنظور کسب قدرت و استقرار جمهوری ترکیه جدید پیشرفت میکرد، بهمان نسبت بر محدودیت و اعمال فشار بر کردها در جهت انصراف آنان از تحصیل حقوق ملی و زیر اطاعت در آوردن آنها میافزود:

۱- از نظر سیاسی، همانگونه که در بخشهای قبلی گفته شد، مصطفی کمال از همان آغاز قرارداد های پیمان سور را که در آن تشکیل یک کشور مستقل کردستان (با همه نقایص و معایبی که شرح آن در جای خود آمد) پیش بینی شده بود بلا اعتبار اعلام کرد و، بالاخره هنگامی که در سال ۱۹۲۳ پیمان "لوزان" به امضا رسید گرچه بخش اعظم کردستان عثمانی جزو خاک ترکیه شناخته شده بود اما عملاً موجودیت کردها هم چون یک ملت ساکن در ترکیه با سکوت بر گزار گردیده بود.

در مورد بقیه سرزمین کردستان عثمانی هم، دیدیم که از یک سو بالاخره با موافقت ضمنی ترکیه استان موصل نیز به همراهی سایر نواحی کردستان جنوبی ضمیمه کشور عراق تازه تاسیس شده گردید؛ از سوی دیگر، در ضمن مذاکرات با حکومت فرانسه، حکومت آنکارا بر طبق پیمانی در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۱ یعنی حدود یک سال قبل از پیروزی قطعی نظامی خود بر یونانیها موافقت نمود که در قبال برقراری روابط حسنه و دوستانه، بخشهایی از کردستان ("جزیره" و "کرد داغ") ضمیمه خاک سوریه تحت الحمايه فرانسه گردد.

۲- از نظر نظامی، در تمام طول جنگ استقلال، کادرهای نظامی ترکیه که رهبری را در همه سطوح بدست گرفته بودند بطور سیستماتیک کلیه سازمانها و جمعیت های کرد را برچیدند و بطور کلی هرگونه کوششی برای سازماندهی از سوی کردها را عقیم گذاشتند. در بخشهای پیشین اشاره کردیم که از سال ۱۹۱۹ منطقه وسیعی با مرکزیت ناحیه "کوچگیری" بعنوان هسته کردستان مستقل سازمان داده شد. این هسته مبارزاتی گرچه تنها و منفرد مانده

بود اما تا سال ۱۹۲۱ به حیات خود ادامه داد و بالاخره در اوایل فروردین ماه آنسال توسط کمالیست ها در هم شکسته شد. اما بلافاصله در منطقه " ماردین " جنبش دیگری بر عیسوی " پیرزاد بکر " که در زمان سلطان عبدالحمید فرمانده یکی از هنگهای حمیدیه بود آغاز گردید و در اوایل به پیروزیهایی نایل آمد. در مذاکراتی که بین " پیرزاد بکر " و هیات نمایندگی کمالیست در خرداد ماه آنسال بعمل آمد کردها تقاضاهایی مبنی بر شناسایی خودمختاری برای مناطق کرد و فراخواندن فوری افراد اداری و نظامی ترك از منطقه و نیز فرستادن همه کردهایی که در ارتش کمالیست خدمت میکردند به کردستان مطرح نمودند. کمالیست ها بلافاصله خواستها را رد نکردند و برای کسب وقت مذاکرات را ادامه دادند و در اواخر تابستان هیات دیگری هم با شرکت نمایندگان مجلس ملی به وان ویتلیس فرستادند. در این فاصله بریتانیا بهمدت مدتها بحث و تردید، بالاخره تصمیم گرفت که از کمک به جنبشهای ملی کرد در ترکیه خودداری نماید و فرانسه هم چنانکه در بالا دیدیم يك قرارداد دوستی با کمالیستها امضا نمود. در نتیجه در ماه نوامبر که جنبش کم کم داشت به درسیم هم سرایت میکرد، کمالیست ها سرکوبی آنها آغاز کردند و تا اواخر زمستان (فوریه ۱۹۲۲) آنها بپایان رساندند.

بعلت محدودیت شدید اطلاعاتی و اعمال سانسور از جانب ترکها، در باره جریانها و حتی جریانهای بزرگ بعدی که شرح آنها در بخشهای آتی خواهد آمد اطلاعات دقیق و مشخصی در دست نیست.

ب- مهمترین جنبشهای کرد در جمهوری ترکیه

همانطور که گفته شد، در جریان جنگ استقلال ترکیه، کردها نه تنها در جبهه های شرقی با ارمنیها و گرجیها جنگیدند بلکه

در غرب هم فعالانه در مبارزه علیه یونانیها شرکت جستند؛ بامیسد آنکه حکومتی بنیاد مینهند که در آن بر طبق گفته‌های "مصطفی کمال" ترك و كرد چون دو برادر برخوردار از حقوق متساوی با هم زندگی خواهند کرد. اما در پایان جنگ استقلال، خلق كرد خود را بدون هیچ نیروی سازمان یافته‌ای یافت زیرا که نیروی سازمان یافته آن زمان یعنی ارتش بتامی در کنترل کادرهای نظامی ترك بود.

مصطفی کمال تنها سه هفته پس از پیروزی نظامی نهایی بسر یونانیها، در تریبون مجلس اعلام کرد: حکومتی که بتازگی تشکیل یافته است يك حکومت ترك است (در واقع مصطفی کمال و نزدیکان ترك وی کاملاً عقیده داشتند که برای آنکه به يك "ملت ترك" موجودیت واقعی بدهند میباید بدنبال ارمنی‌ها، كرد‌ها را هم به هر قیمتی که باشد از صحنه خارج کنند و آنرا در بین ترك‌ها به تحلیل برند. بهمین جهت بی دلیل نبود که در روز سوم ماه مارس ۱۹۲۴ یعنی درست در همان روز لغو خلافت فرمانوسی صادر شد که بر طبق آن علاوه بر فرقه‌ها، تکیه‌ها و مدارس مذهبی، کلیه مدارس، جمعیتها و نشریات كرد نیز تعطیل و قدغن اعلام گشتند؛ و بدین ترتیب امید هرگونه سازشی بین کمالیزم و كرد‌ها بکلی به یاس مبدل گشت.

عکس العمل كردستان که قربانی عدم دوران دیشی و پویشی و فقدان يك رهبری روشن بین سیاسی بود: سریع، خشن و همچون گذشته نامنظم و ناهماهنگ بود. سرزمین كردستان از سال ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۳۹ صحنه قیامها و طغیانهای مداومی شد که همگی با شدت عمل و قساوت بی سابقه و روزافزون ترك‌ها روبه رو گردیده سرکوب شدند. مهمترین آنها عبارتند از: نخست قیام "شیخ سعید پیران" و سپس شورش "رامان" و "رشکوتان" (نیمه راه بین دیار بکر و سیرت) در سال ۱۹۲۵؛ قیام ساکسان

عینی، وارتو، سولخان، بینگول و گنج در ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷؛ قیامهای
" ساسون " و " قوزلوق " و " پرواری " در ۱۹۲۸، جنبش
بزرگ و سازمان یافته آارات از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲، و بالاخره
مقاومت و مبارزه قهرمانانه منطقه کوهستانی " درسیم " از ۱۹۳۶
تا ۱۹۳۹.

در مورد این قیامهای متعدد، چنانکه گفته شد اطلاعات
دقیق بسیار کم است زیرا که سانسور همه جانبه و شدید ترکها
مانع اینکار بوده است. معذالک در باره مهمترین آنها یعنی سه
جنبش بزرگ: شیخ سعید پیران، آارات و درسیم سعی میشود
که اطلاعات مختصری داده شود.

۱ - جنبش شیخ سعید پیران (۱۹۲۵)

نخستین کوشش جدی و چشمگیر کردها در جهت سازماندهی
خود، پس از پیروزی قطعی مصطفی کمال از اواخر سال ۱۹۲۲ آغاز
شد. در آنزمان عده‌ای از نمایندگان کُرد مجلس نظیر " یوسف
ضیا " (نماینده بتلیس) و سرهنگ خالد بیگ (نماینده جبران)
کمیته‌یی بنام " جمعیت استقلال کُرد " در " ارزوم " تأسیس
کردند که بزودی شعبه‌هایی از آن در مهمترین شهرهای کردستان
مانند دیاربکر، بتلیس، اورفا، سیرت، خارپوت و غیره نیز گشایش
یافت. در این کمیته علاوه بر روشنفکران، پیشه‌وران و بازرگانان
و عده‌یی از افسران ارشد ارتش نظیر ژنرال " احسان نوری پاشا "
نیز که تا آنزمان با وفاداری تمام در ارتش کمالیست خدمت کرده
بود گرد آمدند. سپهر از سال ۱۹۲۳، شماری از شیوخ و رهبران
مذهبی هم بآن ملحق شدند مانند: شیخ سعید پیران (شیخ
دراویش نقشبندی)، شیخ شریف پالو، شیخ عبدالله ملکان و غیره
کمیته استقلال کُرد از عمان آغاز تأسیس، در صدد برپایی
یک قیام عمومی بود. سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ صرف تهیه مقدمات

آمادگی نظامی، تماس با روسای عشایر و شیوخ مذهبی، و نیسز کردهای مهاجرت کرده بخارج کردستان از جمله استانبول و غیره گردید.

در اواخر تابستان ۱۹۲۴، یوسف ضیا برای تماس گرفتن با مخالفان ترك رژیم کمالیست که آنزمان در " حزب جمهوریت ترقسی پرور" جمع شده بودند با استانبول رفت. چند روزی از بازگشت وی به ارزروم نگذشته بود که آثاری از مقدمات يك شورش در شمال بتلیس پیدا شد. حکومت ترك نیز که اطلاعاتی در مورد فعالیت های یوسف ضیا بدست آورده بود بیپناه آنکه نام برادرش در شورش مزبور برده شده است وی را توقیف نمود. منظور مقامات تترك آن بود که با دستگیری رهبران، قیام عمومی در حال تکوین را قبل از موعد در نطفه خفه کنند. یوسف ضیا و سرهنگ خالد بییگ (سازمانده نظامی جنبش) و عده یی دیگر از رهبران گرد، در ماه اکتبر ۱۹۲۴ به دادگاه نظامی بتلیس تحویل داده شدند.

همزمان با این وقایع، شیخ سعید پیران در نواحی خارپسوت، دیار بکروگنج (اراهینی) به گشت مشغول بود تا دهقانان گرد را به لزوم يك قیام عمومی بمنظور آزاد کردن میهن شان از زیر یوغ ترك قانج سازد. هم خود شیخ و هم مقامات ترك که فعالیتها رفت و آمدهای وی را تحت نظر داشتند میدانستند که يك برخورد مسلحانه در آینده غیر قابل اجتناب است. با توجه به این مساله مقامات ترك سعی کردند که با ایجاد تحریکات، قیام را قبل از آنکه مقدمات آن بطور کامل آماده شود، بصورت ناقص براه اندازند تا امکان سرکوبی آن آسانتر گردد. یکی از تحریکات عبارت بود از رفتن دسته یی از سربازان ترك به روستای پیران محل اقامت شیخ بقصد دستگیری چند نفر از نزدیکان وی. شیخ سعید گرچه شخصاً از مسئول سربازان خواست که برای جلوگیری از وقوع يك فاجعه غیر قابل جبران از انجام اینکار دست بردارد، اما اثری نبخشید و نتیجه آن شد که تمام افراد دسته بوسیله روستائیان بخشم آمد، بقتل

رسیدند • شیخ بعد از این واقعه بسرعت بطرف شمال براه افتاد تا مانع آن شود که این برخورد سبب براه افتادن ناپهنگام يك قیام عظیم گردد ولی قبل از رسیدن وی به " داراهینی " کردها کسه از جریان آگاه گشته بودند کلیه کارمندان و افسران و مقامات دولتی ترك را زندانی کرده و برای شیخ هیچ راه انتخابی باقی نگذاشته بودند • شیخ نیز ناچار طبق فرمانی که در چهاردهم فوریه ۱۹۲۵ (بیست و پنجم بهمن ماه) بعنوان " فرمانده عالی جنگجویان کرد " صادر نمود : " داراهینی " را پایتخت موقتی کردستان اعلام کرد • بدین ترتیب قیام شیخ سعید رسمیت یافت، و چند روز بعد یعنی در بیست و ششم فوریه، طرفداران وی شهر مهم خارپوت را تصرف و پادگان آنرا خلع سلاح نمودند •

بقاعله یکماه، نیروهای کرد بر مناطقی که رویهم یکسوم خاک کردستان ترکیه را شامل میشد تسلط یافتند و شهر بزرگ دیار بکر را که دارای برج و باروی بسیار محکمی بود و پادگان آن با یساری گرفتن از يك توپخانه پر قدرت فعالانه دفاع میکرد، محاصره کردند • واحدهای دیگری از کُردها منطقه واقع در شمال دریاچه وان را آزاد کرده، بسوی ارتفاعات آرات در شمال و نیز بسوی شهر بتلیس به پیشروی پرداختند •

حکومت ترکیه با دستپاچگی ولی با سرعت بمقابله پرداخت و پسر از اعلام آماده باش ارتش، حدود هشتاد هزار نفر را برای سرکوبی قیام اختصاص داد • بخش بزرگی از این نیروها یعنی در حدود ۳۵ هزار نفر، با موافقت دولت فرانسه از راه آهن شمال سوریه استفاده کردند و از پشت خود را به دیار بکر رسانده، نیروهای گرد موجود در آنجا را محاصره کردند و ارتباط آنها را با بخش شرقی و دریاچه وان قطع نمودند • همچنین راههای عبور کردها بسوی شمال (ایران) و جنوب (عراق) را نیز تا حد امکان بستند •

فشار شدید و خردکننده قوای ترك بالاخره در اواخر فروردینماه سال ۱۹۲۵ منجر به شکست قوای کرد و دستگیری خود شیخ سعید

و عده‌ی از همراهان وی گردید. اما حتی قبل از این تاریخ هم، قتل عام و کشتار بیرحمانه مردم کردستان با وسعت بیسابقه‌ی آغاز گشته بود. مقامات ترک در همان ابتدای شروع عملیات، یوسف ضیا و سرهنگ خالد بیگ و همراهانشان را در بتلیس بدار آویختند. شیخ سعید را هم پس از دستگیری به‌مراه عده‌ی از همراهانش و نیز شخصیت‌های سرشناس دیگری که در داخل شهرها باقیمانده و ظاهراً هیچ دلیلی بر همکاری عملی آنها با جنبش در دست نبود نظیر: دکتر فواد، اکرم بیسیگ جمیل پاشا زاده، و توفیق بیگ (وکیل دعاوی) ساکن دیار بکر، بدادگاه نظامی سپردند که در آنجا اکثریت را که به ۵۲ نفر میرسید بسرعت با اعدام محکوم کرده، در چهارم سپتامبر (سیزدهم شهریور ماه) عیبگاهان در دیار بکر بدار آویختند.

در واقع مقامات ترک از فرصت استفاده کرده بیهانه و با تهمتام همکاری با جنبش، به تصفیه و از بین بردن سران سرشناس آزاد یخواه گرد پرداختند. حتی برای شخصی چون شیخ عبدالقادر گیلانی (فرزند شیخ عبیدالله شمرینان) سناتور و رئیس سابق سنسای عثمانی که در استانبول اقامت داشت و هیچ‌گونه دلیلی بر ارتباط او با وی با شیخ سعید نبود، پرونده‌ی دایر بر جاسوسی و ارتباط او با انگلیسی‌ها درست کردند و وی را نیز بدار آویختند.

این تصفیه شامل شخصیت‌ها و سازمانهای ترک نیز شد. برای برقراری نظم در کردستان، قانونی بنام "تقریر سکون" را بتصویب رساندند که بر طبق آن: قوه اجرایی اختیار تام داشت تا همه سازمانها، جنبشها، تمایلات و نشریات را که احتمالاً میتوانست موجب برهم زدن امنیت و آرامش نظم اجتماعی در کشور گردد و ایجاد شورش و اظهار مقاومت نماید، ممنوع گرداند. قوه اجرایی هم از این اختیارات وسیع به‌تمامی استفاده کرده، نه تنها همه جمعیتها و نشریات چپ‌مقایل به کمونیستها را تعطیل نمود بلکه جمعیتهای کارگری و حتی "حزب جمهوری ترقی پرور" را نیز

سو و تحریکات استعمار انگلستان از سوی دیگر تکیه نمود بدون آنکه بتواند دلیل روشن و مشخصی در این مورد ارائه بدهد . نتیجه آن شد که جنبش وسیع شیخ سعید از سوی کشورهای بزرگ غربی تقریباً با بی تفاوتی روبرو شد (غیراز کمک عملی و موثر فرانسه به ترکیها که قبلاً به آن اشاره شد) . اتحاد شوروی هم از طریق " ایزوستیا " اظهار عقیده کرد که " این شورش از سوی فتودالها و ضد انقلابیون کرد و وابسته و عامل بریتانیا انجام گرفته است " !

اما البته افراد روشن بین سیاسی هم وجود داشتند که عمق مساله را که احساس ملی کردها بود درک کنند . " نهرو " در کتاب " نگاهی به تاریخ جهان " در این مورد مینویسد که : " بدین ترتیب ترکیها که بتازگی در راه آزادی خویش مبارزه کرده بودند ، کردها را که خواهان همین آزادی بودند سرکوب کردند . عجیب است که چگونه يك ناسیونالیزم تدافعی تبدیل به يك ناسیونالیزم تعرضی میگردد و مبارزه برای کسب آزادی به مبارزه برای تسلط بر دیگران تغییر شکل میدهد ! " .

۲ - کمیته "خوپیون" و جنبش "آارات" ۱۹۳۱-۱۹۲۷

در مرداد ماه سال ۱۹۲۷ در شهر "بمعدون" لبنان کنگره‌یی با شرکت عده‌یی از سرشناسترین رهبران کرد و نمایندگان از همه جمعیت‌ها و سازمانهای سیاسی گرد نظیر: "جمعیت تعالسی کردستان"، "حزب ملت کرد"، "کمیته استقلال کرد"، و "کمیته اجتماعی کردستان" برگزار گردید . در این کنگره تصمیم گرفته شد که تمامی سازمانهای شرکت‌کننده منحل شوند و بجای آن یک سازمان واحد بنام "خوپیون" (استقلال) با هدف نهایی آزاد سازی کردستان ترکیه تشکیل گردد .

رهبری "جامعه ملی کرد" یعنی "خوپیون" را گروهی از روشنفکران و افراد وابسته به بزرگترین خانواده های فنودال کرد در دست داشتند معروفترین آنها عبارتند از: "جلادت" "کامران" و "تريا" بدرخان فرزند امین علی بدرخان، "قدرت بیگ" و "اکرم بیگ" جمیل پاشا زاده، "ممدوح سلیم"، "شاهین بیگ"، "حسن آقا حاجو"، "احسان نوری پاشا"، "عارف بیگ"

رهبران خوپیون میخواستند که با درس گرفتن از شکستهای سابق، اینبار طبق يك برنامه مرتب همه روسای عشایر و نمایندگان جریانهای گوناگون اجتماعی و سیاسی و فکری کردستان را بسدور يك برنامه واحد گرد آورند. سپس از یکسو فعالیت سیاسی همه جانبه در سطح بین المللی براه انداخته، از سوی دیگر بسا استفاده از اسلحه مدرن و آموزش و تمرین فنون تازه جنگ بایجاد يك کانون انقلابی یعنی يك منطقه آزاد بپردازند و بتدریج آنرا توسعه بخشند و بقول خود "مبارزه را" تا راندن آخرین سرباز ترک به خارج از مرزهای کردستان ادامه دهند.

در جنبه سیاسی، رهبران خوپیون سعی داشتند از ایجاد حساسیت در کشورهای همسایه ترکیه که کردها در آنان زندگی میکردند پرهیز کنند. در مورد عراق و سوریه خوپیون تاکید میکرد که برای کردهای ایند و کشور خواستار هیچگونه حقوق سیاسی ویژه نیست و تنها طرفدار آنستکه حقوق پیش بینی شده برای آنان بر طبق قرار "قیومیت" رعایت گردد. بدین ترتیب خوپیون میخواست

* جلادت امین علی بدرخان و برادرش کامران از بنیاد گزاران يك جنبش مهم فرهنگی کردهستند. نمونهی از فعالیتهای آنان عبارتست از انتشار مجلات "هاوار" و "روناهی" و روزنامه های "روزانو" و "سنیر" در دمشق و بیروت، چاپ شماری از آثار ادبی کرده و بالاخره ابداع يك الفبای لاتین برای نوشتن زبان کردی.

که از جلب خصومت فرانسه و بریتانیا خودداری کند. در مورد
 ایران خوبیون خواستار آن بود که: " با حکومت ایران و ملت
 برادر فارسی بهترین روابط دوستی را برقرار سازد ".
 بالاخره خوبیون مایل بود که بقول خود: " همه سؤتفاعم های
 موجود بین دو ملت کرد و ارمنی را رفع نماید ". درکنگره تشکیل
 خوبیون " واهان پاپازیان " از رهبران حزب ناسیونالیست ارمنی
 " داشناک " نیز شرکت داشت. بنظر رهبران خوبیون، پیوند بین ارمنی
 ها و کردها بویژه از نظر جلب توجه و پشتیبانی قدرتهای بزرگ
 مسیحی غربی اهمیت داشت. حقیقت آنستکه در آن هنگام انگلستان
 دیگر از تسلط بر منابع نفت موصل اطمینان یافته و فرانسه هم
 روابط بسیار خوبی با آنکارا داشت؛ بنابراین مسأله کرد و حقوق
 ملت کرد برای آنها امری منتفی شده بحساب میآمد. ولی ایندو
 حکومت بظاهر وانمود میکردند که از سوی " غرب متمدن " مایل
 به یاری و مساعدت کردها و ارمنی ها هستند. منظور اساسی آنان
 هم از این تظاهر آن بود که از نفوذ خود در نزد ناسیونالیست های
 کرد و ارمنی برای اعمال فشار بر زمامداران ترك استفاده کنند و
 بهنگام لازم از این نفوذ چون يك وسیله معامله بهره برداری نمایند.
 البته حزب ناسیونالیست ارمنی داشناک از يك جهت دیگر نیز
 از پشتیبانی آشکارتر و عملی تر قدرتهای غربی برخوردار بود؛ زیرا
 ارمنی ها از یکسو مسیحی بودند و از سوی دیگر داشناک علاوه
 بر آنکه برای آزاد سازی ارمنستان ترکیه مبارزه میکرد، خیال آزاد-
 سازی ارمنستان شوروی را هم در سر داشت و واضح است که
 این آروز با هدفهای ضد شوروی قدرتهای غربی سازگار بود.
 اما در جبهه نظامی، واقعیت آنستکه بعد از شکست قیام
 شیخ سعید، با وجود فشار شدید ترکها و کوشش وسیع زمامداران
 ترك برای تبعید دسته جمعی کردها در فاعله سالهای ۱۹۲۵ تا
 ۱۹۲۸، کردستان نه تنها روی آرامش بخود ندید بلکه بطسور

مداوم صحنهٔ مفاومت‌های متعددی نیز بود که از جمله آنها بخصوص میتوان از مبارزات "یادو" در "پالو"، "و" عالیه یونس" در "ساسون" نام برد. وضع بطور کلی چنان بود که در سال ۱۹۲۷ یعنی بهنگام برگزاری کنگره خویبون، همهٔ کردستان در حال التهاب بود و بویژه در اطراف دیاربکر و موش و بتلیس و ارتفاعات آارات برخورد‌های خونینی بین شیوخ و رهبران قبایل گُرد از سوی، و نیرو‌هایی دولتی ترک از سوی دیگر در جریان بود. بعد از برگزاری کنگرهٔ خویبون و کوشش برای اتحاد عمل و هماهنگی بین مبارزان گُرد و تصمیم برای ایجاد یک قانون انقلابی، احسان نوری پاشا برای سازماندهی و فرماندهی نظامی جنبش تعیین گردید. احسان نوری پاشا که اهل بتلیس و از افسران سابق ارتش ترک بود، چنانکه در بخش‌های قبلی این تاریخچه آمد، در حدود سال ۱۹۲۳ به جمعیت استقلال گُرد ملحق شده بود. در سال ۱۹۲۵ ظاهراً "قیامی را در «بوتان» رهبری کرده سپهر با چند صد نفر به منطقهٔ آارات پناه برده بود. در سال ۱۹۲۷ بعنوان نمایندهٔ انقلابیون "اگری داغ" (آارات) در کنگره خویبون شرکت جست و پس از آنکه در آنجا ماموریت ایجاد یک قانون مبارزهٔ مسلحانه بوی واگذار شد، بعلمت آشنایی به منطقه و نیز مساعد بودن وضع جغرافیایی، آارات را برای این منظور انتخاب نمود.

قبل از پرداختن به شرح عملیات نظامی جنبش آارات، لازمست توضیح مختصری نیز در مورد علل سیاسی انتخاب این محل بعنوان کانون جنبش داده شود:

در انتخاب منطقهٔ آارات برای مرکز جنبش، تشویق ارمنی‌های داشناک نقش مهمی داشت؛ زیرا که آارات از یکسو در مجاورت ارمنستان شوروی قرار گرفته است که داشناک از سال ۱۹۲۰ از آنجا رانده شده بود و چنانکه گفتیم هنوز هم خیال آزاد کردن آنجا را در سر داشت. از سوی دیگر این منطقه در مرز ایران قرار داشت

و اصولاً آزارات كوچك جزو خاك ايران بحساب ميآمد . ايران بخصوص تبريز ، در آنزمان مركز اساسي فعاليت داشناك بود و از آنجا ميتوانست قيام كنندگان آزارات را از نظر اسلحه و تجهيزات ياري دهد .

اما موضع ايران در آنزمان چه بود ؟ در حدود سالهاي ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ شمسي) رضا شاه كه تازه بسلطنت رسيده بود ، هنسوز روابط ويژه يي با انگليسي ها كه وي را در رسيدن بقدرت كمك كرده بودند داشت . اين امر سبب شده بود كه هم با داشناك بعدا رفتار كنند و هم با اظهار همدردي با كردغا ، حكومت تركيه را در حال تهديد و ترس نگهدارد . بعلاوه بتازگي از دست مبارزه طولاني با "سمكو" نسبتاً رهايي يافته و بهيچوجه ماييل به تحريك مجسد كردها و ايجاد يك كانون آشوب و ناراحتي ديگر نبود . در نتيجه روابطي با رهبران كرد تركيه برقرار کرده و قول مساعدت هايي به جنبش آزارات چه بطور مستقيم و چه از طريق داشناك داده بود . واضح است كه بدين ترتيب هم مقاعد سياسي خود را كه در واقع همان مقاعد سياسي برتانيا بود نسبت به تركيه و شوروي اعمال ميكرد و هم مانع ايجاد جنبش در بين كرد هاي ايران ميگرديد و هم بالاخره بر جريان جنبش آزارات كنترل و نظارت مينمود كه بهنگام معامله با تركيه چنانكه خواغيمديد ميتوانست بكار آيد .

در آنچه مربوط به اتحاد شوروي ميشود ، اينكشور كه اصولاً پس از امضاي قرارداد هاي دو جانبه با ايران و تركيه در سال ۱۹۲۱ از پشتيباني جنبش هاي ملي كرد پرهيز مينمود ، نزديكي جنبش آزارات را با ارمني هاي داشناك بهيچوجه نميتوانست تحمل بكنند . از همين رو بسيار طبيعي بنظر ميرسد كه در سال ۱۹۳۰ يعني در اوج جنگ هاي آزارات شوروي كه خود سرگرم سركوبي يك جنبش ناسيوناليستي در ارمنستان شوروي بود ، مرز خود را با تركيه در كناره رود ارس بكلي مسدود كند و از وسول هرگونه كمك كردها و ارمني هاي شوروي به جنگجويان آزارات جلوگيري نمايد و اعلام دارد

که "در پشت زد و خورد های کوه آزارات دوباره دست امپریالیسم بین‌المللی پیدا است که در عدد ایجاد یک دیوار آهنین بس دور اتحاد شوروی است" !

بدین ترتیب ملاحظه میشود که هر دو علت سیاسی انتخاب آزارات بعنوان کانون جنبش مسلحانه یعنی استفاده از همکاری ارمنیان ناسیونالیست داشناک و همدردی و یاری حکومت ایسران اشتباه؛ و این در نهایت یکی از عوامل مهم شکست جنبش گردید. بهر حال در مورد جریان جنبش، فعالیت های احسان نوری پاشا و همکاران وی در آغاز چنان موفقیت آمیز بود که در سال ۱۹۲۸ شمار افراد تحت فرمان وی که بخوبی تجهیز شده و تعلیم دیده بودند به چندین هزار نفر رسید. بموازات رشد سازمان نظامی، یک سازمان اداری هم با نظارت ابراهیم پاشا حَسْکِی "اهل تِلِسُو" (معروف به حسکی تلو) در مناطق تحت کنترل پیاده گردید؛ پرچم کرد برافراشته شد و جمهوری کوچک آزارات بدنیا آمد (در سال بعد در ۱۹۲۹ منطقه آزاد از ارتفاعات آزارات تا شمال وان و بتلیس توسعه یافت).

حکومت ترک که از تحریکات انگلستان و رقابت ایران و همکاری کردها و ارمنی‌ها نگران شده بود در ابتدا سعی کرد که راه مذاکره و وعده و وعید با جنبش آزارات مقابل نماید. ژنرال احسان نوری هم در همان حال که بطور مرتب بمشددید فعالیت های خود و گسترش حدود منطقه آزاد ادامه میداد باپ مذاکره را مفتوح گذاشت و از جمله تقاضا نمود که رهبران کرد مهاجرت کنند ما اجازه بازگشت به مناطق خودشان داده شود. این تقاضا مورد قبول واقع شد و از رهبران کرد، عدمای به جنبش ملحق شده و عده دیگری هم که محتاط تر بودند به جاهای دیگر نظیر سوریه پناه بردند. چند اقدام کوچک دیگر نیز نظیر متوقف ساختن تبعید های دسته جمعی و تعلیق بعضی از محکومیتها، و آزادی عدمای از زندانیان

از سوی حکومت ترکیه انجام شد؛ ولی در واقع هیچ اقدام جدی که نشان دهنده شناسایی حقوق ملی کردها باشد بعمل نیامد. بالاخره حکومت ترکیه که متوجه شد گذشت زمان بنبغ نیروهای کرد است در نزد یکهای نوروز سال ۱۹۲۰ شروع با اقدامات نظامی نمود و دواتش ترك را که رویهم بیست و هفت هزار سرباز داشت با ۳۰ هواپیما تحت فرماندهی صالح پاشا ژنرال معروف ترك در منطقه "اقدیر" و "بایزید" (اطراف آارات - شمال ماکو) متمرکز کرد. اما حمله واقعی را در بیست و یکم خرداد ماه آغاز نمود. نیروهای کرد بفرماندهی احسان نوری و با همکاری محمود بیگ یکی از افسران سابق ارتش ترکیه و ابراهیم آقا (معروف به بسرو) رئیس عشایر جلالی، علاوه بر اینکه بشدت در برابر حمله نیروهای ترك بدفاع پرداختند، بصورت بسیار گسترده‌یی هم در پشت جبهه ارتش ترك به عملیات تعرضی دست زدند، با این هدف که از یکسو راههای ارتباطی ترکها را با داخل خاک ترکیه قطع کنند و از سوی دیگر با استفاده از پشتیبانی مردم محلی، از ضریق شمال و جنوب دریاچه وان بسوی دیاربکر پیشروی نمایند. بدین ترتیب جبهه‌یی بطول حدود ۱۵۰ کیلومتر از آارات شمال تا "خوشاب" در شرق دریاچه وان گشوده شد.

در روزهای ۱۴ تا ۱۸ تیر ماه در دشت "زیلان" واقع در شمال "ارجیش" نبردهای سنگینی در گرفت و در پایان آنها، نیروهای ترك که از لحاظ شماره نفرات دو تا سه برابر نیروهای کرد بودند و از نظر اسلحه و تجهیزات هم برتری خورده‌کننده‌یی بر آنان داشتند، پیروز شدند و نیروهای کرد را بدو قسمت نمودند: قسمتی در شمال دریاچه وان منفرد ماندند و از قسمت دیگر هم، عده‌یی به ایران و عده‌یی دیگر به کوههای آارات عقب نشستند.

ترکها که تصمیم داشتند تکلیف نیروهای کرد مستقر در ارتفاعات آارات را از راه محاصره کامل آنها یکسره کنند در اولین

مرحله به مانع برخوردند، زیرا که برای انجام اینکار میبایستی از خاک ایران بگذرند و برای مسدود کردن راه عقب نشینی بسوی ایران، در دامنه شرقی آارات کوچک مستقر گردند که جزو خاک ایران بحساب میآید. اما مذاکرات دو دولت ترکیه و ایران در اینمورد همانطور که انتظار میرفت خیلی زود به نتیجه مطلوب رسید و در اواخر مرداد ماه نیروهای صالح پاشا وارد خاک ایران شدند و نیروهای کرد را از پشت سر محاصره نمودند. همزمان با اینکار رضا شاه نیز نه تنها کمکهای جزئی خود را به کردها متوقف نمود بلکه قوایی هم به منطقه فرستاد تا مانع نفوذ پناهندگان به ایران گردد. (در بیست و سوم ژانویه ۱۹۳۲ حکومت ایران بالاخره آارات کوچک را بکلی به ترکیه واگذار نمود و در برابر آن مقداری زمین ریزواری جنوبی ترد ریافت داشت.)

حمله نهایی ترکیها به ارتفاعات آارات بالاخره در شانزدهم شهریور از ناحیه شطلی آغاز شد و سه روز بعد ارتفاعات "سردار بلاغ" که رابط بین آارات بزرگ و کوچک است با شغال آنها درآمد. بدین ترتیب برای عقب نشینی کردها راهی جز جنوب باقی نماند که نتیجه آنها در پایان، جز پراکندگی و سرکوبی بدست نیروهای ترک نبود. خود احسان نوری نیز در پائیز به ایران پناهنده شد و تا زمان درگذشت خود در بهار سال ۱۹۷۶، در تهران ماند.

دو شکست بزرگ نیروهای کرد در "زیلان" و "آارات" سرنوشت جنگ را بطور مشخص بفتح نیروهای ترک تعیین نمود ولی البته زد و خورد ها در سراسر سال ۱۹۳۱ هم ادامه یافتند و بخصوص دولت ایران نیز بمنظور سرکوبی کردهای جلالی بسیار فعالانه وارد عمل شد.

در مورد جنگ بین کردهای جلالی و دولت ایران، اطلاعات دقیقی در دست نیست. همینقدر میتوان گفت که فرماندهی کردها را ظاهراً شخصی بنام "فرزنده" بمعهد داشت که از طرف

خویبون رسماً باین عنوان پذیرفته شده بود. شمار نیروهای کُرد
بحدود هزار نفر میرسد که ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر آنها از کُردهای
جلالی و حیدرآلوتبعه ایران و حدود ۳۰۰ نفر از کُردهای ترکیه
بودند. در برابر آنان ایران حدود ۶۰۰۰ هزار نفر سرباز و ۱۲۰۰
نفر از افراد کُرد مخالف عشایر فوق، بفرماندهی سرهنگ نخجوان
متمرکز کرده بود.

در اواخر اردیبهشتماه ۱۹۳۱، کُردها حمله شدیدی به یسک
پایگاه نیروهای ایرانی کردند و نزدیک به ۷۰۰ نفر را کشته و مجروح
ساختند. اما بالاخره مذاکرات حکومتی ایران و ترکیه که دولت
عراق نیز بسهم خود در آن شرکت داشت منجر به هماهنگی و همکاری
وسیع آنها در جهت سرکوبی کُردها گردید و بستن مرزها به همراه
تخلیه منطقه از راه انتقال دسته جمعی ساکنان آن بمناطق دور-
دست آتسرا خوابانید.



در مورد جنبش آزارات و آثار آن، اشاره به دو مساله ضروری
است:

نخست - بنظر میرسد که مطابق يك برنامه تنظیم شده از سوی
خویبون، همزمان با آغاز نبردهای نهایی در آزارات، در نواحی
دیگر کردستان نیز سعی شد که جنبش‌های مسلحانه دیگری بسراه
انداخته شود. از جمله آنها میتوان از عملیات "حاجو" در سوریه
نام برد که در حدود چهاردهم مرداد ۱۹۳۰ با عده‌یی مسلح
از مرز ترکیه گذشت و پس از اشغال چند روستا در منطقه "نصیبین"
اعلامیه‌یی دایر بر استقلال کردستان و تقاضا از همه کُردها برای
یاری دادن به جنبش آزارات صادر نمود. اما خیلی زود توسط
قوای ترک به داخل سوریه پسرانده شد و در آنجا از سوی مقامات
فرانسوی مجبور به سکوت گردید. علاوه بر این در "سیرت" و "جوله-"

میرک" و "دیاریکر" هم قیامهایی روی داد. در بخشهای قبلی اشاره شد که شیخ احمد بارزانی هم نفراتی بیاری فرستاد لیکن عمده این اقدامات در سطحی محدود و کوتاه مدت بودند و تاثیر چشمگیری بر جریان وقایع نداشتند.

دوم - شدت عمل و فشار حکومت ترکیه بمنظور خفه کردن کُردها و حل نهایی مسئله کردستان، ابعادی بیسابقه و بسیار وسیعتر از سال ۱۹۲۵ یافت. حتی چندین ماه پس از پایان عملیات نظامی آزارات هم، روستاهای کردستان در مناطق بسیار دور از جبهه اصلی بمباران شده و به آتش کشیده میشد؛ صدها هزار نفر از خرد و درشت با وضع بسیار فجیعی بنواحی دور از کردستان راننده شدند که بسیاری از آنان بصورت فلاکت باری در طول راه در -

گذشتند و آنانکه زنده ماندند "طبق قانون" از تکلم بزبانی غیر از ترکی و از اجتماع در محلات و دهکدههای ویژه محروم و در مناطق گوناگون متفرق گشتند تا بتدریج در بین ترکها به تحلیل بروند. مطابق گفته "ادموندز" انگلیسی که بطور استثنایی اجازه یافتن بود دیداری از بعضی از نواحی کردنشین در آن هنگام بعمل

بیاورد از شهر بتلیس با جمعیتی حدود چهل هزار نفر جز مقصداری خرابه و حدود پنج هزار نفر و از "موش" با جمعیتی نزدیک به سی هزار نفر بیش از سه هزار نفر باقی نمانده بود. مطابق نوشته "لامبو" : "۰۰۰۰ عدهای از روشنفکران کُرده در گونیهای سر بسته بد ریاضه وان انداخته شدند" . قانونی از تصویر

گذراندند که بر طبق آن: هر نوع عمل مرتکبه بهنگام تعقیب و قلع و قمع شورشیان از ۲۰ ژوئن ۱۹۳۰ تا ۱۰ دسامبر در نواحی ارجیش، زیلان، آگری داغ (آزارات) و اطراف آنها آزاد و از تعقیب قضایی معاف است". عصمت اینونو" نخست وزیر رسماً اعلام کرد که:

"۰۰۰ تنها ملت ترک میتواند در این کشور خواستار حقوق ملی و نژادی باشد" ؛ و بگفته وزیر دادگستری: "تُرک اریاب و صاحب اختیار

این کشور است. کسانی که تُرك نیستند يك حق بیشتر ندارند :

حق بندگی و بردگی ! " .



۳ - جنبش مقاومت " درسیم " و سید رضا (۱۹۳۶-۱۹۳۸)

در این تاریخچه تاکنون چند بار از " درسیم " و جنبشها و مقاومت‌های مردم این منطقه نام برده شده است .

" درسیم " ناحیه‌یی است کوهستانی و صعب‌العبور . بهمین جهت نفوذ حکومت مرکزی در آنجا پیوسته کم بوده و منطقه غالباً اوقات از يك نوع خودمختاری برخوردار بوده است . مردم " درسیم " وارد سپاه " حمیدیه " نشدند ؛ از شرکت در جنگ‌های روس-تُرك ، جنگ جهانی اول و نیز جنگ‌های استقلال ترکیه خودداری کردند . درسیم از سال ۱۹۲۵ یکی از مراکز اصلی جنبشهای مسلحانسه در کردستان ترکیه بود . از این رو حکومت آنکارا که بطور جدی برنامه تسلط کامل بر کردستان و به تحلیل بردن کردها را تعقیب می‌کرد نمی‌توانست به این آخرین قلعه مستحکم مقاومت کردستان حمله نیاورد ، بویژه که بر طبق قانون مصوب پانزدهم اردیبهشت ماه سال ۱۹۳۲ درسیم جزو منطقه ۴ یعنی منطقه‌یی از کردستان به حساب می‌آمد که می‌بایستی از سکنه بکلی تخلیه گردد .

محاصره نظامی درسیم در سال ۱۹۳۶ با اعلام حکومت نظامی در درسیم آغاز گردید و فرماندار نظامی بنام ژنرال " آلدوغان " بلافاصله به ایجاد راههای نظامی و استقرار پادگانها پرداخت . سپهراعلامیه‌یی صادر کرد و خواستار تحویل دادن ۲۰۰ هزار قبضه تفنگ از سوی مردم منطقه به مقامات نظامی تُرك گردید و همه اینها را با پرواز دایمی و منظم هواپیماهای نظامی تُرك بر فراز منطقه بمنظور ایجاد رعب همراه ساخت . مردم درسیم هم که بخوبی

از سرنوشت مناطق دیگر کردستان، سرکوبهای خشونت آمیز، اعدامها و تبعیدهای دسته جمعی، مالیاتهای طاقت فرسا و اعزام به اردوگاههای کار اجباری جهت ایجاد راهها و بناهای نظامی خبر داشتند و می دانستند که نتیجه به هر حال ناپودی و بر باد رفتن زندگی آنهاست تصمیم به مبارزه و مقاومت تا آخرین نفر گرفتند. رهبری جنبش مقاومت را هم سید رضا، شیخ عشیره " شیخ حسنان " واقع در غرب درسیم بعهده گرفت.

با وجود آماده بودن مقدمات، فرا رسیدن زمستان مانع شروع عملیات نظامی در سال ۱۹۲۶ گردید. اما بمحض آب شدن برفها در بهار سال ۱۹۲۷، و پس از آنکه یکی از فرزندان سید رضا بنام ابرهیم که برای مذاکره به محل ستاد قوای ترک رفته بود در بازگشت در یک کمین مشترک عشایر خائن کُرد و سربازان ترک به قتل رسید، جنگ و زنده خورد یا شدت و خشونت آغاز گردید. حکومت ترکیه امکانات رزمی زمینی، زرهی و هوایی فوق العاده میی را در این راه بکار گرفت. اما مقاومت مردم درسیم چنان قهرمانانه و متهورانه و چنان مصمی و همه گیر بود که هنوز هم افسانه بسیار درباره آن بر سر زبانها است.

این جنگ به هیچکدام از جنگهای دیگر ارتش در کردستان شباهت نداشت. در این جنگ، نه جبهه مشخصی وجود داشت و نه برخورد بین واحدهای بزرگ با نفرات زیاد دیده می شد. مردم که به حقانیت مبارزه خود ایمان داشتند و غریزه حفظ حیات آنان را به هیجان آورده بود، در سراسر منطقه به یک جنگ شدید چریکی پرداختند، همه کوششهای ارتش ترک را با وجود استفاده وسیع از نیروی هوایی و گازهای سمی و آتش شدید توپخانه عقیم گذاشتند.

یکی از راههایی که حکومت ترک برای مقابله با مقاومت خلق درسیم به آن متوسل شد، توطئه گری و ایجاد اختلاف بین عشایر و قبایل کُرد و ترورهای خائنانه رهبران جنبش بود که باید اقرار

کرد از این جهت به موفقیت‌های بزرگی دست یافت • بچه و صر ترور
"علی شیر" سیاستمدار، ادیب، شاعر خلقی، مغز نظامی جنبش،
و دست راست سید رضا بدست یکی از برادرزاده‌های سید رضا
بنام "رهبر" که در خفا به مزدوری ترکها درآمد بود ضربه
بسیار بزرگی به جنبش مقاومت درسیم بود •

معذالك مقاومت با شدت و وحدت همچنان ادامه یافت تا اینکه
در اواخر تابستان خود سید رضا نیز در شرایطی که هنوز بخوبی
روشن نشده است دستگیر گردید و پس از يك محاکمه کوتاه، بالاخره
در بیست و هفتم آبانماه ۱۹۳۷ بهمراه پنج نفر دیگر از سران
عشایر درسیم بدار آویخته شد • در جریان محاکمه، ترکها سعی
کردند سید رضا را عامل خارجی معرفی کنند و این بارپسای
شوروی را بمیان بکشند، اما وی جواب داد که "من به خانوادهای
تعلق دارم که هیچ گاه بحرف خارجی‌ها گوش نداده است، خانواد من
چندین قرن است در راه هدفهای میهن پرستانه و مصالح عالی ملت
کرد مبارزه میکند، اما این مبارزه بدبختانه تاکنون بی نتیجه مانده
است!" در پای چوبه دار اعلام داشت که: "من ۷۵ سال دارم و
اکنون بدیگر شهدای کردستان می پیوندم؛ درسیم مغلوب شد اما
کردها و کردستان زنده خواهند ماند؛ جوانان کرد خوب میدانند
که چگونه انتقام ما را بگیرند" •

مقاومت مایوسانه مردم درسیم حتی پس از اعدام سید رضا نیز با
وجود آنکه از سال ۱۹۳۶ کاملاً در محاصره بودند و امکان دریافت
هیچگونه کمکی نداشتند تا اواخر تابستان سال بعد هنگامی که
آخرین دانه‌های فشنگشان به پایان رسید ادامه یافت؛ سپس سرکوب
وحشیانه آنان از سوی ترکها ابعاد بیسابقه‌یی بخود گرفت • مردم
درسیم را از خرد و درشت در غارهای متعدد کوهستانی انباشته
و محبوس نمودند و پسران بستن راههای خروجی، زنده زنده در آتش
سوزانده و یا در دود خفه کردند • همه جنگلهایی که محل پناه
بردن فراریان بود به آتش کشیده شدند بدون آنکه امکان بیرون

آمدن از آنان به کسی داده شود. بیش از ۵۰۰ تن از زنان و دختران جوان گرد برای اینکه بدست سربازان ترك نیفتند دسته جمعی خود را در رودخانه "موزور" و دریاچه‌های منطقه غرق کردند. شمارهٔ قربانیان در سیم بطور کلی حدود چهل هزار نفر تخمین زده شده است.



جنبش مقاومت در سیم آخرین جنبش مسلحانه چشمگیر کردها در جمهوری ترکیه بحساب می‌آید. شدت حمل ترکها از آن موقع تاکنون امکان برپایی هیچگونه صلیات مسلحانه قابل توجه دیگری بمنظور دفاع از حقوق ملی کردها در ترکیه را نداده است. در جریان سیزده سال قیام و مقاومت مسلحانه در کردستان ترکیه (۱۹۲۵-۱۹۳۸) بر طبق برآورد حزب کمونیست ترکیه نزدیک به یک میلیون و نیم از کردها یا به قتل رسیدند و یا به نقاط دور دست تبعید گشتند. حکومت آنکارا تا سال ۱۹۵۰ در سراسر کردستان حکومت نظامی دائمی برقرار کرد و دیدار از تمامی مناطق واقع در شرق رود فرات را تا سال ۱۹۶۵ برای خارجیان ممنوع اعلام کرد. کلمات "کرد" و "کردستان" از فرهنگ لغات و کتابهای تاریخ حذف گشتند و به جای "کردها" اصطلاح "ترکهای کوه نشین" معمول گردید. استفاده از زبان کردی حتی در موارد بسیار خصوصی ممنوع شد و برای تکلم به آن مجازات های سخت وضع گردید.

اما همهٔ این اقدامات همانطور که گفته شد تنها توانسته است مانع از بروز جنبشهای مسلحانهٔ وسیع گردد و بس. ملت کُرد در کردستان ترکیه همچنان فرهنگ و زبان و سنن خود را حفظ کرده است و از راهبهای سیاسی در راه کسب حقوق ملی و انسانی

خود مبارزه میکند • ملّتی که به حقوق انسانی خویش آگاه است
و برای احقاق آن می‌رزد هیچگاه از بین رفتنی نیست و پیوسته
زنده و جاوید خواهد ماند •



تاریخچه جنبشهای ملّتی کُرد